



سخن‌جامعه

فصلنامه‌ی علمی - اطلاع‌رسانی
جامعه‌ی علمی‌ی امیر المؤمنین (ع)
سال اول/شماره‌ی دوم / زمستان ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: جامعه‌ی علمی‌ی امیر المؤمنین (ع)

مدیر مسئول: **محمد رضا کرباسی**

سر دبیر: **محمد طاهر اخلاقی**

مدیر اجرایی: **حامد کنعانی**

تحت نظارت شورای منسورات معاونت پژوهش حوزه علمی‌ی استان تهران

اعضای هیئت تحریریه:

- محمد طاهر اخلاقی.....استاد سطح سه حوزه
- یونس صفری.....استاد سطح یک حوزه
- رضا محمدی.....استاد سطح یک حوزه
- محمد علی شمس.....طلبه‌ی سطح سه حوزه
- حامد کنعانی مقدم.....طلبه‌ی سطح دو حوزه
- حسن حبیبی.....طلبه‌ی سطح یک حوزه
- سعید منیری.....طلبه‌ی سطح یک حوزه

بر اساس مجوز شماره ۵۱۵۰/۹۰/۵ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۱۵ کمیته‌ی نظارت و ارزیابی
شورای منسورات معاونت پژوهش مدیریت حوزه‌ی علمی‌ی استان تهران؛ نشریه‌ی سخن جامعه وابسته به
جامعه‌ی علمی‌ی امیر المؤمنین (ع) موفقی به اخذ درجه‌ی علمی - اطلاع‌رسانی گردیده است.

صفحه آرایی: سعید منیری / رضا نوروزی

برگردان به انگلیسی: شیر علی شجاع

حروف نگار: حسین یگانه‌پور

نشانی: تهران / خیابان شهید رجایی / تقاطع اتوبان آزادگان

جامعه‌ی علمی‌ی امیر المؤمنین (ع)

www.jea.ir

تلفن: ۰۲۱-۵۵۰۰۳۳۷۱

فکس: ۰۲۱-۵۵۰۰۲۸۸۴

کد پستی: ۱۸۳۹۹۶۳۳۷۳

نشانی پست الکترونیک فصلنامه‌ی سخن جامعه:

sokhanejameeh@jea.ir

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

راهنمای نگارش مقالات

از نویسندگان ممتدج تقاضا می‌شود از ارسال مقالاتی که مطابق شیوه نامه نیست، فودداری فرمایند؛
مقالاتی در نوبت ارزیابی قرار می‌گیرند که مطابق شیوه نامه نگاشته شوند.

- ۱-ارجاع منابع و مأخذ در متن مقاله در پایان نقل قول یا موضوع استفاده شده، داخل پرانتز و به شکل زیر آورده شود:
۱- ۱. منابع فارسی: (نام خانوادگی مؤلف، سال نشر، شماره‌ی جلد، صفحه)؛ مثال: (حسینی، ۱۳۷۶: ۸۳/۲).
۱- ۲. منابع لاتین: (صفحه، جلد، سال نشر، نام خانوادگی مؤلف)؛ مثال: (Plantinga ۱۹۹۸.p/۷۱).
- تکرار ارجاع یا اسناد مثل بار اول بیان شود و از کاربرد کلمات همان، پیشین و... خودداری شود.
- چنانچه از نویسنده‌ای در یک سال بیش از یک اثر انتشار یافته باشد، با ذکر حروف الفبا پس از سال انتشار، از یک‌دیگر متمایز شوند.
 ۲. تمام توضیحات اضافی و همچنین، معادل انگلیسی اسامی خاص یا اصطلاحات با عنوان «یادداشت‌ها»، در انتهای متن مقاله آورده شود (ارجاع و اسناد در یادداشت‌ها مثل متن مقاله، روش درون‌متنی (بند) خواهد بود).
 ۳. در پایان مقاله، فهرست الفبایی منابع فارسی و لاتین (کتابنامه) (ابتدا منابع فارسی و عربی سپس منابع لاتین) به طور جداگانه به صورت زیر ارائه شود:
کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، نام کتاب، نام مترجم، محل انتشار: نام ناشر، تاریخ چاپ، نوبت چاپ.
مثال: مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۲)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب العلمیه، چاپ بیست و پنجم.
 - Nozick, Robert (۱۹۸۱), *Philosophical Explanations*, Oxford: Oxford University Press.
مقاله‌ی مندرج در مجلات: نام خانوادگی و نام نویسنده (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، نام نشریه، شماره‌ی نشریه.
مثال: موحد، ضیاء (۱۳۷۶)، «تمایزات مبنایی منطق قدیم و جدید»، فصلنامه‌ی مفید، دوره‌ی سوم، ش ۱۰.
 - Shapiro, Stewart (۲۰۰۲), "Incompleteness and Inconsistency", *Mind*, vol.۱۱۱..
مقاله‌ی مندرج در مجموعه مقالات یا دایره‌المعارف‌ها: نام خانوادگی نویسنده (تاریخ چاپ): «عنوان مقاله»، نام کتاب/ایتالیک، نام ویراستار، محل انتشار: نام ناشر، شماره‌ی چاپ، شماره‌ی جلد.
مثال: محمود بینا مطلق (۱۳۸۲)، «فلسفه زبان در کراتیل افلاطون»، در مجموعه مقالات همایش جهانی حکیم ملاصدرا، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، جلد هفتم.
 - Rickman, H.P. (۱۹۷۲), "Dilthey", in *The Encyclopedia of Philosophy*, Paul Edwards (ed), New York: Macmillan Publishing Company
 ۴. چکیده‌ای حداکثر دارای ۳۰۰ واژه و در بردارنده‌ی عنوان و موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین نتایج و فهرستی از واژگان کلیدی (حناکتر ۱۰ واژه)، به طور جداگانه ضمیمه‌ی مقاله شود و در ذیل آن، رتبه‌ی دانشگاهی، دانشگاه، آدرس دانشگاه و پست الکترونیکی نویسنده قید گردد.
 ۵. ترجمه‌ی انگلیسی عنوان مقاله، چکیده و کلیدواژه‌ها همراه مقاله ارسال گردد.
 ۶. مقاله در کاغذ A4 با رعایت فضای مناسب در حاشیه‌ها و میان سطرها، در محیط ورد ۲۰۰۷، متن مقاله با قلم B Mitra ۱۳ (لاتین TimesNewRoman) و یادداشت‌ها و کتابنامه BMitra ۱۲ لاتین TimesNewRoman ۱۰ حروفچینی شود.
 ۷. عناوین (تیترها) با روش شماره گذاری عددی و ترتیب اعداد در عناوین فرعی مثل حروف از راست به چپ تنظیم شود.
 ۸. یک نسخه از مقاله همراه با فایل الکترونیکی آن (برروی سی دی) ارسال گردد.
 ۹. مقالات و مطالب مندرج الزاماً بیان‌کننده‌ی دیدگاه «سخن جامعه» نیست.
 ۱۰. حجم مقاله، از ۳۰۰۰ کلمه کمتر و از ۹۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
 ۱۱. مقاله‌ی ارسالی نباید در هیچ مجله‌ی داخلی یا خارجی چاپ شده باشد.
 ۱۲. مقاله‌ی ارسالی نباید همزمان به سایر مجلات فرستاده شده باشد.
 ۱۳. «سخن جامعه»، در اصلاح و ویرایش مقاله آزاد است.
- کلیه‌ی حقوق مادی و معنوی برای مجله «سخن جامعه» محفوظ است. آن دسته از نویسندگان محترمی که در صدد انتشار مقاله‌ی خود در مجموعه مقالات، یا بخشی از یک کتاب هستند، لازم است با ارائه‌ی درخواست کتبی، موافقت مجله را اخذ نمایند.

فهرست:

سخن نخست / سردبیر / ۵

گفت‌گو:

عوامل مؤثر در بیداری اسلامی کشورهای منطقه / گفتگو با جناب آقای دکتر عطاء الله رفیعی / ۷

اندیشه:

نقش کنگره‌ی بین‌المللی حج در بیداری اسلامی / محمدرضا کرباسی / ۱۹

نقش ابزارهای تبلیغی در بیداری اسلامی با تأکید بر سیره‌ی سیاسی حضرت زینب(س) / حامد علی اکبرزاده / ۲۷

رسالت رسانه‌ها در بیداری اسلامی / عبدالعلی عادل / ۳۷

بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری / محمدحسن اخلاقی / ۵۳

نقد و بررسی شبهه‌ی توحید ابن‌کمون در مکتب صدرایی و مشایی / علیرضا نوری / ۶۹

نقش حجاب در سلامت روان / مصطفی تبارکی / ۸۱

بررسی مسئله‌ی غضب فدک / حامد کنتانی مقدم / ۹۳

چکیده‌های انگلیسی (Abstracts) / ۱۰۵

سخن نخست

الف: بیداری اسلامی؛ نوعی باور فراگیر و تعمیم یافته، در میان مسلمانان است که زمینه‌ساز تحولات بنیادین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جهان اسلام گشته است. غالباً چنین نگرشی نخست از سوی روشن‌فکران و نخبگان جامعه مطرح و به تدریج، به لایه‌های زیرین جامعه ورود می‌یابد. بیداری اسلامی با مفاهیم مختلفی در ارتباط است از جمله؛ در زبان فارسی، واژه‌های: اصلاح فکر دینی، احیای دینی، اسلام‌گرایی و... در زبان عربی؛ الصحوه الاسلامیه، اليقظه الاسلامیه، الحرکه الاسلامیه، البعث الاسلامی، التیار الاسلامی، و ... پیوند نزدیکی با بیداری اسلامی دارد و احیاناً مرادف آن محسوب می‌گردد.

ب: تعیین مبدأ و نقطه‌ی آغاز بیداری اسلامی، روشن نیست و شاید نتوان گفت جنبش بیداری اسلامی، از چه زمان و توسط چه فرد یا افرادی به وجود آمده است، لیکن می‌توان سید جمال الدین را بنیان‌گذار این حرکت در دوره‌ی معاصر به شمار آورد. مبارزات سید با غرب و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او در راستای بازگشت به هویت اسلامی، وی را به یگانه بنیان‌گذار نهضت اصلاح دینی و جنبش بیداری اسلامی در عصر جدید تبدیل نموده است. سید با درک درست از مشکلات جهان اسلام، راهکارهای زیادی را برای برون‌رفت از آن، پیشنهاد نمود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: بازگشت به قرآن و سنت به عنوان منبای نو برای زندگی در دنیای جدید، مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی، اتحاد و هم‌بستگی درونی، ایجاد روحیه‌ی خودباوری و مبارزه با خودباختگی در برابر غرب و مجهز شدن به سلاح علم و تکنولوژی و مبارزه با جهل و خرافات.

ج: هرچند سید جمال و تلاش‌های کم‌نظیر او در بازسازی هویت اسلامی موجب شد امت اسلامی تا چندی از غفلت بیدار شوند، اما نقشه استعمار و خواب غفلت هر دو چنان سهمگین و سنگین بود که بار دیگر امت اسلامی را به حالت تخدیر فرو برد. این بار مردی از تبار ابراهیم خلیل (ع) به عزم در هم شکستن بت استعمار به پا خواست و امت اسلامی را برای مبارزه با شیطان بزرگ به هم‌بستگی، وحدت و بازگشت به قرآن کریم دعوت نمود. امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) که به واقع کلمه، روح خدا در کالبد زمان بود، از چنان جذبیه الهیمی برخوردار بود که توانست موج بیداری اسلامی را در سراسر جهان گسترش دهد، ایشان نه تنها امت اسلامی، بلکه تمام ملت‌های ستم‌دیده را به مبارزه با ستمگران فراخواند.

خلف صالح او؛ رهبر فرزانه انقلاب امام خامنه‌ای (حفظه‌الله) یکی دیگر از پیشگامان و طلایه داران بیداری اسلامی در عصر حاضر است که با کیاست و تیزبینی منحصر به فردش، پیوسته امت اسلامی را از خطرات استعمار رهنانیده و از هویت اسلامی آنان پاسداری نموده است. فرمایشات ایشان در جمع نخبگان جهان اسلام همواره رهگشای معضلات و دقت نظر و وسعت فکر ایشان موجب اعجاب همگان بوده است.

د: بیداری اسلامی برخلاف پندار عده‌ای، یک حرکت ساده و سطحی نیست که در کشورهای منطقه پدیدار گشته است، بلکه بیداری اسلامی؛ خیزشی است همگانی، که ریشه در باور و عواطف ملت‌های

مسلمان دارد؛ اثر چنین حرکت عمیق و ریشه‌دار است که این چنین حاکمان ستم‌گر را ذلیل و خوار نموده و ساختارهای سیاسی حکومت‌های خودکامه و مستبد منطقه را یکی پس از دیگری ویران و برای همیشه به زباله‌دان تاریخ افکنده است، آری در شکل‌گیری بیداری اسلامی مؤلفه‌های گوناگونی دخیل است؛

از این‌رو تحلیل بیداری اسلامی در کشورهای منطقه که موج آن رو به گسترش است، بدون در نظر داشت عناصر سازنده‌ی آن، عقیم و فاقد پشتوانه‌ی علمی است. مهم‌ترین عناصر بیداری اسلامی عبارتند از:

۱. اعتقاد به فاصله داشتن جامعه‌ی اسلامی از وضعیت مطلوب و درخور امت اسلامی.

۲. اعتقاد به ضرورت بازگشت به قرآن و سنت به عنوان مبنای نو برای زندگی در دنیای جدید.

۳. اعتقاد به ضرورت بازخوانی و بازفهمی متون دینی در جهت پاسخ‌گویی به نیازهای زمانه و رسیدن به راه حل دینی و ایجاد تعادل بین سنت و مدرنیته.

۴. اعتقاد به ناکارآمدی دست‌آورد‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مدرنیته، در حل مشکلات انسان معاصر و شکست ایدئولوژی‌های وارداتی.

۵. تلاش خستگی ناپذیر و بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های نهفته در جامعه‌ی اسلامی، جهت تحقق بخشیدن به اهداف والای انسانی.

هـ: در شرایط حاضر نقش علما و نخبگان حوزه‌های علمیه در بیداری اسلامی بسیار مهم است؛ علمای سلف ما در عصر خودشان از ابزارهای اطلاع‌رسانی مناسبی برخوردار نبودند، تنها راه انتقال معارف اسلامی به دیگران در گذشته، به سخنرانی حضوری و نگارش کتاب و رساله منحصر می‌شد، اما امروزه با وجود وسایل ارتباطی مدرن و ابزارهای اطلاع‌رسانی پیشرفته، جهان به دهکده‌ی کوچکی تبدیل گشته که با صرف حد اقل زمان و کم‌ترین هزینه، ارتباط از این سوی جهان به آن سوی دیگر، ممکن شده است، در چنین شرایطی رسالت روحانیت نسبت به گذشته بسی سنگین‌تر شده است و عدم انتقال معارف با در اختیار داشتن وسایل ارتباطی جدید خسارتی است جبران ناپذیر.

و: با توجه به اهمیت بیداری اسلامی و نقش بی‌بدیل آن در پیشرفت و تعالی امت اسلامی، سخن جامعه برآن شد ۷۰ درصد از مقالات دومین شماره‌ی خویش را به این مهم اختصاص دهد، هرچند معتقد است پرداختن به مقوله‌ی مهم بیداری اسلامی و تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف آن، در یک شماره میسر نیست، اما تلاش شده در حد امکان برخی از مهم‌ترین مباحث مربوط به بیداری اسلامی را در این شماره طرح نماید.

ز: در پایان، سخن جامعه، هم‌دلی و هم‌کاری همه‌ی عزیزان را ارج نهاده و از خداوند کریم برای آنان توفیق مسئلت دارد. به ویژه از اندیشوران و صاحب نظرانی که از طریق مکاتبه نظرات ارزشمند خودشان را به دفتر مجله ارسال نموده‌اند تقدیر و تشکر می‌نماید و امید است همواره شاهد حضور و میهمان اندیشه‌های بلندتان باشیم.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین



عوامل مؤثر در بیداری اسلامی کشورهای منطقه

گفتگو با جناب آقای دکتر عطاء الله رفیعی

عطاء الله رفیعی آتانی، متولد ۱۳۴۵ از بخش الموت قزوین است. وی دانش آموخته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم است که پس از اتمام دوره‌ی سطح، دوره‌ی خارج فقه و اصول را از محضر حضرات آیات: فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، جوادی آملی، شبیری زنجانی و مؤمن استفاده کرده است. رفیعی آتانی در کنار تحصیلات حوزوی، تحصیلات دانشگاهی خود را تا دوره‌ی دکترای اقتصاد در دانشگاه تهران پی‌گیری کرده است. ایشان بنیانگذاری جنبش نرم افزاری در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، سردبیری مجله‌ی پژوهش و حوزه، مدیریت مراکز پژوهشی و دبیری دو همایش ملی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت به علاوه دبیری نخستین کنگره‌ی بین‌المللی علوم انسانی اسلامی که در اردیبهشت ۱۳۹۱ در جمهوری اسلامی ایران برگزار می‌گردد، را در سوابق خود دارد. هم اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه و پژوهشگر در قلمرو ارتباط اسلام و علوم انسانی است.

گفتگوی ذیل، توسط سردبیر محترم فصلنامه‌ی سخن جامعه؛ جناب حجت الاسلام و المسلمین محمدطاهر اخلاقی انجام شده است.

سخن جامعه:

در آغاز سخن، از حضرت عالی که علی رغم مشغله‌ی فراوان علمی این فرصت را در اختیار ما قرار دادید تشکر می‌کنیم. همان‌طور که مستحضر هستید، خیزش عمومی ملت‌های مسلمان بر ضد ساختار سیاسی حکومت‌های ستمگر و وابسته در جهان اسلام، پدیده‌ای است مبارک که روز به روز در حال گسترش و توسعه است. اگر صلاح بدانید ماهیت این حرکت خودجوش ملت‌های اسلامی را که گاهی از آن به بیداری اسلامی تعبیر می‌شود تحلیل کنید. به نظر حضرت عالی چه عواملی در شکل‌گیری این خیزش مردمی نقش دارد؟

دکتر رفیعی: ضمن تشکر متقابل و آرزوی موفقیت برای جناب عالی و سایر مسئولین جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین(ع) و دست‌اندرکاران نشریه‌ی وزین سخن جامعه. **بیداری اسلامی** به صورت طبیعی در چارچوب سایر انقلاب‌های جهانی بایستی نگاه شود، بیداری اسلامی؛ یک تحول بنیادین اجتماعی و فرهنگی است که به یک‌سری تحولات سیاسی هم دارد منجر می‌شود، بنابراین تحولات بنیاد برافکن اجتماعی و فرهنگی که نظام‌های سیاسی را از پایه خراب می‌کند و ساختارهای جدیدی را به وجود می‌آورد طبع انقلاب‌های جهانی است، همه‌ی انقلاب‌های جهانی این جور بوده‌اند و هستند. بزرگترین انقلاب معاصر که انقلاب اسلامی ایران بود، همین حالت را داشت، بنابراین به صورت طبیعی متفکران در قالب تئوری‌های انقلاب، می‌توانند آن را بررسی کنند، البته گاهی اوقات تئوری‌ها انقلاب‌ها را توضیح می‌دهند و گاهی انقلاب‌ها تئوری‌های جدید را می‌آفرینند.

برای تبیین ماهیت انقلاب‌های اجتماعی، براساس مبانی و مکاتب مختلف، تئوری‌های گوناگونی وجود دارد، یکی از مهم‌ترین تئوری‌هایی که با مبانی دینی ما هم سازگار است، این تئوری است که انقلاب‌های اجتماعی، محصول احساس نابرابری مردمان کشورها است؛ یعنی جایی که مردم احساس کنند نابرابری به نقطه‌ی غیر قابل تحملی رسیده است، شروع می‌کنند به اعتراض‌های بنیان‌برافکن اجتماعی و فرهنگی که نهایتاً به فروپاشی نظام‌های سیاسی منجر می‌شود.

به نظر می‌رسد این تئوری، تئوری خوبی است، با مبانی اسلامی ما هم جور در می‌آید، در روایات اسلامی نیز دوام حکومت‌ها را بر برقراری عدالت و فروپاشی حکومت‌ها را بر ستم‌پیشه‌گی آنان مبتنی می‌کند. در این مورد جمله‌ی معروفی است که می‌فرماید: *الملک یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم*؛ که حکومت‌ها با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم باقی نمی‌ماند. این جمله روایت نیست، به هر حال هرچه که هست یک جمله‌ی حکیمانه‌ای است، البته در بحار الانوار نیز آمده ولی ظاهراً ضرب المثل است نه روایت، اما می‌توان گفت خلاصه شده و شهیدگیری شده‌ی روایات ماست؛ یعنی اگر کسی شاهد روایات ما را در این زمینه بگیرد همین معنی می‌شود.

بنابراین شاید مهم‌ترین عامل انقلاب‌های اجتماعی، شکل‌گیری احساس نابرابری در بین مردم باشد. برای خودم جالب بود، زمانی فکر می‌کردم چرا از عذاب‌هایی که ملت‌های ستمگر پیش از اسلام را در هم می‌کوبید و حاکمان و ستمکاران را برای همیشه تاریخ از بیخ و بن برمی‌کند، دیگر خبری نیست. البته یک‌سری دلایل روایی داریم که با آمدن پیامبر رحمت(ص) آن مجازات‌ها از این امت برداشته شده است. ولی از آن جهت که حقایق عالم با هم مرتبط‌اند، از بعد دیگری نیز می‌توان به این مسئله پرداخت و آن اینکه بگوییم:

به برکت وجود نازنین رسول رحمت(ص) خدای متعال عذاب‌های مستقیم را برای مبارزه با ظلم بشر برداشته و این وظیفه را به خود جوامع انسانی سپرده است. به تعبیر دیگر، وظیفه‌ی سیل و زلزله و طوفان

سخن‌جمعه

عوامل مؤثر در بیداری اسلامی کشورهای منطقه

های کوبنده‌ی اقوام پیشین، گویا به نهاد جوامع انسانی منتقل شده است؛ یعنی نهاد جامعه‌ی انسانی آنقدر رشد کرده که ذائقه‌ی خودش، ظلم را بر نمی‌تابد و با آن به مبارزه برمی‌خیزد. بنابراین، انقلاب‌های اجتماعی در واقع کار همان سیل و زلزله و... را انجام می‌دهد و خدای متعال دست عذابش را الآن از طریق همین انقلاب‌های اجتماعی بر سر ظالمان فرود آورده و آنان را در هم می‌کوبد. در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ عموماً عذاب‌های دنیایی به خاطر ظلم آدمی است. در سوره‌ی قصص می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾ (القصص: ۵۹) نیز در سوره‌ی هود می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾ (هود: ۱۱۷). در سوره‌ی کهف، نیز به صراحت هلاکت مردمان قریه را معلول ظلم آنان می‌داند: ﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا﴾ (کهف: ۵۹) بنابراین، گویا ظلم و ستم در جوامع انسانی وقتی به نقطه‌ی غیر قابل تحملی می‌رسد، ماورای این عالم هم تحمل نمی‌کند؛ ظلم و ستمگری است که عالم و آدم را به شورش وا می‌دارد؛ در گذشته، جهان طبیعت به تکاپو می‌افتاد و این روزگاران، جوامع انسانی برای از بین بردن آن، دست به انقلاب‌های اجتماعی می‌زنند. بنابراین، من فکر می‌کنم که حکومت‌ها و حاکمان ظالم به دست جوامع انسانی و به واسطه‌ی همین انقلاب‌ها دارند محاکمه و مجازات می‌شوند.

سخن جامعه:

از فرمایشات حضرت عالی این‌طور استفاده می‌شود که بیداری اسلامی و انقلاب‌های مردمی منطقه، برخاسته از مشکلات اجتماعی ملت‌های مسلمان است، در واقع ظلم و ستم حاکمان و مشکلات برخاسته از بی‌عدالتی‌ها و انواع تبعیض‌های جنسیتی، مذهبی، نژادی، زبانی و... منجر به شکل‌گیری انقلاب‌های مردمی می‌شود. آیا با این نظر موافقت؟

دکتر رفیعی: بله همین‌طور است. البته با آن احساس ظلمی که به صورت دیرین در جوامع اسلامی



وجود دارد، انقلاب‌های اسلامی کنونی تعجب برانگیز نیست. آنچه که تعجب برانگیز هست و جای سؤال دارد، این است که چرا مسلمان‌ها این همه سال تأخیر کردند؟ این تأخیر، باید جواب داده شود. یعنی حتی از بُعد نظری توضیح داده شود که چرا این تأخیر اتفاق افتاده؟ چه شد که مسلمان‌ها زودتر از این، انقلاب‌ها را به وجود نیاوردند؟ حتی از انقلاب کبیر ایران اسلامی که به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به وجود آمد، می‌توانستند به عنوان یک الگوی موفق استفاده کنند. چرا بیش از سه دهه تأخیر از انقلاب جمهوری اسلامی ایران، تازه در برخی کشورهای منطقه دارد این اتفاق می‌افتد. اصل این انقلاب‌ها نیازی به تبیین ندارد؛ چون روشن است ظلم آشکاری در کشورهای منطقه وجود داشته و باید عذاب الهی با دستان قهر مردم بر سر ظالمان فرود آید. آنچه نیاز به توضیح دارد، چرایی همین تأخیر است و باید نگران باشیم که چرا آنگونه که باید انقلاب انجام شود، انجام نشده و بیداری به صورت کامل صورت نگرفته است. به بیان دیگر؛ یک نگرانی هم الآن اینست که ممکن است این انقلاب‌ها کال و نارس باشد و آن‌گونه که توقع می‌رود ثمر ندهد. به هر صورت انقلاب‌های اجتماعی محصول احساس بی‌عدالتی است البته منظور ما در این جا از عدالت؛ عام‌ترین، شامل‌ترین، کامل‌ترین و راقی‌ترین مفهومی است که بشر برای بیان همه‌ی خواسته‌هایش ساخته است و شاید بشر مفهومی به این جامعیت و گستردگی نداشته باشد. یعنی وقتی، می‌خواهد همه‌ی آرزوهایش را بگوید، می‌گوید عدالت. چنانکه از منظر مبانی فلسفی سیاسی شیعی، آنگاه که بشر همه‌ی خواسته‌هایش محقق می‌شود یا انتظار دارد محقق شود، می‌گوید: آن جامعه، جامعه‌ی عادلانه است. بنابراین، عدالت را شما با آن مفهوم وسیع ببینید چون ممکن است دایره‌ی عدالت را کوچک کنیم (در حوزه‌ی اقتصاد، سیاست و...) عدالتی که در قرآن کریم آمده همین گونه است، عدالت در واقع همان قرار گرفتن هر چیز سر جای خودش است؛ اگر هر چیزی که سر جای خودش قرار نداشته باشد و این قرار نداشتن به عدم توازن‌های وحشتناکی منجر شود آن زمان، انقلاب اتفاق می‌افتد. طبق مفهوم دیگر عدالت که هر کس به حق خودش برسد؛ یعنی هر زمان، افراد بیشتری احساس کنند که حقوق بیشتری از آنها ضایع شده است، به طور طبیعی به تکاپو افتاده و هسته‌ی اصلی انقلاب را پایه‌ریزی می‌کنند. می‌خواهیم بگوییم هر دو مفهوم عدالت یک چیز است؛ چون اگر افراد به حقوق خودشان دسترسی پیدا کنند، طبیعی است که همه چیز سر جای خودش قرار می‌گیرد. عدالت به این معنی اگر از سوی حاکمان زیر پا شود و در نقطه‌ی غیر قابل تحملی برسد بایستی منتظر انقلاب‌های اجتماعی بود. با این نگاه، دیگر جریانات دنیای اسلام و وقوع انقلاب‌های مردمی در کشورهای اسلامی امری بدیهی است.

سخن‌جمعه:

با توجه به اینکه تاریخ بشریت، همواره با انواع نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها عجین بوده، حتی مقوله‌ی بی‌عدالتی در کشورهای اسلامی و منطقه متأسفانه از پیشینه‌ی دیرینی برخوردار است، حکومت‌های ظالم



و مستبدي بر مردم فرمانروایی کرده‌اند، جناب‌عالی این همه تأخیر را در پیدایش انقلاب اجتماعی منطقه، چگونه تحلیل می‌کنید؟

دکتر رفیعی: اما این که چرا این انقلاب‌ها با این همه تأخیر به وقوع پیوست؟ هر چند می‌توان به این مقوله، از منظرهای گوناگونی نگاه کرد و پاسخ داد، مایلم این سؤال را در چارچوب نگاه اسلامی به مقوله‌ی پیشرفت پاسخ بدهم، هر اندازه جوامع اسلامی به معنای اسلامی آن، پسرفته‌تر باشد، احساس بی‌عدالتی کمتر آنها را به مبارزه با بی‌عدالتی وادار می‌کند. بنابراین، احساس بی‌عدالتی، زمانی به وقوع انقلاب اجتماعی منجر می‌شود که جوامع اسلامی از یک تراز قابل قبولی از پیشرفت به معنای اسلامی آن، برخوردار باشد؛ یعنی اگر امروز دارد این انقلاب‌ها در برخی کشورهای اسلامی اتفاق می‌افتد و دیروز اتفاق نمی‌افتاد، و در برخی از کشورهای دیگر هنوز هم اتفاق نیفتاده است، این را بایستی به سطح پیشرفت آنها مستند کنیم و گر نه بی‌عدالتی در همه جا هست، آن چیزی که باید ضمیمه شود، سطح پیشرفت ملت‌ها است. اینکه سطح پیشرفت چیست؟ (راجع به پیشرفت از منظر اسلامی بنده نظر خاصی دارم که باید در جای دیگری توضیح داده شود) نگاه اسلامی به پیشرفت و هسته‌ی اصلی پیشرفت جوامع از منظر اسلام، در واقع پیشرفت‌های فرهنگی و فکری است. پیشرفت‌های فرهنگی و فکری، محصول انسان پیشرفته است؛ یعنی انسانی که در صیورت و تحول مستمر به سوی تعالی و تکامل گام‌هایی برداشته باشد. این صیورت و شدن مستمر، خودش را نخست به صورت جلوه‌های فکری و فرهنگی نشان می‌دهد، درست است که در عرصه‌ی زندگی اقتصادی - سیاسی هم نشان می‌دهد، اما آن جایی که بدون ناخالصی و به صورت ناب، خودش را نشان می‌دهد در عرصه‌های فکری و فرهنگی است. یعنی انسان اولین جایی که خودش را نشان می‌دهد در عرصه‌ی فکر و فرهنگ است. بنابراین، هر اندازه سطح فکری بشر بالاتر برود انسان پیشرفته‌تر و با کمالات بیشتری محقق شود، جامعه‌ی پیشرفته‌تری نیز به وجود می‌آید. از این رو، اگر در جامعه‌ای رشد فکری و فرهنگی اتفاق بیافتد - به عنوان هسته‌ی مرکزی پیشرفت - ما باید انتظار داشته باشیم که جامعه در حال پیشرفت و رو به جلو است. البته مقصود ما از رشد فکری و فرهنگی، رشد فکری و فرهنگی اسلامی است که سایر فضایل انسانی هم در کنار آن رشد می‌کند؛ اخلاقیات اسلامی رشد می‌کند. در واقع رشد فرهنگی و فکری؛ مدار و علامت همه‌ی فضایل انسانی است. شما ایران و مصر را ببینید، این دو جامعه از این جهت خیلی شبیه هم‌اند، دانشگاه الازهر دانشمندان و متفکران بزرگی دارد، در ایران این همه مراکز علمی؛ حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها وجود دارد شخصیت‌های فکری و فرهنگی وجود دارد؛ به وسیله‌ی شیخ عبدالکریم یزدی (ره) حوزه‌ی علمیه‌ی قم تأسیس می‌شود، حوزه‌ی علمیه‌ی قم تبدیل می‌شود به مرکز تولید فکر و تولید انسان، این انسان تولید شده توسط حوزه‌ی علمیه وقتی افکارش

وارد جامعه می‌شود می‌بینیم که نهادهای اجتماعی موجود توان تحمل آن را ندارند؛ نمی‌شود امام خمینی(ره)، علامه طباطبایی(ره) و شهید مطهری(ره) با جامعه حرف بزنند و این نهادهای اجتماعی موجود هم بتوانند مثل سابق سر جای خودشان باقی بمانند؛ زیرا نهادهای ظالمانه اجتماعی نمی‌توانند علامه طباطبایی(ره) را تحمل کنند، به خصوص وقتی می‌بینند امثال علامه و شهید مطهری با دانشگاه‌ها ارتباط می‌گیرند و یک دفعه دانشجویان و طلبه‌ها کنار هم قرار می‌گیرند و مغز متفکر جامعه سطح بالاتری از نهادهای اجتماعی را اقتضاء می‌کند، وقتی این چنین شد نهادهای اجتماعی موجود باید از بین بروند و جای خودشان را به نهادهای اجتماعی پیشرفته‌تری بدهند.

عرض ما اینست که شما مصر را به عنوان نماد دوران جدید بیداری اسلامی در نظر بگیرید، یک ظرفیت فکری و فرهنگی عمیق تاریخی است، کشوری با این ظرفیت فکری و فرهنگی و سطح پیشرفت، برای کسی باور کردنی نیست که چه جوری می‌تواند چهل سال، حسنی مبارک را با آن نهادهای کلنگی عصر حجریش تحمل کند و بگذارد او بر یک جامعه‌ی پیشرفته‌ی فکری - فرهنگی مثل مصر حکومت کند. البته تلاشش را کرده حتی شما می‌بینید متفکران مصری با متفکران انقلابی ما قبل از انقلاب با هم تعاطی فکری داشتند؛ آثار متفکران مصری مثل سید قطب توسط افرادی مثل مقام معظم رهبری(دام‌ظله) برای روشن فکران فارسی زبان به فارسی ترجمه شده است. افکار سید قطب در ایران اثرگذار بوده حتی ممکن است بگوییم؛ مفسرانی مثل آیت الله طالقانی نوع نگاه‌شان تحت تأثیر آن افکار بوده‌اند و بالاخره با هم تعاطی فکری داشته‌اند. مصر به لحاظ فکری و فرهنگی کشور بزرگی است و ذخیره‌ی فرهنگی عظیمی دارد با این ذخیره‌ی فرهنگی عجیب است که تاکنون این نظام‌های اجتماعی مندرس و ظالمانه را نابود نکرده است، باید بگوییم که بیداری و خیزش ملت مسلمان مصر خیلی زودتر از این‌ها باید اتفاق می‌افتاد. ظاهراً در فرمایشات مقام معظم رهبری(دام‌ظله) هم این بود که ما همان اوایل انقلاب توقع داشتیم در مصر این تحول ایجاد شود، مصر خیلی پیشرفته‌تر از سایر کشورهای عربی و اسلامی است، پیشرفته بودن مصر به خاطر مزارع و ساختمان‌ها نیست آنها که در دبی و عربستان بیشتر است، پیشرفته بودن مصر برای این است که دارای ذخایر فکری - انسانی بالایی است؛ یعنی انسان پیشرفته و دانشگاه‌الزهرا را دارد و فکر تولید می‌کند. در بعضی از کشورها که دارای این ذخایر نیستند ممکن است این بیداری دیرتر اتفاق بیافتد اما مصر کانون تولید فکر و فرهنگ اسلامی است بایستی این انتظار را داشته باشیم که این سیستم منحوس را به هم بزند. به نظر بنده در حال حاضر مصر مرکز بیداری اسلامی در منطقه است، در واقع بعد از انقلاب اسلامی ایران مصر نقش اول را ایفا کرده است.



سخن جامعه:

حضرت عالی شرط لازم بیداری اسلامی را ظلم حاکمان دانسته و ارتقای سطح پیشرفت جامعه را از دیگر شرایط شکل‌گیری بیداری اسلامی بیان نمودید و فرمودید: در هر جامعه‌ای که از سطح پیشرفت بالاتری برخوردار باشد، بیداری اسلامی زودتر در آن‌جا اتفاق می‌افتد. با توجه به اینکه سطح پیشرفت مصر و ایران تقریباً خیلی نزدیک به هم‌اند، این سؤال به ذهن تبادر می‌کند که چطور در ایران، انقلاب اسلامی زودتر اتفاق افتاده و مصر با همان سطح پیشرفت، با بیش از سه دهه تأخیر تازه به تکاپو افتاده است. تأخیر بیداری ملت مصر را چگونه توجیه کرد و علت آن چیست؟

دکتر رفیعی: باید بگوییم برای شکل‌گیری انقلاب‌های اجتماعی تنها سطح پیشرفت کافی نیست بلکه وجود عوامل دیگری در کنار آن نیز لازم است، و گرنه نباید انقلاب مصر خیلی از ایران عقب باشد، تقریباً سطح فکری و فرهنگی مصر مثل ایران است، حتی اخوان المسلمین خیلی زود شکل گرفته است و متفکران‌شان هم از زمان‌های دور، داشتند حرف اجتماعی می‌زدند و مبانی اجتماعی داشتند. همین حرف را می‌توان در ایران زمان مشروطه زد؛ یعنی اینکه در دوران مشروطه یک استبدادی رفت و استبداد دیگری به جایش نشست و یک حلقه‌ی وسطی هم داشت که خود مشروطه بود. می‌بینیم که باز هم انقلاب مردم به ثمر ننشست، اینکه چرا در زمان مشروطه این اتفاق افتاد عواملی زیادی دارد؛ یکی از عوامل آن که می‌تواند به نحوی ناظر به عرایض بنده باشد اینست که در زمان مشروطیت، ما یک فلسفه‌ی سیاسی روشنی نداشتیم. به نظر بنده شرط دیگر وقوع بیداری اسلامی داشتن فلسفه‌ی سیاسی است که در زمان مشروطیت، انقلاب دارای یک فلسفه‌ی سیاسی روشنی نبود، خود شیخ فضل‌الله نوری، برایش روشن نیست که به جای نظام پادشاهی چه می‌خواهد بگذارد. به نظر می‌رسد یا فلسفه‌ی سیاسی روشنی ندارد و یا به هر دلیل به صراحت آن را بیان نمی‌کند. مثلاً می‌گوید مشروطه‌ی مشروعه، که مبهم است. بنابراین یک دیدگاه سیاسی رقیبی نبود که مردم را روی یک محوری واحد جمع کند و تحولات اجتماعی را چهارچوب بدهد و در رقابت با نظام سلطه‌ی مسلط پیروز از میدان بیرون آید.

فکر می‌کنم گام بلندی که حضرت امام(ره) برداشت این بود که به طور شفاف در آستانه‌ی ورودش در عرصه‌ی سیاسی، یک نظریه‌ی سیاسی و فلسفه‌ی سیاسی را مطرح کرد و گفت من دقیقاً می‌دانم باید این قانون اساسی جمع شود و پادشاهی از بین برود و نظام ولایت فقیه مستقر شود، با این مختصات، تکلیف همه روشن شد. ولایت فقیه هم این ظرفیت را داشت که مرجعیت شیعه را که خودش نوعی زعامت سیاسی بود به نظام امامت و ولایت شیعه پیوند بزند. امام خمینی(ره) و شاگردان امام خوب این نظریه را توضیح



دادند و برای مردم روشن شد که نظام ولایت فقیه چیست؟ و چگونه کشور را اداره می‌کند؟ به هر صورت یک دستگاه کاملی بود که در سه عرصه‌ی فتوا، قضاوت و مدیریت اجرایی جامعه را اداره می‌کرد، بنابراین تکلیف همه روشن بود.

به نظر می‌رسد در سال ۴۲ که انقلاب آن قدر قدرت نگرفته بود که نظام ظالم را از بین ببرد، یکی از دلایلش همین شفاف نبودن فلسفه‌ی سیاسی بود؛ امام ابتداء شاه را به عمل به قانون اساسی دعوت می‌کند و طبیعتاً جامعه گنج می‌شود که چه کار باید کند؟ این را بردارد که چه شود؟ این شاه را برداریم یک شاه دیگر بیاید باز همین می‌شود. بنابراین اتفاق بنیادینی نمی‌افتد. بعدها که امام(ره) فلسفه‌ی سیاسی خودش را تبیین کردند مردم فهمیدند که چه کار کنند.

در کشورهایی که بیداری اسلامی اتفاق افتاده اغلب از یک فلسفه‌ی سیاسی روشنی برخوردار نیست البته در کشور مصر فلسفه‌ی سیاسی بهتری نسبت به سایر کشورها وجود دارد. بی‌عدالتی و جوه مشترک همه‌ی کشورها است سطح پیشرفت مصر در سطح بالاتری از پیشرفت است، لذا فلسفه‌ی سیاسی اخوان المسلمین یک فلسفه‌ی سیاسی نسبتاً بهتری است، به صورت طبیعی ما انتظار داریم بیداری در مصر، کمی زودتر از سایر کشورها اتفاق بیافتد. حتی احتمال انحراف انقلاب مصر نسبت به کشورهای دیگر کمتر است؛ چون هم سطح پیشرفت بهتری دارد و هم یک فلسفه سیاسی بهتری دارد. در هر صورت مصر نیز یک فلسفه‌ی پر قدرت سیاسی مثل ایران نداشته و ندارد و همین مهم‌ترین عامل تأخیر و احتمالاً ناکامی و حتی انحراف انقلاب مصر است. در عربستان نیز احساس ظلم وجود دارد اینکه یک خانواده بیاید یک مملکتی را مثل خانه و املاک شخصی خودش حساب کند، ظلم بزرگی است اما اینکه چرا به انقلاب منجر نمی‌شود چون آن پیشرفت اسلامی نیست. پیشرفت اسلامی سبب می‌شود که این بی‌عدالتی‌ها بُد شود و بهتر درک شود و راهی برای مبارزه با او پیدا شود و به علاوه یک فلسفه سیاسی رقیب نیز وجود ندارد.

سخن‌نامه:

با توجه به فرمایشات حضرت‌عالی، نقش نخبگان علمی و فرهنگی در بیداری اسلامی بسیار مهم و حائز اهمیت است؛ از یکسو نخبگان، باید تلاش کنند تا سطح فکری و فرهنگی جامعه را ارتقا دهند و از سوی دیگر، وارد نظام سازی شوند و نظام سیاسی - اجتماعی ارائه کنند و به یک فلسفه‌ی سیاسی مقتدری دست یابند که توان مقابله با نظام‌های سلطه را داشته باشد و در مرحله‌ی بعد بتواند فرآورده‌های بیداری اسلامی را اداره کند و گرنه بیداری اسلامی به انحراف کشیده می‌شود. حرکت اسلامی کردن علوم انسانی که چندی است در محافل علمی از سوی نخبگان و روشن‌فکران مسلمان مطرح می‌شود، تا چه اندازه می‌تواند به تحقق



اهداف فوق کمک کند؟

دکتر رفیعی: ببینید علوم انسانی در واقع نرم افزار اداره‌ی جامعه است که محصول فهم انسان از انسان و جامعه است، بدین معنی که شما انسان و جامعه را می‌فهمید و بر اساس آن، نرم افزارهایی برای اداره‌ی جامعه تهیه می‌کنید، بنابراین اگر کسی بخواهد زندگی انسان را اسلامی توضیح بدهد، زندگی جوامع را اسلامی پیش‌بینی کند و اسلامی اداره کند، طبیعتاً باید دانش آن را داشته باشد. در زمان قدیم معمولاً مارکسیست‌ها شروع می‌کردند به توضیح این انقلاب‌ها، طبیعی است وقتی مارکسیست‌ها واقعیتی را تبیین می‌کردند پیش‌بینی‌هایش را نیز آنها انجام می‌دادند، دستگاه اداره‌اش را هم آنها طراحی می‌کردند. کاری که انقلاب اسلامی کرد این بود که تبیین‌های رقیبی آورد گفت من جور دیگری این واقعیت‌های موجود را توضیح می‌دهم، جور دیگری انقلاب به وجود می‌آورم و جور دیگری ثمره‌ی انقلاب را اداره می‌کنم. نرم افزار اداره‌ی جامعه، علوم و دانش‌هایی است که مبتنی بر اسلام باشد. بنابراین، اگر انگیزه‌های در جوامع اسلامی برای علوم انسانی اسلامی به وجود آمده باشد معنی‌اش این است که این علوم انسانی موجود، واقعیت ما را نمی‌تواند نشان دهد و یا پیش‌بینی و اداره کند، بنابراین لازم است این دانش‌ها را مبتنی بر اسلام به وجود بیاوریم که بتواند زندگی ما را بفهمد، پیش‌بینی و اداره کند. انسان پیشرفته نیازمند آنست که درک درستی از خود و جامعه داشته باشد، این درک درست یعنی علوم انسانی درست؛ چون درک انسان از انسان، خودش را در علوم انسانی نشان می‌دهد، پس علوم انسانی درک انسان از انسان است. بنابراین، ما به علوم انسانی نیاز داریم که درک واقعی‌تری از ما به ما بدهد. و علوم انسانی متعارف و برآمده از غرب از این قابلیت در جوامع اسلامی برخوردار نیستند. به همین دلیل است که در ایران و سایر کشورهای اسلامی متفکران اسلامی با درک این ضرورت به فکر تحول علوم انسانی با رویکرد اسلامی افتاده‌اند.

سخن جامعه:

به عنوان آخرین سؤال، بیداری اسلامی مانند هر پدیده‌ی طبیعی دیگری، آفت‌ها و آسیب‌هایی دارد به نظر حضرت‌عالی آسیب‌هایی که بیداری اسلامی را تهدید می‌کند چیست؟

دکتر رفیعی: مهم‌ترین آسیب بیداری اسلامی، نداشتن فلسفه‌ی سیاسی است؛ یعنی در بسیاری از کشورهای منطقه یک طرح روشنی وجود ندارد، اجمالاً در کشور مصر تا حدودی فلسفه‌ی سیاسی وجود دارد ولی تکلیف بقیه‌ی کشورها تقریباً معلوم نیست، ممکن است به دلیل نبود فلسفه‌ی سیاسی یک سری حاکمان بروند و حاکمان دیگری با همان عملکرد سرکار بیایند. از سوی دیگر آن انسان پیشرفته مورد نیاز ممکن است به اندازه‌ی کافی تولید نشده باشد که انقلاب کامل متولد شود و بعداً کشور را کارا و اسلامی



اداره کند. بنابراین، این انقلاب‌ها کال به نظر می‌رسد؛ یعنی احساس می‌شود زود هنگام است، با اینکه ظلم، به عنوان علت العلل شکل‌گیری انقلاب‌های اجتماعی به حد نهایت رسیده است اما آن انسان پیشرفته‌ای که بتواند این سیستم را به یک انقلاب اجتماعی پخته تبدیل و نهایتاً اداره کند وجود ندارد.

آسیب دیگر اینکه؛ هنوز غرب پیش چشم برخی ملت‌ها بزرگ است، این انقلاب‌ها زمانی درست رقم خواهد خورد که غرب در نگاه آنها حقیر شده باشد. بهترین راه برخورد با غرب در حوزه‌ی سیاست، تحقیر غرب است، بنده زمانی فرمایشات حضرت امام(ره) را درباره‌ی آمریکا دنبال می‌کردم برایم عجیب بود. ایشان همه جا آمریکا را مسخره کرده تا در چشم مردم حقیر شود. از یک سال پیش دارند انتخابات مجلس ما را تحریم می‌کنند و مشارکت سیاسی ملت ایران را زیر سؤال می‌برند در حالی که خودشان با ۳۰ درصد مشارکت، انتخابات برگزار می‌کنند؛ به حقوق زن، حقوق بشر و به هر چیز دیگری گیر می‌دهند درحالی که با هم‌پیمانان خودشان که جزء متحجرترین و وحشی‌ترین حکومت‌ها در کشورهای اسلامی هستند هیچ کاری ندارند. شما ملاحظه کنید کشوری مانند عربستان را که در آن، زندگی اجتماعی و حقوق شهروندی هم معنی ندارد، ببینید غرب و آمریکا چه برخوردی با آنها دارند. من فکر می‌کنم جزء ذاتیات زندگی پیشرفته‌ی اسلامی، نبرد با غرب است؛ زیرا اگر در مسیر پیشرفت بودیم او تحمل نمی‌کند و به مبارزه بر می‌خیزد. اگر ملتی سرستیز با غرب ندارد یا اسلامی زندگی نمی‌کند و یا در مسیر پیشرفت قرار ندارد.

بنابراین، نوع نگاه به غرب، فقدان فلسفه‌ی سیاسی و فقدان رهبری سیاسی را می‌توان به عنوان مهم‌ترین آسیب‌های بیداری اسلامی به شمار آورد. شما فرض کنید مصر امروز اگر یک فلسفه‌ی سیاسی اسلامی پیشرفته و یک رهبری مثل امام خمینی(ره) می‌داشت چه اتفاقی در آن می‌افتاد؟ مردم وظیفه‌ی خودشان را انجام داده‌اند. این متفکران و نخبگان هستند که باید بنشینند هم فلسفه‌ی سیاسی مبتنی بر اسلام طراحی کنند و هم شخصیت‌های بزرگی را تربیت کنند و اگر نوابغی وجود دارند که توان اداره‌ی جامعه را دارند، اجازه دهند تا آنها نقش خودشان را ایفا کنند. ای کاش سید جمال این شرایط را داشت. ای کاش عبده این شرایط را داشت! سید جمال و عبده آدم نداشتند. به همین دلیل الآن الگوی نظام جمهوری اسلامی الگویی خوبیست. البته حرف این نیست که آن‌جا هم نظام ولایت فقیه درست شود بلکه مبتنی بر شرایط خودشان الگوی مردم سالاری دینی را طراحی کنند. اینکه می‌گوییم مردم سالاری دینی؛ یعنی مردم حاکم باشند نه افراد، دینی بودن آن نیز بدین جهت است که عقلانیت حاکم بر زندگی، دینی است؛ یعنی همه‌ی تصمیم‌گیری‌ها مبتنی بر اسلام است، به عبارت دیگر استدلال حاکمان، انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان باید دینی باشد. اگر ملت‌های بیدار شده تز روشنی برای اداره‌ی جامعه نداشته باشند دوباره غرب مسلط می‌شود؛ انقلاب را شیخ

فضل الله نوری انجام می‌دهد ولی مرحله‌ی بعد، رضاخان سرکار می‌آید، شما نگاه کنید خود مبارک، جزء انقلابیون بوده و همچنین انورسادات نفر دوم جمال عبدالناصر بوده، چگونه می‌شود که بعد از عبدالناصر ضد غرب، انور سادات حامی منافع آمریکا حکومت را به دست می‌گیرد؟ همه چیز محصول این فقدان‌هاست.

سخن جامعه:

ضمن تشکر و سپاس از جناب‌عالی که صمیمانه ما را یاری فرمودید و با صبر و حوصله‌ی کم‌نظیر به پرسش‌های ما پاسخ دادید، اگر باز هم نکته‌ای مد نظر تون هست بفرمایید.

دکتر رفیعی: در آخر بنده از دوستان طلبه تقاضا میکنم که همه‌ی توان خودشان را برای تحصیل بگذارند، تکلیف ما این است که خوب درس بخوانیم. اگر بخواهیم سه تا کار را برای طلبه‌ها اولویت بندی کنیم که انجام بدهند هر سه کارش اینست که بگوییم **خوب درس بخوان، خوب درس بخوان** و **خوب درس بخوان**. برای کارهای دیگر وقت هست اما برای درس خواندن هر موقع شرایط آماده نیست. البته معلوم است که علم اسلامی نه بدون تهذیب نفس به دست می‌آید و نه مفید است. در ارتباط با مسایل جهان اسلام، نیز لازم است طلاب گرامی اخبار جهان اسلام را تعقیب کنند تا بتوانند به موقع نقش خودشان را ایفاء کنند.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته



نقش کنگره‌ی بین‌المللی حج در بیداری اسلامی

محمدرضا کرباسی*

چکیده:

پدیده‌ی بسیار مبارک «بیداری اسلامی» در منطقه‌ی خاورمیانه که به‌روشنی از انقلاب اسلامی ایران الهام گرفته، تحت تأثیر عوامل متعددی به‌ثمر نشست. بی‌تردید گردهمایی بی‌نظیر و کنگره‌ی عظیم و همه‌ساله‌ی میلیون‌ها مسلمان در موسم حج در کنار خانه‌ی خدا، از مؤثرترین عوامل به‌شمار می‌آید. مناسک حج ابراهیمی که یادآور مبارزات بت‌شکن تاریخ، حضرت ابراهیم(ع) است با هدایت و مدیریت جمهوری اسلامی ایران و همراهی نیروهای مؤمن و انقلابی، عامل پیدایش این بیداری و شور و شعور در مسلمانان و آغاز این حرکت عظیم در منطقه گردید. مراسم برائت از مشرکین، رمی جمرات، شعور مشعر، عرفان عرفات و دیگر مناسک و اذکار توحیدی، مملو از آموزه‌های بلند انقلابی و حرکت‌آفرین است آن‌چنان، که هیچ قلمی را یارای توصیف آن نیست.

نگارنده از باب «ما لا یدرک کله لا یترک کله» تلاش نموده در صفحاتی اندک، برخی از مهم‌ترین این تأثیرگذاری‌ها را به رشته‌ی تحریر درآورد.

کلیدواژه: حج، بیداری اسلامی، صدور انقلاب، دفاع از حقانیت شیعه و عزت اسلامی.

درآمد

سال ۱۳۹۰ هجری شمسی تحولات بنیادینی در صحنه‌ی سیاسی، اجتماعی منطقه‌ی خاورمیانه پدیدار گشت، می‌توان فصل مقوم همه‌ی آن تحولات را بیداری اسلامی و یا خیزش عظیم ملت‌های مسلمان منطقه، بر ضد سرمداران خودکامه و وابسته‌ی این کشورها دانست.

توفیق زیارت خانه‌ی خدا و تشریف به بارگاه ملکوتی نبی اکرم (ص) و تقارن آن با بیداری امت مسلمان، نویسنده را بر آن داشت تا از این زاویه به این اجتماع عظیم نگریسته و از باب «مالایدرک کله لایترک کله» برخی ابعاد آن راه هرچند کوتاه و گذرا بیان دارد.

تعریف بیداری اسلامی

بیداری اسلامی؛ یعنی یک حالت برانگیختگی و آگاهی در امت اسلامی که اکنون به تحولی بزرگ در میان ملت‌های این منطقه انجامیده و قیام‌ها و انقلاب‌هایی را پدید آورده که هرگز در محاسبه‌ی شیاطین مسلط منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌گنجد خیزش‌های عظیمی که حصارهای استبداد و استکبار را ویران و قوای نگهبان آن‌ها را مغلوب و مقهور ساخته است. «مقام معظم رهبری، اولین اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی ۹۰/۶/۲۶» بیداری اسلامی نوعی باور تعمیم یافته است که تقریباً همه جوامع، گروه‌های مسلمان و حتی آحاد مسلمانان را در برمی‌گیرد. باورهای تعمیم یافته که یکی از منابع و سرچشمه‌های جنبش‌های اجتماعی است. از زمان پیدایش بیداری اسلامی تاکنون، این بیداری همواره موجد جنبش‌های اجتماعی در سطوح مختلف بوده است. (شیرودی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۴)

گذشته از نام‌گذاری‌ها و تعاریف گوناگون این جنبش کم‌نظیر اسلامی می‌توان گفت، همه‌ی این نهضت‌ها از یک ویژگی مشترک و شاید منحصربه‌فرد «عدالت‌طلبی» و «آزادی‌خواهی اسلامی» برخوردار است، که نشانگر صدور انقلاب اسلامی ایران به کشورهای منطقه و گسترش آموزه‌های انقلاب (روحیه‌ی خودباوری، استقلال‌خواهی، دین‌باوری و حق‌طلبی) در میان ملت‌ها است. شعار مشترک «ارحل» خطاب به دیکتاتورهای منطقه، تجلی آزادی‌خواهی ملت‌ها، و خواست حضور در صحنه‌های سیاسی-اجتماعی و حق‌دخالت در تعیین سرنوشت خود، نماد عدالت‌خواهی آنان است. چنانچه شعار «الله‌اکبر» و اقامه‌ی نمازهای جماعت باشکوه و سایر خواسته‌های انقلابیون، اسلامی بودن این حرکت را تأیید می‌کند. پیروزی حزب اسلامی «النهضه» در تونس، نیز شاهد دیگری بر اسلامی بودن ماهیت این حرکت‌ها است.

زمانی که معمار کبیر انقلاب اسلامی (ره) ندای صدور انقلاب را سر دادند، عده‌ی ناآگاه، به جهت تفسیر غلطی که از صدور انقلاب در ذهن خود داشتند گمان می‌کردند امام (ره) فکر صدور انقلاب به‌وسیله‌ی صدور

اسلحه و انجام عملیات نظامی یا تروریستی و کودتاهای کشوری و منطقه‌ای را در سر می‌پروراند. لیکن امام راحل(ره) در مقام تبیین دیدگاه خود، اعلام کردند که صدور انقلاب به معنای بیداری ملت‌های مسلمان و مبارزه‌ی عمومی با طاغوت‌چهره‌های منطقه و طاغوت‌های بزرگی همچون آمریکا است. ایشان فرمودند: «ما که می‌گوئیم اسلام را می‌خواهیم صادر کنیم معنایش این نیست که ما سوار طیاره بشویم و بریزیم به ممالک دیگر... آنکه ما می‌توانیم این است که به وسیله‌ی دستگاه‌هایی که داریم به وسیله‌ی همین صداوسیما به وسیله‌ی مطبوعات به وسیله‌ی گروه‌هایی که به خارج می‌روند اسلام را آن طوری که هست معرفی کنیم اگر آن طوری که هست معرفی بشود مورد قبول همه خواهد بود.» (امام خمینی(ره)، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۴۳)

مقام معظم رهبری(دام‌ظله) نیز در تبیین صدور انقلاب می‌فرماید: صدور انقلاب یعنی؛ صدور فرهنگ انسان‌ساز اسلام و صدور صفا و خلوص و تکیه و اصرار بر ارزش‌های انسانی، ما به این کار و این وظیفه افتخار می‌کنیم. این راه انبیاست و ما این راه را باید ادامه دهیم... صدور انقلاب به معنای صادر کردن ارزش‌های انقلابی و افشاگری درباره‌ی مستبدها و ظالم‌های عالم، وظیفه و تکلیف الهی ماست. اگر این کار را نکنیم کوتاهی کرده‌ایم. جمهوری اسلامی و ملت ایران و آن شخصیت عظیم و عالیقدری که دنیا را در مقابل عظمت خودش کوچک و خاضع کرد، نشان دادند که همه‌ی قدرت‌های عالم برای مقابله با چنین عزم و اراده‌ی معظم و پولادینی کوچک‌اند.» (حدیث ولایت، ۱۳۸۵، ص ۲۴۴-۲۴۷)

نهضت و قیام مردم آمریکا علیه جنایت‌کاران وال استریت و مردم انگلستان و اروپا را نیز نباید خارج از این چارچوب ارزیابی کرد؛ زیرا مهم‌ترین پیام انقلاب اسلامی ایران برای جهانیان، پیام عدالت‌خواهی و دفاع از محرومان و مستضعفان است. ۹۹٪ ملت‌های آمریکا و اروپا که خود را بازیچه و اسیر سیاست‌های اقتصادی اقلیت یک‌درصدی سرمایه‌داران و سردمداران کارتل‌ها و تراست‌ها می‌بینند طبیعی است که به این نهضت عدالت‌خواهی می‌پیوندند.

مسئولان و ملت انقلابی و بپاخاسته‌ی ایران به پیروی از بنیانگذار انقلاب اسلامی برای دستیابی به هدف مقدس و بسیار مهم صدور انقلاب، راهی جز رساندن پیام این انقلاب الهی و رهائی‌بخش به گوش و دل ملت‌ها نداشتند. که در این سی و چند سال گذشته این مهم ابتدا با رهبری حضرت امام(ره) و سپس توسط خلف صالح‌شان حضرت امام خامنه‌ای(دام‌ظله) پیگیری شده و بحمدالله اکنون شاهد به ثمر رسیدن آن در میان ملت‌های مسلمان و مردم سایر کشورها هستیم.



ظرفیت عظیم حج در بیداری مسلمانان

اگرچه عوامل تأثیرگذار بر عقل و دل ملت‌ها همچون قیام ابا عبدالله الحسین (ع) و آثار خون‌های مطهر شهدا و بیدارگری‌های دانشمندان و آزاد اندیشان فراوان است و رساندن پیام حق‌طلبی و عدالت‌خواهی از راه‌های مختلفی نیز میسر بوده. اما یکی از ابزارهای مهم بیداری اسلامی و مؤثرترین آن‌ها، بهره‌گیری از کنگره‌ی عظیم حج ابراهیمی است که هر ساله با حضور جمعیت میلیونی مسلمانان از سراسر جهان برگزار می‌شود. به تعبیر حضرت امیر(ع) خداوند این خانه را پرچمی برای اسلام قرار داده است: «جعلہ سبحانہ و تعالیٰ للاسلام علما و للعائدین حرما»؛ خداوند متعال این خانه را پرچمی (یا علامتی) برای اسلام قرار داده و حرم امنی برای پناه‌جویان به راستی خانه کعبه، پرچم بزرگ اسلام است که همواره وحدت بخش مسلمین بوده و روح استقلال طلبی، عزت خواهی و دفاع از حقانیت را در وجود آنان زنده می‌کند. یکی از نویسندگان معاصر ضمن بیان اهمیت حج و ظرفیت عظیمی که در آن نهفته است، از عدم بهره‌گیری درست از این ظرفیت بی‌نظیر چنین اظهار تأسف می‌کند: «این کنگره‌ی عظیم الهی که هر سال در کنار خانه خدا تشکیل می‌شود، بهترین فرصت را به مسلمانان برای بازسازی نیروهای خویش و تقویت پیوند برادری و خنثی کردن توطئه‌های دشمنان و باطل کردن نقشه‌های شیطانی آنها می‌دهد. مجموعه‌ی این چنین فراگیر و همگانی با انگیزه‌های بسیار والای معنوی در دنیا بی‌نظیر است. افسوس که مسلمانان هنوز قدرت عظیم حج را در نیافته‌اند. «گلابدستون» نخست‌وزیر سیاست‌مدار انگلستان در گفتار معروفی در مجلس عوام آن کشور گفت: «مادام که نام محمد در مآذنه‌ها (صبح و شام) به عظمت یاد می‌شود و قرآن برنامه‌ی زندگی مسلمانان است و حج (هر سال با شکوه تمام) برگزار می‌گردد، جهان مسیحیت در خطر بزرگی است و ما از اصلاح جهان (البته اصلاح از دیدگاه خودشان مساوی با استعمار است) عاجز خواهیم بود. یا یکی از رجال مسیحیت و غرب می‌گوید: وای بر مسلمانان اگر معنی حج را نفهمند و وای بر دیگران اگر مسلمانان معنی حج را بفهمند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۶۳)

۱. فریاد حق‌طلبی

مراجعه به تاریخ اسلام بیانگر آن است که حج نقش بسیار فعالی در هویت‌بخشی و بیداری مسلمانان در طول تاریخ داشته است، همواره مدافعان حق و حقیقت تلاش می‌کردند از این بستر عظیمی که خداوند متعال در اختیار آنان قرار داده است برای شناساندن حق و معرفی چهره‌ی واقعی باطل و ستم‌پیشگان عصر خود، استفاده کنند. مظلومان و مستضعفان در دوران خلافت ظالمانه‌ی بنی‌امیه و بنی‌عبّاس، در انتظار فرا رسیدن ایام حجّ می‌ماندند تا بتوانند در محیط امن مکه و حج، علیه حاکمان زمانشان فریاد بزنند. ابودرّ؛ آن انقلابی



مدافع حق و ولایت در کنار کعبه فریاد می‌زد و مردم را به حق دعوت و از بنی‌امیه به شدت انتقاد می‌کرد. امام حسین(ع) در آغاز حرکت و نهضت خود، شهر مکه و اجتماع عظیم حاجیان را انتخاب کرد و اولین خطبه‌های حضرت علیه حکومت یزید در مکه ایراد شده است. آن حضرت، قبل از حرکت به سوی کربلا، چند ماه در مکه ماند تا حجاج بیایند و ایشان اوضاع سیاسی، اقتصادی و دینی حکومت یزید را برای زائران خانه‌ی خدا بیان کنند و آن‌ها هر یک حامل پیام امام(ع) در میان مردم منطقه خود شوند. بعد از آن بود که امام به سوی کوفه و کربلا حرکت نمود. در دوره‌های پس از آن حضرت نیز همواره مکه و حج، فرصتی برای دفاع از حق و عدالت و بیداری مسلمانان بوده است. امام صادق(ع) در عرفات خیمه می‌زدند و با معرفی جانشینان بر حق پیامبر(ص) راه مبارزه با انحرافات عقیدتی و دفاع از حق را به دیگران آموزش می‌دادند. «أَيُّهَا النَّاسُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَانَ الْإِمَامُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ هُوَ» ای مردم، رهبر شما پیامبر(ص) بود بعد حضرت علی و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر(علیهم السلام) و فعلاً من هستم. کلمه «هه» به معنای «أنا فاستلونی» است. یعنی «منم از من پیرسید». (فروع کافی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۴۶۶)

امام باقر(ع) وصیت می‌کند که ده سال در سرزمین «منا» برای ایشان عزاداری کنند و جنایات حکومت ظالم را که بر امام و اهل‌بیت(علیهم السلام) وارد شده بازگو نمایند. در پایان دوران ظلم ستمگران، در آخرالزمان نیز حضرت ولی عصر(عج) در مکه ظهور می‌کند و فریاد عدالت‌خواهی را به سرتاسر جهان ظلمت‌زده می‌رساند. بر همین اساس، حضرت امام خمینی(ره) فرمود: مکه باید به خانه‌ی فریاد علیه ستمگران و جباران تبدیل شود.

مراسم اعلام انزجار و نفرت و برائت از کفار و مشرکان که هر ساله با الهام از قرآن مجید و در سایه‌ی رهبری امام راحل(ره) و مقام معظم رهبری(دام‌ظله) و بیداری مردم در مراسم حج ابراهیمی، توسط ایرانیان و با همراهی حاجیان سایر کشورها برگزار می‌شود لیبیک به ندای رهبر کبیر انقلاب و در راستای این هدف مقدس می‌باشد.

این فریادها و اعلام برائت‌ها به حج، ارزش و روح و به مسلمانان، حماسه آفرینی و شجاعت می‌دهد و در دل دشمنان، رعب و وحشت می‌اندازد. بیداری اسلامی و انقلاب‌های کنونی ملت‌های مسلمان منطقه نیز ریشه در این حماسه و شور و شعور دارد. پیام‌های امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری(حفظه الله) به کنگره‌ی عظیم حج که هر ساله در مراسم پرشور و کوبنده‌ی برائت از مشرکین در صبح روز عرفه به دو زبان فارسی و عربی خوانده و به زبان‌های زنده‌ی دنیا چاپ و توزیع می‌شود، از مؤثرترین عوامل صدور انقلاب اسلامی



و بیداری ملت‌های مسلمان منطقه است. امام خمینی(ره) در یکی از این پیام‌ها چنین مرقوم فرمودند: «ای مسلمانان در همه‌ی بلاد و اقطار عالم بپاخیزید! و ای علمای اعلام جهان اسلام به داد اسلام و بلاد مسلمین و مسلمانان برسید! و در هر گوشه و کنار همچون ملت ایران و دولت آن و علما و بزرگان این سامان، دست رد به سینه‌ی ستمکاران غرب و شرق زنید و عمال و کارشناسان دروغین و مستشاران نفت‌خوار آنان را از بلاد خود بیرون بریزید و همچون سلحشوران ایران، شهادت را بر ذلت، و شرف اسلام و انسانی را بر رفاه و عیش چند روزه‌ی توأم با خواری و شرمساری ترجیح داده و در میدان نبرد سیاسی و نظامی بر آنان چیره شوید و از هیاهوی تبلیغاتی آنان باک نداشته باشید که خداوند تعالی با شماست «ان تنصروالله ینصرکم و یتبث اقدامکم» (صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۲۹۰)

۲. دفاع از حقانیت شیعه و انقلاب

دشمنان بیرونی انقلاب اسلامی و در رأس آن‌ها آمریکا از اولین روزهای پس از پیروزی مردم ایران، همواره با بهره‌گیری از پیشرفته‌ترین امکانات و تجهیزات به مبارزه با این انقلاب و نظام برخاسته از آن پرداختند و اولین هدفشان، مخدوش و بدنام نمودن آن در ذهن مردم سایر کشورها و ایجاد بدبینی نسبت به ایران و مکتب تشیع است. اما خوشبختانه در پرتو فیوضات معنوی حج است که اکثر این تبلیغات خصمانه از بین رفته و سوء برداشت‌های ناشی از تبلیغات دشمن خنثی می‌شود. حج بهترین فرصت برای دفاع از حقانیت شیعه و انقلاب اسلامی است، زیرا از هر زمان دیگری دل‌های زائرین برای پذیرش حق آمادگی بیشتری دارد، شاید به همین جهت باشد که در روایات، تفقه در دین و نقل اخبار ائمه(علیهم السلام) از برکات حج شمرده شده است؛ زیرا در حج، مخاطبین آمادگی بیشتری نسبت به نقل اخبار و روایات ائمه معصوم(علیهم السلام) دارند. امام رضا(ع) ضمن بیان علت تشریح حج فرموده‌اند: «...مع ما فیہ من التفقه و نقل أخبار الأئمه(علیهم السلام) الی کل صقع و ناحیه...» «از برکات حج، تفقه در دین و نقل و بیان اخبار ائمه(علیهم السلام) به هر منطقه و ناحیه‌ی است.» (تفسیر نورالثقلین، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۸۹ ذیل سوره حج: آیات ۲۷ الی ۴۰) یعنی حج بستری است برای آشنا شدن افراد با وظایفشان، آن هم شناختی عمیق و غیر سطحی.

با اینکه مزدوران آل سعود به زبان‌های عربی، فارسی، اردو، پشتو، ترکی و... به تبلیغ علیه عقاید حق‌های شیعه (توسل و شفاعت و...) مشغولند اما خیل عظیم علاقمندان به پیامبر و اهلبیت اطهار(علیهم السلام) از اقصی نقاط کشورهای اسلامی برای زیارت ائمه‌ی بقیع به این مکان مقدس مشرف می‌شوند و علی‌رغم آن همه تبلیغات گسترده، ازدحام جمعیت مردان، اعم از شیعه و سنی، ایرانی و غیر ایرانی، پیر و جوان و... این فضای مقدس را پر نموده است. شبیه این قضیه در حرم مطهر نبوی تکرار می‌شود، مبلغین وهابی که



از طلاب و اساتید رابطه العالم الاسلامیه (مدرسه‌ی علمیه‌ی وهابیان در مدینه) هستند تلاش می‌کنند به روش‌های گوناگون و با بحث‌های خصوصی و چهره‌به‌چهره با مسلمانان کشورهای مختلف اعتقادات آنان را تضعیف نمایند، اما در پرتو معنویت حج هرگز به هدف پلید خودشان نخواهند رسید. ﴿بِرِيدُونَ أَنْ يُطْفَأَ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند (سوره‌ی توبه، آیه ۳۲)

۳. نمایش عزت انقلابی ملت ایران

هرساله حضور بیش از دو میلیون زائر، از بیش از ۱۸۰ کشور جهان برای به‌جا آوردن اعمال حج تمتع در عربستان سعودی، علاوه بر اینکه این تجمع عبادی را به بزرگ‌ترین نماد وحدت و همدلی امت اسلامی تبدیل کرده است، زمینه‌ی بهره‌برداری سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی از این مراسم عبادی را نیز فراهم آورده است. به‌طوری که حضور خیل عظیمی از انسان‌های فرهیخته و با ایمان و عمدتاً تأثیرگذار و بانفوذ در مراسم حج، آن را به میدانی برای تبلیغات فرهنگی، سیاسی، و دیپلماسی عمومی تبدیل کرده و تمام کشورهای جهان سعی می‌کنند از تمام ظرفیت‌ها و امکاناتشان برای پیشبرد و دستیابی به اهداف و منافع ملی خود در موسم حج استفاده کنند.

در پی موفقیت‌های انقلاب اسلامی ایران در طول سه دهه حیات پر برکت خود، امروز شاهد برگ جدیدی در تاریخ انقلاب اسلامی هستیم که به عنوان الگوی انقلاب‌های دیگر کشورهای اسلامی مطرح است.

در حال حاضر اندیشه‌های معمار کبیر انقلاب؛ امام راحل (ره) در دل و جان اندیشمندان، فرهیختگان و علمای جهان نفوذ کرده و سایر ملت‌ها آماده‌ی پذیرش معارف ناب اسلام و تشیع هستند، چنین آمادگی و مسئولیتی، وظیفه‌ی دانش‌پژوهان، حوزویان و فرهیختگان را سنگین‌تر نموده است که لازم است به نهضت عظیم بیداری اسلامی اهتمام بیشتری داشته باشیم. چنانچه از جمله مسئولیت خطیر دلسوزان امت و روحانیان آگاه و فداکار؛ آگاه‌سازی ملت‌های بپاخواسته از توطئه‌های دشمنان و سلطه‌طلبان است، زیرا همواره مستکبرین تلاش دارند جنبش‌های اسلامی را منحرف و ملت‌ها را از رهبران دینی آنان دور سازند تا بتوانند، نهضت‌ها از هویت اسلامی خود منحرف نمایند.

موسم حج؛ فرصتی است برای تبادل اطلاعات و به نمایش گذاشتن عزت و استقلال جمهوری اسلامی ایران، چنانچه بستر مناسبی برای استفاده از تجربیات مردم سایر کشورها در پیشبرد امواج بیداری اسلامی نیز محسوب می‌شود، از این‌رو است که دولت عربستان تلاش دارد حجاج کشورهای مختلف با زائرین ایرانی ارتباط برقرار نکنند.



جمع بندی

نقش حج و ظرفیت‌های عظیم آن، در بیداری اسلامی و بازیابی هویت اسلامی ملت‌های مسلمان، جای بحث و تردید نیست، لیکن غفلت از آن‌ها خسارت بزرگی است که به هیچ روی قابل جبران نیست؛ زیرا حج، بهترین فرصت است برای مسلمانان، تا نیروهای خویش را بازسازی و پیوند اخوت و برادری را تقویت و توطئه‌های دشمنان خویش را خنثی کنند که این چنین ظرفیتی فراگیر و همگانی و سراسر روحانی در دنیا بی‌مانند است. فریاد حق‌طلبی، دفاع از حقانیت شیعه و به نمایش گذاشتن عزت انقلابی ملت مسلمان ایران، برخی از نقش‌ها و کارکردهای حج است که در این مقاله به طور مختصر به آن اشاره شد. امید است که ملت‌های مسلمان روز به روز با فلسفه‌ی حج آشنا شده و از این ظرفیت عظیم به نحو احسن استفاده نمایند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
۳. حویزی، تفسیر نور الثقلین، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
۴. خمینی، روح الله، صحیفه‌ی نور، نشر آثار امام، ۱۳۸۱ ش.
۵. شیروودی، مرتضی، بیداری اسلامی، چشم‌انداز آینده و هدایت آن (مجموعه مقالات) مجمع تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۶. کلینی، کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۷. مقام معظم رهبری، سخنرانی در اولین اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی ۹۰/۶/۲۶
۸. مقام معظم رهبری، حدیث ولایت، ۱۳۸۵ ش.
۹. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.

نقش ابزارهای تبلیغی در بیداری اسلامی

با تأکید بر سیره‌ی سیاسی حضرت زینب(س)

حامد علی اکبرزاده*

چکیده:

پیام هر مکتبی در سایه‌ی تبلیغ صحیح، اشاعه و ترویج می‌یابد و در مکتب تشیع نیز عنصر تبلیغ جایگاهی بسیار ارزشمند دارد. مسأله‌ی تبلیغ صحیح و استفاده از ابزارهای تبلیغاتی، از ابتدا در بین شیعیان به ویژه خاندان عصمت و طهارت(علیهم‌السلام) مورد توجه بوده است و این مقوله در ابلاغ پیام‌های حادثه‌ی عاشورا نقش اساسی دارد. در بین کسانی که وظیفه‌ی خطیر ابلاغ پیام نهضت حسینی را بر عهده داشتند، حضرت زینب کبری(س) به جهت ویژگی‌های شخصیتی و کمالات انسانی، نقش برجسته‌ای ایفا نمود و با استفاده از ابزارهای مختلفی همچون؛ قدرت سخنوری، صبر و استقامت، عواطف انسانی و... توانست به بهترین شکل ممکن وظیفه‌ی خویش در قبال قیام سید الشهداء(ع) را انجام دهد. در این پژوهش، سیره و ابزارهای تبلیغاتی زینب کبری(س) در ابلاغ پیام عاشورا و بیدار سازی مسلمین با توجه به آنچه که در تاریخ و مقاتل بیان شده، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه: زینب(س)، حسین(ع)، عاشورا، بیداری، تبلیغات و ابزارها.

مقدمه

اهمیت تبلیغ و احیای امور دینی

اهمیت احیای مکتب اهل بیت (ع) مسأله‌ی بسیار مهمی است که در قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام) نیز بر این امر تأکید شده است. قرآن کریم گاهی تبلیغ را تنها وظیفه‌ی رسولان الهی می‌داند و می‌فرماید: «بر رسول (وظیفه‌ی) جز ابلاغ رسالت نیست.» (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۴) گاهی در مقام بیان ویژگی انبیای بزرگوار، آنان را مبلغانی معرفی می‌نماید که در راستای تبلیغ و رساندن پیام حق از هیچ‌کسی جز خداوند متعال واهمه ندارند: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و تنها از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حساب‌گر است. (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۹)

علاوه بر آیات نورانی قرآن کریم در روایات معصومین (علیهم السلام) نیز به اهمیت این امر عنایت شده است. از جمله در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است: «فأحيوا امرنا فرح الله من احيا امرنا» پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خداوند رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند. (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۰، ص ۳۹۲) از امام رضا (ع) نیز حدیث دیگری در این باب وارد شده که حضرت می‌فرماید: «خدا رحمت کند بنده‌ی را که امر ولایت ما را زنده بدارد» (محمد بن علی بن بابویه قمی، ۱۳۶۱، ص ۱۸۰)

احیای مکتب و خط فکری تشیع همواره مورد توجه ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) بوده است، نهضت پر عظمت امام حسین (ع) نیز به‌عنوان نقطه‌ی عطفی در تاریخ شیعه در این میان جایگاه بس ویژه‌ای داشته است. تأکید بر عزاداری سیدالشهدا (ع)، زیارت آن حضرت، التزام عملی معصومین (ع) در سوگواری بر امام حسین (ع) و روایاتی که در این خصوص نقل شده است، همگی نشان از اهمیت این مقوله دارد.

در روایتی از امام رضا (ع) آمده است: کسی که یاد کند مصیبت‌های ما را و بگیرد و بگیراند برای آنچه که بر ما وارد شده، روز قیامت در درجه‌ی ما خواهد بود... و کسی که بنشیند در مجلسی که در آن امر ما زنده می‌شود، نمی‌میرد دل او در روزی که دل‌ها می‌میرد (محمد بن علی بن بابویه قمی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۶۴)

از احادیث و روایات فراوانی که در کتب متعدد و معتبر روایی آمده است، می‌توان دریافت که احیا و تبلیغ آموزه‌های دینی از جایگاه والایی برخوردار است. در این میان، برپایی و اقامه‌ی عزای سیدالشهدا (ع) ابزار تبلیغاتی قدرتمندی است که می‌توان در قالب آن، حقایق و معارف بسیاری را بازگو نمود.



نقش حضرت زینب(س) در ابلاغ پیام عاشورا

با مشخص شدن جایگاه مسأله‌ی تبلیغ در اسلام و مکتب تشیع، می‌توان به بررسی ابزارهای تبلیغاتی قیام عاشورا پرداخت. به تحقیق می‌توان گفت روش‌های احیاء و تبلیغ نهضت امام حسین(ع) بسیار کارآمد و مؤثر بوده است و گواه ما بر این مدعا تأثیراتی است که این قیام بر جامعه‌ی آن روز گذارده است. حضرت زینب(س) با توانایی خاص و منحصر به فردی که داشت توانست از این ابزارها به بهترین وجه در راه تکمیل نهضت ابا عبدالله(ع) بهره‌جوید. البته به رغم اینکه نقش حضرت امام زین العابدین(ع) در این زمینه به عنوان امام معصوم در جایگاه نخست قرار دارد، لیکن نویسنده در این مقاله به نقش حضرت زینب(س) پرداخته است.

زینب کبری(س) در مقاطع زمانی و مکانی مختلف با خطابه‌های آتشین و خارق‌العاده‌ی خود آن چنان در راستای ابلاغ پیام عاشورا گام نهاده که همگان را به حیرت وا داشته است. سخنان این بانوی با عظمت، در مواجهه با چهره‌های خبیثی همانند عبدالله بن زیاد و یزید بن معاویه، در دفاع از حرم رسول خدا(ص) کم نظیر و بلکه در نوع خود بی‌نظیر است. این بانوی برگزیده‌ی اسلام، توانست با ابزارها و شیوه‌های گوناگون، به بهترین نحو از حرکت برادر خود امام حسین(ع) دفاع کند، تا آنجا که حضرت سجاد(ع) زبان به مدح عقلیه‌ی بنی‌هاشم گشوده و می‌فرماید: «انت بحمد الله عالمه غیر معلمه، فهمه غیر مفهمه» ای عمه تو به حمد الهی دانشمندی هستی که نزد کسی تعلیم ندیده‌ای و دانایی هستی که نزد کسی نیاموخته‌ای (سید نورالدین جزائری، ۱۳۸۵، ص ۷۹)

ابزارهای تبلیغی حضرت زینب در بیداری مسلمانان

زینب کبری(س) در راستای ابلاغ پیام‌های عاشورا به مسلمانان، از ابزارهای مختلفی استفاده کرده است که هر یک از این ابزارها تأثیری خاص بر جامعه و تاریخ داشته است. بررسی این ابزارها مسأله‌ی مهمی است که می‌تواند در شناخت سیره‌ی زینب کبری(س) در جریان نهضت عاشورا مؤثر واقع گردد.

۱. خطابه و سخنرانی

مهم‌ترین ابزاری که حضرت زینب(س) به جهت آگاه نمودن مردم و بیداری آنان به کار گرفت، ایراد خطابه‌های پرشور و سخنرانی‌های کوبنده بود، آن حضرت با ایراد خطابه‌های کوبنده چه در مسیر راه و چه در کوفه و شام، چنان انقلابی به وجود آورد که حکومت مستبد بنی امیه را برای همیشه از بیخ و بن برکند. خطابه‌های آن بزرگوار از جنبه‌های مختلف در تبلیغ پیام‌های عاشورا اثرگذار بوده است. در ادامه این جنبه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.



الف: فصاحت و بلاغت

از جمله القاب زینب کبری(س) «الفصیحه» و «البلیغه» بوده است. بشیر بن خذیم اسدی درباره‌ی خطبه‌ی زینب کبری(س) در کوفه می‌گوید: «نظرت الی زینب بنت علی... کانهما تفرغ من لسان امیر المومنین» در آن روز به زینب دختر علی(ع) نگریستم، زیرا هرگز زنی را سخن‌گوتر و زبان‌آورتر و ناطق‌تر از او ندیدم، گویا به زبان پدرش امیرالمؤمنین(ع) سخن می‌گفت همانا او همراه با اشاره‌ی دست به مردم فرمود: ساکت شوید! ناگاه نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد و زنگ‌های کاروان از حرکت ایستاد. (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۱۹۴)

سخنان زینب(س) به قدری محکم و بلیغ و شیوا بوده که تعجب همه‌ی حاضران را برانگیخته است، لذا در تاریخ آمده، هنگامی که مردم از استماع سخنان آن حضرت منقلب شده بودند، پیرمردی را دیدند که گریه می‌کرد و مکرر می‌گفت: پدر و مادرم به فدایتان، پیران شما بهترین سالخوردگان و بانوان شما بهترین زنان هستند. (سید نورالدین جزایری، ۱۳۸۵، ص ۱۱۳)

از همین رو بسیاری از علما و بزرگان، کلام زینب کبری(س) را شبیه‌ترین سخنان به منطق علی(ع) دانسته‌اند، همان‌گونه که امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «أنا لامراء الکلام.» ما (اهل بیت) امیران سخن و گفتار هستیم. (سید رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۲۳۳) زینب کبری(س) نیز این‌گونه بود. کلام اعجاز‌انگیز و سراسر فصاحت و بلاغت زینب کبری(س) نشان از عظمت آن بزرگ بانوی اسلام دارد و در حقیقت کلام وی، هم‌چون کلام دیگر معصومین(ع) در جان‌ها اثر می‌کرد و دل‌ها را شیفته‌ی خود می‌ساخت، چنانکه سخنان حماسی حضرت زینب(س) در حضور ابن زیاد، وی را چنان به خشم آورد که گفت: این زن سجع‌گوی و شاعر است و پدرش هم شاعر و سجع‌باف بود. زینب(س) فرمود: ای پسر زیاد! زن را با شعر و سجع چه کار است، من از این کار روی گردانم ولی این سخن از سینه‌ی پر آشوبم برخاست (محمد بن نعمان مفید، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷۳)

ب: تبیین مظلومیت امام حسین و یاران

زینب کبری(س) در بسیاری از سخنان خود با بیان روشن و واضح، مظلومیت اهل بیت(ع) را در واقعه‌ی کربلا بازگو نمود. حضرت در جمع مردم کوفه این‌گونه می‌فرماید: وای بر شما ای مردم کوفه! آیا می‌دانید چه دلی از رسول خدا(ص) خراشیدید و چه جگری از او شکافتید، و کدام پرده‌نشینان عصمت را از پرده بیرون افکندید؟ آیا می‌دانید چه خونی از پیامبر(ص) بر زمین ریختید و چه حرمتی از او هتک نمودید؟! (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۱۹۶)

و در جای دیگر می‌فرماید: چگونه لکه‌ی ننگ ریخته شدن خون پسر خاتم پیامبران و معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت را پاک خواهید کرد؟ (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۱۹۶)

این سخنان حضرت در حقیقت دارای دو جنبه است، نخست اینکه؛ شایستگی و جایگاه آل الله را در میان مسلمین یاد آوری می‌کند و این تأکید و یاد آوری است که در جنبه‌ی دیگر می‌تواند، ابعاد ظلم و ستمی که بر آنان وارد شده را مشخص سازد. این بانوی نمونه در ابتدای خطابه‌ی خود در بین مردم کوفه نیز می‌فرماید: ای مردم کوفه! ای اهل فریب و خدعه، آیا بر ما می‌گریید؟ هنوز چشم‌های ما گریان است و ناله‌های ما خاموش نگردیده است..... شما با این گناه عظیم عهد و پیمانتان را با پیامبر(ص) از بین بردید. (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۱۹۴)

در مجلس یزید، حضرت باز هم به این مسأله می‌پردازد و به یزید ملعون چنین خطاب می‌کند: ای پسر آزاد شدگان! آیا از عدل است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای دهی ولی دختران رسول خدا(ص) را اسیر نموده و حرمت آنها را از بین ببری؟! (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶)

ج: افشای ماهیت حکومت بنی امیه

یکی دیگر از موضوعاتی که در سخنان حضرت زینب(س) به خوبی مشاهده می‌شود، افشای فساد و اعمال ستم‌کارانه و استبداد حکومت یزید و دستگاه خلافت است.

حضرت در این راستا خطاب به یزید می‌فرماید: «ای یزید، آرام باش! مگر فراموش کرده‌ای که خداوند می‌فرماید: آنان که به راه کفر رفتند، گمان نکنند مهلتی به آنان دهیم به حال آن‌ها بهتر خواهد بود، بلکه مهلت برای امتحان است تا به سرکشی خود بیفزایند و آنان را عذابی خوارکننده است.» (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶)

حضرت با استناد به این آیه‌ی قرآن حرکت در جهت کفر را مسیر اصلی حکومت بنی امیه ذکر کرده است، همانگونه که تاریخ نشان می‌دهد بنی امیه، به خصوص یزید بن معاویه به صورت علنی احکام اسلام را زیر پا نهاده و با استبداد و خودکامگی بر مردم حکومت می‌کرد. زینب(س) در ادامه‌ی سخنانش بدین شکل یزید را مورد خطاب قرار می‌دهد: «شگفتا که حزب خدا و بزرگان دین به دست حزب شیطان و آزاد شدگان کشته شوند و دست نحس آنان به خون پاک ما آلوده شود.» (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۴۰)

این کلام حضرت، نیز روشن‌کننده‌ی جایگاه و شأن بنی امیه در نظرگاه اهل بیت(علیهم السلام) است، آن‌چنان که در این بخش از خطبه، دستگاه حکومت یزید حزب شیطان نامیده شده است. علاوه بر این، استنادهای زینب کبری(س) در اثنای سخنرانی و خطابه، طعنه‌های هنرمندانه و عالمانه‌ای بر حکومت می‌زند، آن‌چنان که ابتدا به آیه‌ای استناد کرده و سپس با شیوه‌ای زیبا، دستگاه حاکمیت را در زمره مصادیق آیات می‌آورد که نمونه‌ی آن ذکر شد. افشاگری و معرفی ماهیت حقیقی حکمرانان دستگاه اموی، تنها شخص یزید



را در بر نمی‌گیرد، بلکه ابن زیاد نیز هنگامی که به حضرت می‌گوید خداوند شما را رسوا کرد و دروغتان را آشکار نمود، این‌گونه پاسخ می‌شود که «انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا» جز این نیست که فاسق و زشتکار رسوا می‌شود و نابکار و فاجر دروغ می‌گوید و او غیر از ماست. (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۱۰)

بنابراین، سخنان خود حضرت نیز در آشکار سازی چهره‌ی واقعی حکومت نحس اموی نقشی مهمی داشت.

استدلالات قرآنی

یکی از روش‌های تبلیغاتی زینب کبری(س) استناد به آیات قرآن کریم است، در موارد مختلف، آن حضرت به آیات قرآن کریم استناد جسته و پیکره‌ی باطل را با آیات کوبنده‌ی قرآنی در هم می‌شکست. در مقاطع مختلف زینب کبری، حقایق آیات قرآن را تبیین نموده و از آن، در راستای تحقق اهداف نهضت امام حسین(ع) بهره می‌گرفت.

حضرت زینب(س) در مجلس یزید، پس از حمد و ثنای الهی سخن خود را با آیه‌ای از قرآن آغاز می‌کند و با استناد به قرآن کریم، مصادیق بارز ستمگران را در قرآن به حکومت یزید بن معاویه تطبیق می‌دهد و بدین‌گونه اوج رفتار ننگین بنی‌امیه با فرزندان رسول خدا را نشان می‌دهد. از جمله حضرت به این آیه اشاره می‌نماید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (روم، ۱۰)

عاقبت آنان که کار زشت کردند این بود که آیات خدا را تکذیب نمودند و آن را به مسخره گرفتند. (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶) یا آنجا که با استناد به آیه ۱۰ سوره‌ی روم، مقام و جایگاه شهدای نهضت کربلا را تبیین می‌کند و می‌فرماید: هرگز مینداید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد خدا روزی می‌خورند(سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۳۸)

۲. تحقیر دشمن و حفظ کرامت اهل بیت

از جمله روش‌های زینب کبری(س) در نهضت عاشورا، حفظ کرامت نفس در برابر دشمن به ظاهر پیروز و کوچک شمردن و تحقیر دشمنان اهل بیت در حضور مردم است. حضرت زینب(س) در مجلس یزید در اثنای خطبه‌ی مفصل خطاب به یزید می‌فرماید: «انی لاستصغر قدرک و استعظم تقریبعک» من تو را کوچک می‌شمارم و بسیار سرزنش و توبیخ می‌نمایم. (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۴۰)

حضرت بار دیگر یزید را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

«أمن العدل یابن الطلقاء تحذیرک إماءک و نسائک و سوقک بنات رسول الله سبایا» ای پسر آزاد شدگان! آیا از عدل است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای دهی ولی دختران رسول خدا(ص) را اسیر نموده و آبرو و حرمت آن‌ها را از بین ببری؟ (سید بن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶)

خطاب «یابین الطلقاء» در اینجا اشاره دارد به ماجرای فتح مکه، در این واقعه پس از اینکه معاویه و دیگران به خانه‌ی ابوسفیان پناه بردند، رسول خدا(ص) فرمود: اینها را آزاد کنید اینها برده‌هایی‌اند که ما آزاد کردیم. بنابراین حضرت زینب(س) می‌خواهد یزید را متوجه این مسأله کند که پدر و پدر بزرگ و خاندان تو آزاد شده‌ی دست جدم رسول خدا(ص) هستند و جایگاه تو هرگز با مقام والای فرزندان رسول خدا(ص) قابل مقایسه نیست. حضرت زینب(س) با این کلام، حقارت دشمن را بار دیگر به یاد همگان آورده و خاطرات فراموش شده و سابقه‌ی نحس آل ابوسفیان را دیگر بار زنده و اذهان خفته‌ی امت اسلامی را بیدار نمود.

سراسر خطبه‌های زینب(س) پس از واقعه‌ی کربلا، کرامت و بزرگواری است و این حفظ کرامت است که به رسوایی دشمن می‌انجامد. زینب(س) انتظار دلسوزی و رحمت از فرزندِ مادری ناپاک را بیهوده دانسته و می‌فرماید: چگونه می‌توان به دلسوزی و مهربانی کسی که مادرش جگر پاکان را دریده و گوشتش از خون شهیدان روییده است، چشم امید داشت. (شیخ عباس قمی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۳)

۳. صبر و استقامت در مسیر الهی

استقامت و صبر همواره یکی از راه‌های نیل به اهداف بزرگ بوده است و در آیات و روایات مختلف به آن سفارش شده است. صبر بر سختی‌ها و پیش آمدهای ناگوار در مسیر یک هدف متعالی تضمین کننده‌ی تحقق آن اهداف است، انبیاء و اولیای الهی برای ادای رسالت خود از این ابزار به‌خوبی بهره جسته‌اند. در حدیثی آمده است که امام صادق(ع) فرمود: هر مومنی که گرفتار گردد و صبر کند بر آن، برای او مانند اجر هزار شهید است. (محمد بن یعقوب کلینی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۸۰)

قرآن مجید نیز استقامت در راه خدا را شایسته‌ی بشارت فرشتگان خدا دانسته و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ آنان که گفتند پروردگار ما الله است و در این راه استقامت کردند فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است. (سوره فصلت، آیه ۳۰)

بنابراین صبر پیشه کردن و استقامت ورزیدن عبادتی ارزشمند و موجب پیروزی انسان در ابتلائات و مصایب است. حضرت زینب کبری(س) نیز در زمره‌ی بزرگترین صابران به شمار می‌رود و صبر آن بزرگوار یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت قیام اباعبدالله به‌شمار می‌آید، او با بهره‌گیری از این فضیلت اخلاقی بود که توانست از چنین آزمون بزرگی موفق بیرون آید. آری، صبر در برابر مصیبت‌های وارد شده بر امام حسین(ع) و یارانش در روز عاشورا و پس از آن استقامت کردن در برابر ظلم و جور دشمن و تحمل اسارت و اتفاقاتی که در کوفه و شام رخ داد، از جمله ویژگی‌های بارز این بانوی نمونه‌ی خاندان عصمت و طهارت است. از همین



روست که زینب(س) را شریک برادر در جمیع مصایب دانسته‌اند و از قول آن بانوی صابره گفته‌اند: «سأصبر حتى يعجز الصبر عن صبري» تا آنجا صبر می‌کنم که خود صبر نیز از صبر من عاجز بماند. (سید نورالدین جزایری، ۱۳۸۵، ص ۲۴۶) در حقیقت صبر در برابر نامالایمات و مصایب از بارزترین ویژگی‌های حضرت زینب(س) است و به پشتوانه‌ی همین صبر، وجدان خفته‌ی جامعه‌ی اسلامی را بیدار کرد.

۴. استفاده از عواطف انسانی

در طول تاریخ و بعد از واقعه‌ی عاشورا، یکی از مهم‌ترین ابزارهای موجود برای ابلاغ پیام‌های این نهضت استفاده از عواطف انسانی و عزادارای و سوگواری در مصیبت سالار شهیدان بوده است، به گونه‌ای که معارف و آموزه‌های بلند دینی از مجرای این سوگواری‌ها در عمق جان مردم نفوذ کرده است و شیوه‌ی متعالی برای زنده نگه داشتن یاد و نام و آرمان‌های نهضت حسینی بوده است. تأکید ائمه‌ی معصومین(ع) بر سوگواری و گریه بر سید الشهدا(ع) نیز گواهی بر این مدعاست. در حقیقت گریه و ماتم برای حسین بن علی(ع) فریاد مظلومیت حق و عدالت است. هم‌چنانکه بسیاری از انقلاب‌ها و نهضت‌های دینی حتی غیر دینی به‌گونه‌ای از این قیام جاوید الگو گرفته است.

«باکیه» به معنی بسیار گریه کننده یکی از القاب زینب کبری(س) است. گریه‌ها و ندبه‌های زینب(س) علاوه بر اینکه امری عاطفی بوده، از سوی دیگر ماهیت سیاسی داشته و بدینوسیله یاد و نام حسین(ع) و آرمان‌های بلند او را در دل‌ها زنده نگه داشته است. بینش سیاسی آن حضرت در مسأله‌ی سوگواری بر سیدالشهدا(ع) آنجا مشخص می‌شود که در آستانه‌ی ورود به مدینه دستور می‌دهد: محمل‌ها را سیاه پوش کنید تا مردم بدانند ما در مصیبت و عزاداری فرزندان فاطمه زهرا(س) به سر می‌بریم. (سید نورالدین جزایری، ۱۳۸۵، ص ۲۱۰) و همین کار باعث می‌شود اهل مدینه مراسم سوگواری پر سوز و گدازی در هنگام ورود اهل‌بیت(ع) به این شهر برگزار کنند که در تاریخ از آن یاد شده است.

هنگامی که در بازار کوفه سر بریده‌ی اباعبدالله‌الحسین(ع) را بر روی نیزه می‌گردانند(طبق روایتی) که حضرت زینب(س) در برابر این حرکت وحشیانه، از شدت مصیبت سر بر چوبه‌ی محمل می‌کوبد به حدی که خون از پیشانی مبارکشان جاری می‌شود. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۱۱۴)

نال‌های جان‌گداز زینب کبری(س) در قتلگاه نیز در تاریخ به عنوان فریاد مظلومیت اهل بیت(ع) ثبت شده است و دل هر انسانی را به درد می‌آورد. محدث قمی در نفس‌المهموم می‌گوید: زینب(س) از یزید اجازه گرفت تا برای حسین(ع) مجلس ماتم برپا کنند، اهل بیت(ع) در منزلی به نام «دارالحجاره» هفت روز مجلس سوگواری برپا کردند و هر روز جمع بی‌شماری از زن‌های شام با آن‌ها در سوگواری شرکت می‌کردند و آثار این عزاداری‌ها چنان بود که مردم قصد می‌کردند به قصر یزید هجوم برند و او را بکشند. مروان از این قصد آگاه



شد و به یزید گفت: «مصلحت تو نیست که اهل بیت حسین(ع) را در شام نگهداری. آن‌ها را به حجاز بفرست و از همین رو یزید و سایل سفر آن‌ها را آماده کرد و آنان را به مدینه فرستاد.» (شیخ عباس قمی، ۱۳۸۵، ص ۴۱۰)

جمع بندی

در یک نگاه کلی می‌توان ادعا کرد، اثرات و نتایج قیام عاشورا ریشه در ابلاغ پیام‌ها و احیای صحیح این نهضت از سوی زینب کبری(س) و دیگر اهل بیت(ع) دارد، زیرا اگر این تبلیغ‌ها و یادآوری‌ها نبود حقایق عاشورا در سرزمین کربلا باقی می‌ماند و جامعه برای همیشه در غفلت و بی‌خبری نسبت به این حرکت عظیم بسر برده و پیام‌های الهی و معنوی آن در دل مکر و فریب و نیرنگ بنی امیه دفن می‌شد. شجاعت زینب(س) بود که دشمنان را به زانو درآورد و کلام رسا و اشک‌های پر معرفت او کشتی نهضت حسینی را به ساحل مقصود نشانده و وجدان‌های خفتیده‌ی جوامع اسلامی را بیدار نمود. بیداری اسلامی در عصر حاضر نیز به همان اندازه مرهون تلاش‌های زینب کبری(س) است.



منابع:

۱. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، **کامل الزیارات**، ترجمه محمد جواد ذهنی تهرانی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پیام حق، ۱۳۸۶ ش.
۲. جزائری، سید نورالدین، **خصائص زینبیه**، به تحقیق ناصر باقری بیدهندی، چاپ ششم، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵ ش.
۳. سید بن طاووس، علی بن موسی، **اللہوف علی قتلی الطفوف**، ترجمه علیرضا رجالی تهرانی، چاپ دهم، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۸۵ ش.
۴. سید رضی، ابوالحسن محمد، **نہج البلاغہ**، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ بیست و سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۵. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، **تفصیل وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ**، چاپ دوم، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ ق.
۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **عیون اخبار الرضا**، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۸۵ ش.
۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **معانی الاخبار**، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۸. طوسی، محمد بن حسن، **امالی**، ترجمه صادق حسن زاده، قم، نشر اندیشه هادی، ۱۳۸۸ ش.
۹. قمی، شیخ عباس، **نفس المهموم**، ترجمه محمد باقر کمرہ‌ای، چاپ بیست و دوم، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵ ش.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، ترجمه محمد باقر کمرہ‌ای، چاپ هشتم، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار الجامعہ لدرر اخبار الائمہ الأطہار**، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ش.
۱۲. مفید، محمد بن محمد، **الارشاد فی معرفہ حجج اللہ علی العباد**، ترجمه سید ہاشم رسولی محلاتی، چاپ دهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ ش.

رسالت رسانه‌ها در بیداری اسلامی

عبدالعلی عادل‌ی*

چکیده:

یکی از عناصر اثرگذار و نقش آفرین، در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی بشر، رسانه‌ها و وسائل ارتباط جمعی است. رسانه به عنوان مهم‌ترین ابزار گردش اطلاعات و انتقال پیام به مخاطب، توانسته است نقش‌های بی‌بدیلی را در سرنوشت گروه‌های انسانی و ملت‌های مختلف ایفا نماید، همان‌گونه که در انقلاب‌ها و بیداری‌های اخیر امت اسلامی، نیز سررشته‌ی اطلاع‌رسانی اهداف و پیام نهضت‌ها را به عهده داشته است. تردیدی نیست که رسانه، زمانی می‌تواند ملت‌های مسلمان را در تحقق اهداف بلند اسلامی و رسیدن به آمال‌شان یاری رساند که به رسالت‌های خود در خصوص تحولات به وجود آمده در دنیای اسلام، آگاهی داشته و در عمل به آن پایدار باشد؛ زیرا رسانه‌ای رسالت‌مند است که بتواند جریان‌ها و تحولات اجتماعی را به سمت اهداف ایده‌آل و مطلوب جامعه، رهنمون باشد. از این رو در نوشتار حاضر برخی از مهم‌ترین رسالت‌های رسانه، هم‌چون دفاع از هویت بیداری اسلامی، قدرشناسی از فرصت پیش آمده، پرهیز از القای یأس و ناامیدی و... در قبال بیداری اسلامی، مورد تحلیل قرار گرفته است.

کلید واژه: بیداری اسلامی، بنیادگرایی اسلامی، رسانه، رسالت رسانه، نقش رسانه.

چندی است که در جغرافیای پهناور امت اسلامی، تحولات نوین و سرنوشت سازی، در متن حاکمیت‌ها، رخ نموده است که امت بزرگ اسلامی را در کانون توجهات جهانی و بین المللی قرار داده است. این خیزش‌ها که قلمرو آن، از غرب آفریقا تا آسیای جنوب شرقی گسترده است، از سوی دانشوران جهان، به بیداری اسلامی شهرت یافته است. علت این نام گذاری نیز آن است، که پیروان آیین نجات بخش اسلام، در چندین کشور - که کانون آن فعال کشورهای تونس، مصر، لیبی، بحرین، یمن و عربستان می‌باشد- توانسته‌اند بعد از قریب دو یا سه قرن فراموشی، مجددا در سده‌ی بیستم، به ایفای نقش مهم خود، در سرنوشت سیاسی و اقتصادی و به دست گرفتن حاکمیت‌شان، بپردازند. تردیدی نیست بیداری اسلامی که امروزه غربی‌ها از آن به بنیادگرایی اسلامی نام می‌برند (ملازاده، ۱۳۸۲ش، ص ۳۸۷) ماهی‌ی عزت و شرف امت اسلامی است، زیرا روحیه‌ی ظلم ستیزی و عزت خواهی را در کالبد امت اسلام، القاء نموده و ملت‌های مسلمان را در فتح قله‌های عزت و اقتدار امیدوار ساخته است، تا جایی که سردمداران استعماری، خطرات جدی راه، از ناحیه‌ی آن احساس کرده‌اند و خود اعتراف دارند که جهان غرب و سیستم سرمایه‌داری بعد از سقوط کمونیسم و رفع خطر سرخ، از همین ناحیه، تهدید می‌شود، لذا ناجوان مردانه و دیوانه‌وار به خواستگاه‌ها و بنیان‌های آن حمله ور می‌شوند. از سوی دیگر، این موج اسلام خواهی، رسالت‌های سنگینی را نیز بردوش رهبران فکری و سیاسی امت اسلام و همچنین نهادها و جریان‌های مختلف دینی، نهاده است تا بتواند به اهداف بلند خود نایل آمده و افق‌های نوین و بالنده‌ی را فرا روی امت اسلامی ترسیم نماید.

بدون شک در جریان این موج بیداری، تاکنون عوامل مختلف و گوناگونی به ایفای نقش پرداخته است که یکی از مهم‌ترین آنها، رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی بوده است، زیرا رسانه‌ها ابزار آگاهی بخشی و گردش اطلاعات را بر عهده داشته‌اند که خود بخش بسیار اساسی و کلیدی، در تبیین اهداف و خواسته‌های نهضت‌ها، به حساب می‌آید. به همین دلیل در مقاله‌ی حاضر سعی بر آن است تا نقش و رسالت مهم رسانه‌ها را در موج بیداری اسلامی مورد تحلیل و بازشناسی قرار دهیم، به این امید که بتواند در رسیدن به اهداف عالی‌ی نهضت‌ها، مفید و ثمر بخش افتد.

برای دستیابی به اهداف مورد نظر در این نوشتار لازم است ابتدا تعریفی از بیداری اسلامی، ارائه گردد. آنگاه مفهوم رسانه و انواع آن و همچنین برخی از کارکردهایش در نظام اجتماعی، تبیین گردد تا در نتیجه رسالت‌های آن، در قبال موج بیداری اسلامی، باز شناسی و مطمح نظر قرار گیرد. اینک مطالب مورد نظر به ترتیب ذیل ارائه می‌گردد.



الف) مفهوم بیداری اسلامی

بیداری اسلامی را می‌توان به حرکت و جنبشی تعریف کرد که با شناخت واقعیت‌های موجود در جوامع اسلامی و عقب افتادگی‌های علمی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان، از یک سو و مقایسه‌ی پیشرفت‌های مادی جهان غرب، با گذشته‌ی پر افتخار و سراسر شکوه و عظمت دنیای اسلام و میراث علمی و غنی آن در عرصه‌های مختلف علوم و معارف بشری، از سوی دیگر، از چند قرن قبل آغاز گردیده و تا به امروز سیر تکاملی خود را طی نموده است و اکنون نیز در صدد آن است که هدایت قافله‌ی فکری بشری را به دست دانشمندان مؤمن و متعهد مسلمان سپرده و گریبان امت اسلام را از دست‌اندازی‌های چپاول‌گران غرب، آزاد سازد و بساط ظلم و بی‌عدالتی‌های دیکته شده توسط مستکبران را برای همیشه از ممالک اسلامی، برچیند و هم چنین حکام مستبد و فرومایه را از کرسی‌های قدرت و شوکت پوشالی‌شان پایین آورد.

ب) تعریف رسانه و انواع آن

پس از روشن شدن مفهوم و تعریف «بیداری اسلامی» نوبت آن است که واژه‌ی «رسانه» نیز مفهوم شناسی گردد تا در نتیجه، نقش و رسالت آن در بیداری اسلامی مورد واکاوی و تحلیل قرار گیرد. رسانه (media) در لغت به معنای وسیله‌ی رساندن و یا برقراری ارتباط است (دهخدا، ۱۳۴۵ ش، ص ۱۲۰۲۴) و در اصطلاح نیز عبارت است از: «وسیله‌ای است که فرستنده به کمک آن معنا و مفهوم مورد نظر خود (پیام) را در قالب‌های کتاب، روزنامه، مجله، عکس، فیلم، نوار صوتی و تصویری، رادیو، تلویزیون، ماهواره و... به گیرنده منتقل می‌کند» (امیر تیموری، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۰).

تردیدی نیست که رسانه‌ها، از مؤثرترین وسائل ارتباط جمعی به حساب می‌آیند و دارای ویژگی‌های خاص و منحصر به فردی است، همان‌گونه که «سادنی‌مید» می‌گوید:

«ویژگی‌های ذیل وسایل ارتباط جمعی را به ابزار تأثیرگذار تبدیل کرده‌اند: ۱- تعداد گیرندگان وسایل ارتباط جمعی نسبتاً زیاد است. ۲- ترکیب گیرندگان بسیار متنوع است. ۳- با ارسال پیام از طریق وسایل ارتباط جمعی، نوعی تکثر پیام به وجود می‌آید. ۴- توزیع پیام سریع است. ۵- هزینه برای مصرف‌کننده کم است» (محسنیان راد، ۱۳۸۰، ص ۶۲).

گرچه ممکن است امروزه رسانه، در قالب‌های متنوع و گسترده‌ای به ایفای نقش بپردازد و مانند گذشته فقط به تلویزیون، رادیو، روزنامه، مجله و کتاب خلاصه نشود بلکه ماهواره، اینترنت، سینما، تئاتر، فیلم‌ها و نوارهای صوتی و تصویری، دیسک‌ها و سی‌دی‌ها، پوستر، عکس، اسلاید، تابلوها، گوشی‌های موبایل و... را نیز شامل شود، اما از آنجایی که روزنامه، رادیو و تلویزیون بیش از هر رسانه‌ی دیگری مورد



استفاده‌ی آحاد جامعه قرار می‌گیرد و دارای کارکرد و اثرگذاری‌های ویژه‌ی هستند، لذا در نوشتار حاضر، بیشتر همین سه نوع رسانه، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ج) نقش و کارکرد رسانه‌ها در تحولات اجتماعی

نقش رسانه‌ها، در تعاملات و تحولات اجتماعی، از آن جهت پر اهمیت است که به برقراری ارتباطات، می‌انجامد و ارتباط نیز نه تنها یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در زندگی گروهی انسان‌ها، بلکه سنگ بنا و هسته‌ی اصلی جامعه محسوب می‌گردد؛ چه اینکه بدون ارتباط، هرگز فرهنگ شکل نمی‌گیرد و بدون فرهنگ، جامعه لباس وجود بر تن نخواهد کرد. همانگونه که «ژوزف تی کلاپر» در تعریف ارتباط جمعی می‌گوید:

«ارتباط جمعی عبارت است از رساندن اطلاعات، ایده‌ها و برداشت‌ها، از طریق وسایل ارتباطی و دریافت این اطلاعات به وسیله‌ی عده‌ی زیادی از انسان‌ها در یک زمان» (محسنیان راد، ۱۳۸۴ ش، ص ۶۲).

«مارشال مک لوهان» یکی از مشهورترین جامعه‌شناسان کانادایی، و از بزرگترین متخصصان مسئله‌ی ارتباطات جمعی چنان اهمیتی را برای وسایل ارتباط جمعی قایل است که آن را حتی مهم‌تر از اندیشه‌ی دینی، یعنی محتوای ارتباط می‌داند (قائم مقامی، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۸-۲۹) از این رو کسی در ضرورت حضور رسانه‌ها، در میان اجتماع، به عنوان ابزاری برای ایجاد ارتباط، تقویت و انتقال فرهنگ‌ها و باورهای دینی تردیدی ندارد. و این ضرورت تا جایی است که برخی از دانشمندان، رسانه را در ردیف عوامل شخصیت‌ساز قرار داده‌اند و بر این باورند که رسانه‌های جمعی می‌توانند هنجارهای اجتماعی را تقویت یا تضعیف سازند. (بروس کوئن، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲) یا همان گونه که «ژان کازینو» می‌گوید «وسایل ارتباط جمعی می‌توانند به تسطیح فرهنگی و یکسان شدن الگوها و اندیشه‌ها کمک شایانی بکنند». (ژان کازینو، ص ۱۵۵).

دانشمندان برای رسانه‌ها، کارکردهای گوناگونی ذکر کرده‌اند مانند: اطلاع‌رسانی و آگاهی بخشی، آموزش و پرورش (عقاید، احساسات، اندیشه‌ها و حرفه‌ها)، راهنمایی و راهبری، همگن‌سازی (نزدیک کردن سلیقه‌ها، خواسته‌ها و انتظارات اعضای جامعه)، تقویت احساس تعلق اجتماعی.

به اعتقاد برخی از صاحب نظران حوزه‌ی ارتباطات، هیچ‌کس نمی‌تواند به طور جدی در این واقعیت تردید کند که رسانه‌های همگانی، به نحو چشم‌گیری، زندگی روزمره‌ی مردم را تغییر داده است. معیار و نشانه‌ی ساده‌ی این واقعیت، میزان زمانی است که مردم هر روزه با رسانه‌های همگانی سپری می‌کنند. (گیبزن، ۱۳۸۱ ش، ص ۶۳).

رسانه‌های گروهی علاوه بر کارکرد تفریحی، مانند شنیدن و دیدن فیلم‌ها، نمایش‌نامه‌ها، مسابقات و سرگرمی‌ها، سرودها و ... چند کارکرد مهم دیگر نیز دارد که تبیین آنها می‌تواند به تحلیل ابعاد موضوع مورد

نظر در این نوشتار کمک شایانی نماید.

۱. کارکرد فرهنگی: اگر فرهنگ را مجموعه‌ی منسجم از آراء، عقاید، ارزش‌ها، هنر، آداب و رسوم که توسط غالب افراد جامعه پذیرفته شده است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود بدانیم (روح الامینی، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۴۷؛ سروش، ۱۳۸۱ ش، ص ۳۴۰) ارائه‌ی مباحث نظری درباره هر یک از موارد یادشده را نیز می‌توان کارکرد فرهنگی رسانه‌ها به حساب آورد؛ امروزه بسیاری از افراد بخش عمده‌ی معلومات خود را مرهون برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و یا بهره‌گیری از رسانه‌های دیداری و نوشتاری هستند و این امر جای هیچ تردیدی نیست. در نتیجه کارکرد فرهنگی رسانه‌هاست که می‌تواند تغییرات ساختاری در برخی جوامع به وجود آورد. «ژان کازینو» می‌نویسد:

«...وسایل ارتباط جمعی می‌توانند تاثیراتی روی ساخت‌های اجتماعی داشته باشد، با تحمیل ارزش‌های نوینی، نظام قشر بندی اجتماعی را تغییر دهند و سلسله مراتب اجتماعی را واژگون سازند» (ژان کازینو، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۴۹).

۲. کارکرد سیاسی: در عصر حاضر، رسانه‌ها با بهره‌گیری از قدرت تأثیر فوق‌العاده‌ی خود، به راحتی می‌تواند جریان‌ات و گرایش‌های سیاسی را برای مخاطبان خود راهبری یا تبیین کند. (ژان کازینو، ص ۶۵). این کارکرد به گونه‌ی است که عینی‌ترین کارکرد رسانه‌ها، در دنیای امروز در همین بخش ظاهر شده و به تعبیر «تافلر» بشر امروز کاملاً از رسانه‌ها منفعل است، به خصوص در بعد دموکراسی و امور سیاسی. (آلین تافلر، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۱۴).

چه کسی است که نداند ابر رسانه‌ها کاملاً در اختیار گرایش‌های سیاسی صهیونیسم بین‌المللی و کمپانی‌های استعمارگر غرب بوده و اجرا کننده‌ی برنامه‌های سیاسی مورد علاقه‌ی آنها هستند؟ با یک نگاه گذرا به تاریخ سیاسی معاصر، به خوبی می‌توان دید که بسیاری از منازعات و کشمکش‌های سیاسی با یاری و یا هدایت و پرچم‌داری رسانه‌ها تبدیل به جریان‌ات قومی - سیاسی شده و یا تعدیل و حتی خاموش گردیده‌اند. (فخار طوسی، ۱۳۸۱ ش، ص ۵).

۳. کارکرد اطلاعاتی: امروزه قسمت عمده‌ای از انتظارات مخاطبان رسانه‌ها، دریافت اخبار و اطلاعات روزمره است. از این نظر، رسانه‌های جمعی را، دارای حضور بسیار جدی و مؤکد در متن زندگی خود می‌دانند. افراد جامعه غالباً اطلاعات لازم را از طریق رسانه‌های نوشتاری و تصویری و یا صوتی به دست می‌آورند. براین اساس، رسانه‌ها با توجه به توانمندی‌هایی که دارند، یکی از عوامل بسیار مهم دگرگونی ارزش‌ها و باورها، محسوب می‌شوند، چه اینکه قادرند با برنامه‌ریزی‌های دقیق و کنترل شده، اندیشه‌های مردم یک



جامعه را شکل دهند و رفتار آنان را به صورت دلخواه سمت و سو دهند. و این امر در دنیای امروز، که روابط انسانی و عاطفی جای خود را به روابط ابزاری و مجازی داده است، بسیار ملموس بوده و مردم بیش از پیش تحت تأثیر رسانه‌های جمعی قرار دارند و این، موجب سنگین شدن مسئولیت رسانه‌ها و صاحبان و گردانندگان آن می‌شود. اما آنچه باید بدان توجه شود، آن است که رسانه، ابزاری است در خدمت انسان، و ابزاری است که فقط اندیشه‌ی گردانندگانش را به دیگران انتقال می‌دهد؛ بر این اساس رسانه‌ها می‌توانند هم حامل اندیشه‌های خوب، انسان ساز، تعالی بخش و کمال آفرین باشند و هم می‌توانند در بردارنده‌ی افکار نادرست، انحطاط آفرین و انحرافی باشند، لذا از این حیث مانند دیگر موضوعات اجتماعی نیازمند بایدها و نبایدها خواهند بود. «ویلبور شرام» اصحاب رسانه‌ها را به مثابه‌ی «دروازه‌بانان جامعه» دانسته است و در این باره می‌گوید:

«دروازه‌بانان، که در سراسر شبکه‌های خبری جای می‌گیرند، شامل خبرنگارانند که باید تصمیم بگیرند در جریان یک دادگاه یا یک حادثه خاص یا تظاهرات سیاسی، کدام قسمت را متبلور سازند. کدام خبر را رها ساخته، کدامین خبر را در مجرای وسیله‌ی ارتباطی جای دهند. همچنین دروازه‌بانان مؤلفان را نیز شامل می‌شوند؛ زیرا آنان باید تصمیم بگیرند از کدام موضوع یا فرد سخن بگویند یا کدامین دیدگاه از زندگی را مطرح نسازند. تولیدکنندگان فیلم نیز باید تصمیم بگیرند از کدام صحنه، فیلم بگیرند. کتاب‌فروشان نیز باید تصمیم بگیرند کدام کتاب را برای فروش عرضه کنند، معلمان باید تصمیم بگیرند کدام کتاب و یا مرجع را درسی تلقی نمایند. تلخیص‌کنندگان وقایع نیز باید تصمیم بگیرند کدامین حادثه یا خبر را در خلاصه‌ی خود جای دهند» (ساروخانی، ۱۳۷۲ش، ص ۶۵).

مقصود آنست که صاحبان رسانه هر چه را خود خواستند نمی‌توانند عمل کنند، بلکه باید مسیری را پیش بگیرند که به سلامت و صلاح جامعه و افراد آن منتهی گردد.

د) وضعیت رسانه‌ها در جوامع اسلامی

مأموریت رسانه‌های جمعی در هر جامعه، تابع موقعیت ساختاری، اقتضائات فرهنگی، انتظارات جمعی، ظرفیت‌های هنجاری و ضرورت‌های اجتماعی خواهد بود. بر این اساس رسالت رسانه، در جوامع اسلامی، نشر فرهنگ دینی، پاسداری از ارزش‌های اسلامی، هدایت انسان‌ها به سوی رشد و تعالی و مبارزه با آسیب‌ها و انحرافات خواهد بود.



امام خمینی (ره) در این خصوص می‌فرماید:

«این دستگاه‌ها [رسانه‌ها] دستگاه‌های تربیتی است، باید تمام اقشار ملت با این دستگاه‌ها تربیت شوند، یک دانشگاه عمومی است... یعنی دانشگاهی است که در تمام سطح کشور گسترده است... باید این دستگاه‌ها دستگاهی باشد که بعد از چند سال تمام قشر ملت را روشن کند، تمام را مبارز بار بیاورد، تمام را متفکر بار بیاورد، آزادمنش بار بیاورد... آن که از همه خدمت‌ها بالاتر است، این است که نیروی انسانی ما را، رشد بدهد و این به عهده مطبوعات است، مجله‌هاست، رادیو و تلویزیون است، تئاتر و سینماهاست این‌ها می‌توانند نیروی انسانی ما را تقویت کنند و تربیت صحیح بکنند و خدمت‌شان ارزشمند باشد» (خمینی، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۵۴-۳۵۶).

این حقیقت را می‌توان مدخلی قرار داد برای بیان این واقعیت که متأسفانه رسانه‌های کنونی، در جوامع اسلامی، بطور عموم کارنامه‌ی مفید و درخشانی ندارد، زیرا اربابان سیاست‌های استعماری، با به خدمت گرفتن ایادی خودباخته و ارائه‌ی فرهنگ‌های ضد اسلامی، توانسته‌اند گردانندگان، مجریان، برنامه‌سازان، و در کل اصحاب رسانه را در کشورهای مختلف اسلامی، از ویژگی‌های اخلاقی و معنوی و فرهنگی خویش دور ساخته و آنان را متوجه مسایل حیوانی و ضد اخلاقی سازند، زیرا وقتی تمامی فکر انسان متوجه این مسایل باشد، دیگر کسی به فکر کرامات انسانی و الهی نخواهد افتاد. به همین دلیل است که برخی از صاحب نظران علوم اجتماعی، معتقداند رسانه‌های همگانی در دنیای امروز، از اهداف اولیه‌ی خود دور شده و برنامه‌هایشان هر روز بیش از پیش به زوال و انحطاط کشانیدن جوامع در ابعاد اخلاقی و فرهنگی و ترویج انواع نابکاری‌ها و فحشا و برهنگی‌ها و قتل و جنایت، منجر می‌شود. (قائم مقامی، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۱) حتی کسانی مانند «کارل پوپر» فیلسوف لیبرال قرن بیستم، که برنامه‌های تلویزیون در ترویج انحرافات اخلاقی را قبول دارد، می‌گوید:

«ما با استفاده از تلویزیون و وسایلی مانند آن به آموزش خشونت به فرزندان خود پرداخته‌ایم و... با کمال تأسف، به اعمال سانسور در این زمینه نیاز داریم» (قائم مقامی، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۳).

در رابطه با همین انحطاط رسانه‌ها و دور افتادن آنها، از اهداف آموزشی و تربیتی صحیح و انسانی است که امام راحل (ره) در وصیت نامه‌ی سیاسی الهی خود، برخی از برنامه‌ها و نقشه‌های انحرافی استعمارگران توسط رسانه‌های گروهی را مورد اشاره قرار داده و می‌فرماید:

«رادیو، تلویزیون و مطبوعات و سینماها، از ابزارهای مؤثر تباهی و تخدیر ملت‌ها، خصوصاً نسل جوان بوده است.» (وصیت نامه امام خمینی (ره) بند م).

در واقع همین سیاست‌ها و برنامه‌های حساب شده، جهت انحراف فرهنگی و تهی کردن جوامع از هویت



و استقلال خود، باعث بروز بسیاری از مشکلات و نابهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی به خصوص در جوامع اسلامی گردیده است و با قاطعیت می‌توان گفت که بخش عمده‌ای از گرفتاری‌ها و مشکلات این جوامع، منبعث از نتایج سلطه‌ی فرهنگی و ترویج بسیاری از انحرافات، از طریق همین رسانه‌های عمومی است. بنابراین، تا آنجا که در توان نخبگان و تصمیم‌گیران امور فرهنگی است، باید در جهت پالایش رسانه‌های عمومی، تلاش شود و تمام همت صرف این شود که در عین این که برنامه‌ها، برای اقشار جامعه جذاب و گیرا باشد، پر محتوا، آموزنده و اصلاح‌گر هم باشد؛ به گونه‌ای که افراد جامعه را به سمت رشد فضایل اخلاقی و حفظ اصالت‌های انسانی سوق داده و آنان را با حیل‌ها و نیرنگ‌های استعمارگران که امروزه دیگر اهرم و سلطه‌ی نظامی‌شان از درجه‌ی اعتبار در جهت سلطه بر کشورها ساقط گردیده است آشنا سازد.

۵) رسالت‌های رسانه در قبال بیداری اسلامی

اگر در بخش قبل، اشاراتی به کاستی‌های رسانه‌ها گردید، معنایش این نبود که مطلق رسانه‌ها، در جوامع اسلامی، ناکارآمد، غیر مفید و استعمار زده هستند بلکه خوشبختانه در برخی کشورهای اسلامی، به خصوص پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران، رسانه‌های وجود دارد که به خوبی توانسته‌اند از عهده‌ی مسئولیت‌های خطیر اجتماعی و سیاسی خود، بیرون آیند و نقش اساسی‌شان را در بیداری افکار ملت‌های آزاده و مخاطبان خود ایجاد نمایند.

با در نظر داشتن این مطلب می‌توان امیدوار بود که رسانه‌های موجود در جهان اسلام، می‌توانند در قبال موج بیداری اسلامی، سنگرهای محکم، پایگاه‌های مقاومت و نهادهای مفید و تأثیر گذار باشند. به عبارت روشن‌تر رسانه‌ها می‌توانند خلاقانه تمامی جریان‌های موجود در جهان اسلام را، با روشنگری و بصیرت، به سمت حقایق و تحقق اهداف و آرمان‌های بلند اسلامی سوق دهند. اینک به برخی از مهم‌ترین رسالت‌های که رسانه‌ها، می‌توانند در قبال بیداری اسلامی، به دوش بکشند به ترتیب ذیل اشاره می‌گردد.

۱. دفاع از هویت بیداری اسلامی

اولین و شاید خطیرترین رسالت رسانه‌ها، در جریان بیداری اسلامی، دفاع منطقی و روشنگرانه از هویت بیداری اسلامی است، رسانه‌ها، باید بیداری اسلامی را، با هویت واقعی آن، یعنی تفکر ظلم‌ستیزی و عزت طلبانه اسلامی، برای جهانیان معرفی نماید نه صرفاً یک حرکت بدون مبنا و تفکر، زیرا اسلام است که پیروان خود را با ندای «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (سوره آل عمران، آیه ۱۱۰)؛ دعوت می‌کند که باید به چیزی جز برپایی و اقامه‌ی قسط «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالقِسْطِ» (سوره حدید، آیه ۲۵)؛ در سراسر گیتی نیاندیشند.



دشمنان که از سیطره‌ی آموزه‌های اسلامی در عالم به شدت احساس وحشت دارند، در طول سده‌های متمادی تلاش کردند تا آموزه‌های اسلامی را ارتجاعی و واپس‌گرایانه معرفی نمایند و با همین شیوه، جوامع اسلامی را به تدریج از مفاهیم و آموزه‌های اصیل اسلامی، دور نگهداشتند و متأسفانه از این طریق به برخی از اهداف شوم خود نیز نائل آمدند. مفاهیم ارزشمندی از قبیل عدالت، قسط، جهاد، حج ابراهیمی، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر و... به دلیل خطر آفرین بودن آن برای قدرت‌مداران، به بوت‌هی فراموشی سپرده شد و به جای آن مباحثی از قبیل جبر و اختیار، قضا و قدر، حدوث و قدیم بودن قرآن و مسائلی از این قبیل، سال‌ها موضوع مهم تفکر دینی و اسلامی گردید تا اندازه‌ای به مسائل بی‌روح پرداخته شد که بیشتر تحصیل کرده‌ها و دانشجویان مسلمان، غافل از داشته‌ها و اندوخته‌های غنی فرهنگ اسلامی خویش، کلید توسعه و نجات جامعه را در اتخاذ علوم، ارزش‌ها و فلسفه‌ی غربی دیدند. این روند پرخطر، ادامه داشت تا اینکه به فرموده‌ی شهید مطهری، احیاگران فکر دینی و اسلام‌شناسان متعهد، هم‌چون علامه سید جمال الدین، کواکبی، محمد عبده و اقبال لاهوری و... (مطهری، ج ۲۴، ص ۵۴) به میدان آمده و مسلمانان را متوجه این خطر مهم نمودند.

در عصر حاضر نیز احیاگر دور اندیش، حضرت امام خمینی (ره) و شاگردان و هم‌فکرانش، توانستند چهره‌ی واقعی اسلام را از میان اوهام و غبارهای چندین لایه، به جهانیان، بویژه مسلمانان معرفی نمایند و چنان روشی را در سرلوحه فعالیت‌های خود برگزیدند که امروزه در پرتو روشن‌گری‌های آنان، انقلاب‌های گوناگونی بر ضد حاکمیت‌های برخوردار از ظلم و جور، در منطقه به پا خواسته است و شعار اسلام خواهی و عزت طلبی، در پرتو آموزه‌های اسلام را سرلوحه‌ی قیام و انقلاب‌هایشان قرار داده‌اند. لذا وظیفه‌ی دستگاه‌های تبلیغاتی و صاحبان رسانه‌ها است که استوار و منطقی، از اسلامی بودن بیداری‌های اخیر دفاع نموده و در برابر دسیسه‌های بیگانگان، نشان دهند که اندیشه و تفکر اسلامی، ارتجاعی و به افول رفته نیست بلکه همواره حیات‌آفرین و عزت بخش است.

۲. قدر شناسی از فرصت بیداری اسلامی

یکی از رسالت‌های مهم رسانه‌ها، در قبال بیداری اسلامی، قدر شناسی از این فرصت طلایی است، به این معنا که تمامی نهادهای اجتماعی بویژه اصحاب رسانه، نباید اجازه بدهند این فرصت طلایی، مثل دیگر فرصت‌های به دست آمده از دست برود. لازم است رسانه‌ها به مخاطبان خود بفهماند که در طول قرون گذشته، بارها نعمت بزرگ بیداری اسلامی، به مسلمانان ارزانی گردیده است، اما باکمال تأسف به خاطر غفلت، جهل و ناآگاهی، خود باختگی، کمبود ایمان و ضعف‌های دیگر، مسلمان‌ها آن فرصت‌ها را از دست



داده‌اند و استفاده‌ی مطلوب از آنها انجام نگرفته است. امروز که خورشید اسلام به نحوی بر کل جهان بشریت می‌تابد و دنیا در انتظار استقرار کامل این دین بی‌بدیل می‌باشد، باید بیش از پیش قدردان این نعمت بزرگ الهی باشیم و از این بیداری اسلامی با کمال هوشیاری و درایت پاسداری کنیم.

بیداری اسلامی در واقع به مثابه‌ی خویشتن‌یابی، غفلت‌ستیزی، تولی و تبری، پاسداری و حراست از کیان اسلامی، سازش‌ناپذیری در برابر دشمن، نفی سلطه‌ی بیگانه و استبداد، استضعاف‌زدایی، ظلم‌زدایی، و... می‌باشد و خود یک نعمت بسیار ارزشمند و بی‌بدیل برای امت اسلام است که اگر درست مورد بهره‌گیری قرار گیرد می‌تواند افق‌های جدید و بالنده‌ی را فراروی امت اسلامی ترسیم نماید. همان‌گونه که مقام معظم رهبری (حفظه الله) در یکی از پیام‌های خویش به حجاج بیت‌الله الحرام، نقش تجدید حیات اسلامی را مورد تأکید قرار داده و درباره‌ی تأثیرگذاری فراملیتی پدیده‌ی بیداری اسلامی فرمود:

«دنیای اسلام پس از رخوت و خواب آلودگی دراز مدت و خسارت بار خود که سرانجام به سیطره‌ی سیاسی و فرهنگی بیگانگان انجامید و منابع مادی و بشری‌اش در خدمت رشد و اقتدار و سلطه‌ی دشمنانش قرار گرفت، اکنون خود را باز یافته و به مرور، در برابر غارت‌گران و حرامیان جبهه گرفته است. نسیم بیداری اسلامی در همه جای جهان وزیده، و پا نهادن اسلام به عرصه‌ی عمل، به مطالبه‌ی جدی بدل شده است. پیدایش نظریه‌ی «اسلام سیاسی» جایگاهی والا در ذهن نخبگان یافته و در نگاه آنان افقی روشن و امیدبخش گشوده است.» (خامنه‌ای، ۱۳۸۲/۱۱/۸).

۳. پرهیز از القای یأس و ناامیدی

وظیفه‌ی دیگر رسانه‌ها تقویت روحیه‌ی انقلابی و امید آفرینی در روحیه‌ی مخاطبان است به این معنا که رسانه، باید در عرصه‌های مهم حیات اجتماعی به‌ویژه در راستای ستیز با ظلم و مقابله با نقشه‌های طراحی شده‌ی دشمن، مخاطبین خود را امیدوار و با نشاط نگه دارد و همواره این بینش و تفکر را به مخاطبان خود القاء نماید که ایمان به هدف و استقامت در برابر اعمال فشار دشمن و پرهیز از یأس و ناامیدی، روند اسلام‌گرایی را سرعت می‌بخشد و متقابلاً هر گونه ناامیدی و سستی در پیشبرد اهداف عالی‌ی اسلامی، باعث تقویت روحیه‌ی دشمن و رکود فعالیت‌های اسلامی خواهد شد. تردیدی نیست که پیشرفت‌های که تاکنون حاصل شده است به برکت پایمردی و استقامت در انجام وظایف الهی بوده است، لذا استمرار حرکت اسلامی در جهان، نیز در سایه‌ی صلابت و ایستادگی و خودداری از حالت یأس و ناامیدی امکان‌پذیر است همان‌گونه که قرآن در این خصوص تأکید می‌ورزد: «وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (سوره نساء، آیه ۱۰۴)؛ و در راه تعقیب دشمن، (هرگز)



سست نشوید! (زیرا) اگر شما درد و رنج می‌بینید، آنها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند؛ ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

یا در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۳۹)؛ و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید!

پیام صریح و روشن این آیات آن است که در مقابله با دشمن، نه خود احساس عجز و سستی نمایید و نه این روحیه را به دیگران القاء کنید، زیرا یأس و ناامیدی است که باعث تقویت روحیه دشمن و تضعیف اراده، در نیروهای خودی می‌گردد و انرژی رزمندگان را به تحلیل برده و در نتیجه توان جهاد و مقاومت را می‌گیرد و نیروهای فعال را به شکست و تسلیم وادار می‌سازد.

۴. هوشیاری در برابر تبلیغات رسانه‌های بیگانه

رسالت مهم دیگر رسانه‌ها آن است که در برابر ترفندهای تبلیغاتی بیگانگان به‌ویژه کمپانی‌های اسلام ستیز غرب و رژیم صهیونیستی، هوشیار باشند و ضمن شناخت اهداف و منویات شوم آنان، با شیوه‌های معقول و منطقی، به دفاع از آموزه‌های حیات بخش اسلام و خنثی سازی دسیسه‌های دشمن برخیزند. رسانه‌ها باید بدانند که کشورهای استعمارگر، به منظور حفظ منافع خود در دیگر کشورها، از هر وسیله‌ی استفاده می‌کنند. همانگونه که امروزه چهار خبرگزاری غربی، به عنوان بزرگترین بنگاه‌های اطلاع‌رسانی و سخن پراکنی جهان، نظیر «یونایتید پرس»، «آسوشیتدپرس»، «فرانس پرس» و «رویتر» نبض اطلاع‌رسانی، دنیا را در دست دارد و روزانه نزدیک به چهل میلیون کلمه خبر، در سراسر جهان، مخابره می‌کنند به گونه‌ی که ۹۰٪ اخبار خارجی روزنامه‌ها و سایر وسایل ارتباط جمعی، از این چهار منبع خبری تهیه و پخش می‌شود. (حمید مولانا، ۱۳۷۱ ش، ص ۴۱).

بنابراین، خوراک بیشتر رسانه‌ها، از این گول‌های خبرگزاری تهیه می‌گردد و افکار عمومی دنیا را نیز به راحتی می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد و این خود رسالت رسانه‌های جهان اسلام را چند برابر می‌سازد تا بتواند با برخورداری از ابزار و تکنولوژی زمان، اهداف پنهان دشمن را از خلال تبلیغات و بسته‌های اطلاعاتی شان کشف نموده و به مقابله‌ی منطقی با آن به پا خیزد.

۵. پرهیز از اختلاف و نفاق افکنی

رسالت مهم دیگر رسانه‌ها آن است که بیداری اسلامی را بر پایه‌ی وحدت و همدلی ملت‌های مسلمان و وفاق امت اسلامی، درونی کردن باورهای اعتقادی، معرفی ساز و کار جهت حل و فصل تعارض‌ها و محوسازی اشتراکات عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و...، ترویج و نهادینه نمایند، تا در پرتو آن،



دست‌یابی به اهداف بلند اسلامی ممکن گردد.

بدون تردید زبان‌هایی که از ناحیه‌ی اختلافات فرقه‌ای و مذهبی دامن‌گیر و متوجه امت اسلامی شده است به مراتب بیشتر و سنگین‌تر از زبان‌هایی است که مسلمانان در طول تاریخ از ناحیه‌ی دشمنان خارجی متحمل شده است. این واقعیتی است که اثبات آن نیاز به دلیل هم ندارد زیرا از روزی که آتش اختلاف در میان مسلمانان شعله‌ور گردید متأسفانه حرکت علمی، فکری، صنعتی، تجربی و... در میان مسلمانان نیز کند گردید و سبب گردید که رخوت و واپس‌گرایی مطلق در جوامع اسلامی حاکم گردد بگونه‌ای که خودباوری، اعتماد به نفس، عزت اسلامی، و... به تاراج رفت. بنابراین رسانه‌ها باید در گزینش و انتقال اطلاعات به مردم، از مسائل تفرقه‌انگیز به شدت پرهیزد. زیرا نفاق و اختلاف است که شکننده‌ترین موانع را بر سر راه بیداری اسلامی به وجود می‌آورد و به تعبیر قرآن، ابهت و شوکت جامعه اسلامی را می‌شکند ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ (سوره انفال، آیه ۴۶)؛ و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

از سوی دیگر پیروان تمامی مذاهب و فرق اسلامی نیز لازم است ضمن تحمل یک‌دیگر و احترام به آرای همدیگر و اعتصام به حبل‌المتین وحدت و احیای اخوت اسلامی همگی در یک صف واحد قرار گیرند.

۶. پرهیز از برخورد سلیقه‌ای

مهم دیگری که رسانه‌ها باید مطمئن نظر و توجه قرار دهند آن است که با مسائل سرنوشت ساز امت اسلام، برخورد سلیقه‌ای نکنند، به این معنا که هر رسانه‌ای، سعی نکند با وقایع اجتماعی آن‌گونه که مطلوب او است برخورد نماید نه آن‌گونه که نیاز مسلمانان و آحاد امت اسلام است؛ زیرا اگر رسانه‌ها بخواهند این‌گونه جریان‌ها را توجیه و اطلاع‌رسانی نمایند نتیجه آن می‌شود که حقایق و واقعیت‌ها قربانی گردیده و به جای آن، تشدد و پراکندگی حاکم گردد، همان چیزی که متأسفانه در طول تاریخ، همواره امت بزرگ اسلام را رنج و آزار داده است و سبب گردیده است که جریان‌ها، فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی مانند فرقه‌های غلات، بهائیت، سلفی‌گری و... از درون جامعه‌ی اسلامی شکل بگیرد و هر کدام نیز، تا به امروز اهداف متضادی را دنبال نمایند. حال اگر تمامی فرقه‌های موجود در جهان اسلام، بخواهند در جریان بیداری‌های پیش آمده، به دنبال رسیدن به خواسته‌های شخصی خود باشند نتیجه‌ی جز ذلت و خواری و تن دادن به شکست و سرافکندگی، نخواهد داشت.

۷. بصیرت‌افزایی و روشنگری

رسالت دیگر رسانه‌ها، آگاهی بخشی و روشنگری است. به این معنا که رسانه‌ها باید اطلاعات لازم

را برای دشمن شناسی و خطرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن، برای جامعه در اختیار مخاطب قرار بدهد. قرآن کریم، در اهمیت دشمن شناسی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِن دُونِكُمْ لَا يَأُولُكُمْ حَبَالًا وَلَا دُونًا مَّا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۱۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آنها از هرگونه شر و فساد در باره شما، کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده؛ و آنچه در دل‌های شان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات (و راه‌های پیشگیری از شر آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید!

مفهوم آیه‌ی فوق آن است که مسلمانان باید در شناخت دین، دارای بصیرت و آگاهی باشند. یعنی نباید دوست را دشمن و دشمن را دوست بیندارند. بی‌بصیرتی در جوامع اسلامی چنان خطرناک است که امیرالمؤمنین (ع) در باره‌ی آن، می‌فرماید: «وَلَيْسَ الْأِسْلَامُ لَيْسَ الْقُرُوقُ مَقْلُوبًا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷) مردم جامعه، اسلام را به تن می‌کنند ولی آن چنان که پوستین را وارونه به تن کنند.

شهید مطهری در تحلیل این فراز از فرمایش امیرالمؤمنین (ع) چنین می‌نویسد: «پوستین در زمستان برای دفع سرماست. یک وقت پوستین را می‌اندازند دور، لخت و عور در مقابل سرما ظاهر می‌شوند. و یک وقت پوستین را می‌پوشند اما نه آن‌طور که باید بپوشند، بلکه قسمت پشم‌دار را بیرون می‌گذارند و قسمت پوست را می‌پوشند. در این صورت نه تنها گرما ندارد و بدن را گرم نمی‌کند، بلکه به یک صورت مضحک و وحشتناک و مسخره‌ی هم در می‌آید. امام علی (ع) می‌فرماید: اسلام را مردم چنین خواهند کرد، هم دارند و هم ندارند. دارند ولی چون آن را وارونه کرده‌اند، آنچه باید رو باشد زیر است و آنچه باید در زیر قرار بگیرد در رو قرار گرفته است. نتیجه این است که اسلام هست اما اسلام بی‌خاصیت و بی‌اثر، اسلامی که دیگر نمی‌تواند حرارت بدهد، نمی‌تواند حرکت و جنبش بدهد، نمی‌تواند نیرو بدهد، نمی‌تواند بصیرت بدهد.» (مطهری، ج ۲۵، ص، ۴۲۴).

۸. دقت در جمع آوری و پردازش اطلاعات

بخشی از رسالت مهم اصحاب رسانه، مربوط می‌شود به نحوه‌ی گردآوری، گزینش و تحلیل اطلاعات، به این معنا که گردش اطلاعات در رسانه و انتقال آن به مخاطب پایه و اساس فعالیت‌های رسانه‌ای محسوب می‌شود و باید در گزینش و پردازش آن احتیاط و دقت لازم اعمال گردد تا موجب جهت‌گیری و برداشت‌های انحرافی در مخاطب نگردد. همان‌گونه که رسول اکرم (ص) وظیفه‌ی ابلاغ و پیام‌رسانی خود را بر پایه‌ی آگاهی و بصیرت قرار داده بود: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (سوره یوسف، آیه ۱۰۸) بگو: این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم!



پیام صریح این آیه آن است که عدم آشنایی کامل با موضوعات مورد ابلاغ و خبر رسانی، موجب ارائه‌ی پاسخ‌ها و تحلیل‌های غیر یقینی و گمراه‌سازی مخاطب و سلب اعتماد او می‌شود. کسب آگاهی لازم و داشتن نیروهای متخصص و کارشناس در رسانه موجب می‌شود که رسانه، آلت دست دیگران قرار نگیرد و سیاست‌مداران و سودجویان داخلی و خارجی و منحرفان فکری، اعتقادی، اقتصادی و سیاسی، نتوانند از آن به عنوان ابزار و وسیله استفاده کنند. همان چیزی که متأسفانه در طول تاریخ رسانه‌های اسلامی، بارها مورد سوء استفاده‌های بنیان برانداز دشمنان قرار گرفته است.

۹. بکارگیری ابزارهای مشروع

رسالت دیگر رسانه‌های اسلامی آن است که در دست‌یابی به اهداف، از ابزارهای سالم، مطمئن و مشروع بهره‌گیرد و از وسائل و ابزار نامشروع استفاده نکند به تعبیر دیگر نباید نقش ابزار را در وصول به هدف نادیده بگیرد، زیرا سلامت و درستی ابزار، علاوه بر اینکه مخاطب را در دریافت داده‌های اطلاعاتی توجیه و کمک می‌کند تا از صحت داده‌ها و صداقت گوینده مطمئن شود، نیل به اهداف را نیز سرعت می‌بخشد و در افتخار بخشی به مخاطب فوق‌العاده مؤثر است. بنابراین استفاده از ابزار نامشروع به جای این که موقعیت‌ها را تحکیم بخشد، لطماتی را وارد خواهد ساخت که جبران آن شاید ناممکن گردد.

ابزارهای نامشروع در حوزه‌ی رسانه چنان گسترده است که نمی‌توان به بحث پیرامون آن پرداخت، زیرا؛ از دروغ و تهمت مطبوعاتی تا افشای اسرار، خیانت، شایعه‌پراکنی، سرقت اطلاعات، تحریف اطلاعات و... را شامل می‌شود.

بنابراین، رسانه‌ها نباید سعی کنند به هر قیمتی به هدف برسند، بلکه هدف را باید در قالب و ابزار مفید برای مخاطب ارائه نمایند. همان‌گونه که آیات متعددی از قرآن کریم نیز بر این اصل تأکید می‌ورزد که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تُخَذُّونَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ (سوره کهف، آیه ۵۱) و من هیچ‌گاه گمراه‌کنندگان را دست‌یار خود قرار نمی‌دهم!

یا در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسَسْكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (سوره هود، آیه ۱۱۳) و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید!

از نگاه قرآن، مطالب رسانه باید پاک و دلپسند باشد: ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾ (سوره حج، آیه ۲۴) و بسوی سخنان پاکیزه هدایت می‌شوند، و به راه خداوند شایسته ستایش، راهنمایی می‌گردند.

پس این یک واقعیت است که اندیشه‌های ناصواب همواره از طریق ابزار نامشروع انتشار یافته است ﴿وَالَّذِي حَبِثَ لَّا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾ (سوره اعراف، آیه ۵۸) اما رسانه‌های اسلامی که هدفش تحقق اهداف بلند اسلامی است هرگز نمی‌تواند از ابزار نامشروع سود ببرد؛ زیرا قرآن این روش را برای وصول به هدف نمی‌پسندد، افزون بر اینکه وجدان و نیروی ایمانی انسان‌ها نیز آن را بر نمی‌تابد.

جمع بندی

در یک نگاه کلی می‌توان نتایج بحث را این گونه بیان داشت:

۱. حرکت بیداری اسلامی، ضمن در نظر داشت پیشینه‌ی عزت‌مندان و سراسر شکوه امت اسلام، اهدافی را می‌پوید که در پرتو آن، مجد و عظمت و شکوه، بار دیگر در کالبد امت اسلام دمیده خواهد شد و سرنوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...، امت اسلام، به دست مسلمانان متعهد و باورمند خواهد افتاد.
۲. رسانه‌ها در تمامی تحولات اجتماعی به ویژه بیداری‌های اخیر امت اسلام، می‌تواند کارکردهای مهمی در جهت اطلاع رسانی، آگاهی بخشی، و توجیه اهداف و آرمانهای نهضت‌ها داشته باشد.
۳. در میان کارکردهای مختلف رسانه‌ها، کارکرد فرهنگی، سیاسی و اطلاعاتی، از آن جهت مهم می‌نماید که در سرنوشت سیاسی و اجتماعی مردم فوق العاده اثرگذار و تعیین کننده هست.
۴. در زندگی اجتماعی امروز، رسانه‌ها و وسائل ارتباط جمعی بیشترین نقش و اثرگذاری‌ها را در تحولات سرنوشت ساز مردم ایفا می‌کند، از اینرو در بیداری‌های امت اسلامی نیز نباید از اثرگذاری آنها در جریان‌ات و تحولات اجتماعی غافل ماند و نقش آنها را نادیده گرفت.
۵. به تبع اهمیت و نقش رسانه‌ها در تحولات اجتماعی، رسالت‌های مهمی نیز متوجه آنها می‌گردد که عملیاتی شدن آنها می‌تواند در به ثمر رسیدن بیداری‌های اخیر، و نیل به اهداف نهضت‌ها مؤثر افتد و آگاهی‌های لازم نیز بدینوسیله به مخاطبان منتقل گردد.
۶. رسالت‌های که در نوشتار حاضر، برای رسانه‌ها در جریان بیداری‌های امت اسلامی مطرح گردیده است عبارتند از: دفاع از هویت بیداری اسلامی، قدر شناسی از فرصت طلایی بیداری‌های به وجود آمده در جهان اسلام، پرهیز از القای یأس و ناامیدی در روحیه‌ی اسلام طلبان مبارز و آحاد امت اسلامی، پرهیز از برخورد سلیقه‌ی، پرهیز از اختلاف و نفاق افکنی، بصیرت افزایی و روشنگری، دقت در گزینش و تحلیل اطلاعات و در نهایت بکارگیری ابزارهای مطمئن و مشروع در اجرای برنامه‌ها.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام.
۳. احمد امین، زعماء الاصلاح فی عصرالحديث، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
۴. امام خمینی، صحیفه نور، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۵. امیر تیموری، محمدحسن، رسانه‌های آموزشی، شیراز، ساسان، ۱۳۷۷ ش.
۶. بروس کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس فاضل توسلی، تهران: سمت، ۱۳۷۲ ش.
۷. پیام مقام معظم رهبری، به حجاج بیت الله الحرام، سال ۱۳۸۲ ش.
۸. روح الامینی، محمود، مبانی انسان‌شناسی، تهران: انتشارات عطار، ۱۳۷۴ ش.
۹. ژان کازینو، جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی، ترجمه باقر ساروخانی و منوچهر محسنی، تهران: انتشارات اطلاعات، بی تا.
۱۰. ژان کازینو، قدرت تلویزیون، ترجمه علی اسدی، تهران، امیرکبیر، بی تا.
۱۱. ساروخانی، باقر، جامعه‌شناسی ارتباطات، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. سروش، عبدالکریم، فربه‌تر از ایدئولوژی، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ هفتم، ۱۳۸۱ ش.
۱۳. فخار طوسی، جواد، امام خمینی و رسانه‌های گروهی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱ ش.
۱۴. قائم مقامی، فرهنگ، آموزش یا استعمار فرهنگی، بی جا، نشر جاویدان، ۱۳۵۶ ش.
۱۵. گبینز، جان آر بوریمر، سیاست پست مدرنیته، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو، ۱۳۸۱ ش.
۱۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۸ ش.
۱۷. معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.
۱۸. ملازاده، محمود، جهان‌شمولی اسلام و جهانی سازی (۳) [مجموعه مقالات]، بی جا، انتشارات مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۱۹. محسنیان راد، مهدی، ارتباط‌شناسی، تهران، سروش، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. مولانا، حمید، زبان بین المللی اطلاعات گزارش و تحلیل جهانی، ترجمه یونس شکرخواه، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۱ ش.
۲۱. وصیت‌نامه‌ی الهی سیاسی امام خمینی.



بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری

محمد حسن اخلاقی*

چکیده

جهان اسلام علی‌رغم شکوه، عظمت و پیشرفتی که به دلیل عمل نمودن به ایدئولوژی مبتنی بر جهان بینی اصیل اسلامی نصیبش شده بود، در صدهای اخیر دچار افول، سستی و رخوت گشت، که بدون تردید عامل عمده‌ی این رکود و عقب‌گرد، دوری از آموزه‌های حیات‌بخش اسلام و رواج از خود بیگانگی در میان امت اسلامی بوده است، اما با این همه فرهیختگان و اندیشمندان توانا و صاحب نامی بوده‌اند که نقاط ضعف و قوت جهان اسلام را می‌شناخته و راه‌های برون رفت از مشکلات موجود را نشان میداده‌اند، قرن نوزدهم و بیستم میلادی از این حیث از جایگاه خاصی برخوردار است.

اندیشمندانی زبردست و قوی همچون سید جمال الدین، محمد عبده، امام خمینی(ره) و... در میان جوامع اسلامی ظهور کردند و خون تازه‌ای در رگ‌های خشکیده‌ی امت مسلمان تزریق نمودند. محمد اقبال لاهوری بی‌شک شخصیتی است که توانست طرحی نو در اندازد و احساس جدیدی در میان ملل ستمدیده‌ی مسلمان، پدید آورد. مقاله‌ی حاضر در صدد بیان دیدگاه‌ها و نظریات این متفکر آگاه به زمان، برآمده است تا نظریات وی را در فرایند بیداری اسلامی از لابلای اشعار وی بدست آورد.

کلیدواژه: بیداری اسلامی، خیزش، اقبال، اشعار، همبستگی و تفکر اسلامی.

مقدمه:

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری یکی از اندیشمندان و متفکرین نامدار اسلامی متعلق به قرن بیستم میلادی می‌باشد. افکار و اندیشه‌های وی در خصوص مسلمانان و کشورهای اسلامی که می‌توان گفت به‌طور غیرمستقیم متأثر از سید جمال‌الدین بوده است، تأثیر به‌سزایی بر اندیشه‌ها و تفکرات مسلمانان و جوامع اسلامی داشته است. اقبال در مدت اقامت سه‌ساله‌ی خود در اروپا و تحصیل در آنجا، پیشرفت و توسعه‌ی جوامع غربی را نظاره‌گر بود و به‌جای آنکه مانند بسیاری از مسلمانان که به اروپا سفر می‌کنند، مجذوب و مقهور فرهنگ و تمدن غرب شود، به شدت به دنبال راه‌حل جهت برون‌رفت جوامع مسلمان از وضعی که در آن زمان گرفتار آن بودند، برآمد. اقبال در این خصوص می‌گوید:

گرچه دارد شیوه‌های رنگ‌رنگ

من بجز عبرت نگیرم از فرنگ

ای به تقلیدش اسیر آزاد شو

دامن قرآن بگیر آزاد شو

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۳۱۱)

مهم‌ترین راهکار اقبال در این راستا استقلال‌طلبی و ایجاد یکپارچگی میان مسلمانان بود، به عبارت دیگر راهکار اساسی ایشان ایده‌ی تشکیل امت واحد بود. اقبال با توجه به پویایی و تحرکی که در متن آموزه‌های اجتماعی اسلام می‌دید، معتقد بود که با بهره‌گیری از روح تعلیمات اسلامی، مسلمانان امروز می‌توانند به رفع دشواری‌های سیاسی و اجتماعی ملت‌های مسلمان نائل شوند. او معتقد بود که به دلیل اعمال سیاست‌های استعماری و تفرقه‌اندازی میان ملت‌ها و مذاهب اسلامی از سوی دشمنان اسلام، مسلمانان، خود را در چنگال اسارت استعمارگران غربی خوار و ذلیل و بی‌هویت ساخته‌اند. اقبال معتقد بود که مسلمانان با تمسک به قرآن و سنت رسول‌خدا(ص) و همچنین بازگشت به گذشته‌ی پر افتخار خود، توان بازسازی فرهنگ و تمدن نوین اسلامی خود را دارند. تحقیق حاضر در صدد بیان اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اجتماعی اقبال در موارد مشخصی همچون: خیزش و بیداری مسلمانان، یکپارچگی و همبستگی مسلمانان، تجدید بنای اندیشه و تفکر اسلامی و کار و کوشش جمعی می‌باشد، بستر اصلی تحقیق را نیز کلیات اشعار اقبال قرار داده‌ایم.



۱. زندگی‌نامه‌ی اقبال

۱/۱ تولد

در خانه‌ی کوچک و یک طبقه و در یکی از اطلاق‌های تیره و تار، در شعاع نور ضعیف شمع، شیخ نورمحمد، صاحب فرزندی زیبا گردید. فرزندی که با جذبه‌ی خویش توجه خانواده را به خود جلب کرد. نورمحمد چهل ساله، نوزاد تازه متولد را «محمد اقبال» نامید. تاریخ تولد اقبال به صورت دقیق مشخص نیست، بعضی تولد ایشان را ۲۲ فوریه ۱۸۷۳ م. و بعضی ۲۹ دسامبر ۱۸۷۳ م. و بعضی ۹ نوامبر ۱۸۷۷ م. دانسته‌اند. (جاوید اقبال، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۲) اما آنچه دقیق‌تر به نظر می‌رسد و به صواب نزدیک‌تر است و با گفته‌ی خود اقبال، سخنان بزرگان و افراد معتبر از خانواده‌ی اقبال تناسب دارد و با کارنامه‌ی تحصیلی ایشان نیز مطابقت دارد، سوم ذی‌القعده ۱۲۹۴ هجری قمری مطابق با نهم نوامبر ۱۸۷۷ میلادی می‌باشد. (جاوید اقبال، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۹)

۲/۱. تحصیلات

پدر اقبال مردی متدین بود و همیشه آرزو داشت که پسرش فقط آموزش‌های دینی ببیند. از همین روی اقبال چهار و نیم ساله، به محضر درس «مولانا غلام حسن» قدم گذاشت و در مسجد شروع به آموختن قرآن کریم نمود. یک روز به طور اتفاقی استاده اقبال را در حال آموزش قرآن دید. قیافه‌ی معصوم و فراخی پیشانی این کودک وی را بسیار تحت تأثیر قرار داد به نحوی که پرسید این فرزند کیست؟ به سبب آشنایی و مراوده‌ی قبلی او با پدر اقبال، مولانا سید میرحسن از شیخ نورمحمد خواست که علاوه بر آموزش‌های دینی، فرزندش را با آموزش‌های علوم جدید نیز آشنا کند. شیخ نورمحمد پس از مدتی تأمل به این امر رضایت داد و اقبال در جوار منزل پدری‌اش نزد سیدمیرحسن، آموختن ادبیات اردو، فارسی و عربی را آغاز نمود. (جاوید اقبال، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۸۲)

این دوره با توجه به هوش و زیرکی اقبال سه سال طول کشید. پس از این آموزش‌ها و با توصیه‌ی سید میرحسن، شیخ نورمحمد فرزندش را در مدرسه‌ی اسکاتلندی ثبت نام کرد. (جاوید اقبال، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۸۳) در سال ۱۸۹۵ م اقبال موفق شد که به کالج دولتی لاهور راه یابد. (جاوید اقبال، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۵) اقبال علاوه بر اینکه دروس فلسفه و انگلیسی را در دانشگاه دولتی می‌آموخت، در کنار آن مضامینی همچون زبان و ادبیات عرب را در دانشکده‌ی شرقی که در آن زمان در ساختمان دانشگاه دولتی مستقر بود، آموزش می‌دید. در ۱۸۹۶ م اقبال مدرک لیسانس را با مضامین عربی و انگلیسی با کسب درجه‌ی ممتاز به دست آورد و نظر به اینکه به فلسفه علاقمند بود، در مقطع فوق لیسانس در رشته‌ی فلسفه ثبت نام کرد و در سال ۱۸۹۹ م علاوه بر اینکه موفق به پشت سر گذاشتن این مرحله شد، در تمام پنجاب در رشته‌ی فلسفه مقام



اول را کسب کرده و جائزه‌ی کاپ نقره‌ای را به خود اختصاص داد. (جاوید اقبال، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹) در اثنای تحصیل در رشته‌ی فلسفه وی به دانشکده‌ی حقوق لاهور نیز می‌رفت، اما در امتحان ورودی آن مردود شد. آنها وی را جهت ادامه‌ی این رشته نپذیرفتند. بالاخره این خواسته‌ی او در لندن اجابت شد و در سال ۱۹۰۴ م وی لاهور را به مقصد انگلستان ترک کرد.

اقبال پس از اتمام دکتری در رشته‌ی فلسفه در دانشگاه مونیخ و اخذ گواهی وکالت از دانشگاه لندن، در ژوئیه‌ی ۱۹۰۸ م به کشور خود بازگشت و در دهلی با شکوه فراوان مورد استقبال دوستان و علاقمندان خود قرار گرفت. وی در لاهور ساکن شد و شغل وکالت را برای کمک به هم‌نوعان خود برگزید و در کنار آن به تدریس فلسفه در دانشکده‌ی دولتی پرداخت.

۳/۱. درگذشت

اقبال در اثر بیماری در سال ۱۹۳۴ م دست از کار وکالت کشید. او مبتلا به گرفتگی صدا، سنگ کلیه و بیماری قلب بود. اقبال در سپیده دم ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ م چشم از جهان فرو بست. پس از انتشار خبر مرگ وی سرتاسر هند تعطیل شد و جسد او با شکوه تمام در کنار مسجد شاهی لاهور به خاک سپرده شد. (جاوید اقبال، ج ۲، ص ۸۸۶-۸۸۷؛ چراغ لاله، ۱۳۸۲، ص ۱۹-۲۶)

۲. آثار اقبال

الف: آثار مثنوی

۱. علم الاقتصاد (به زبان اردو)؛ سیر فلسفه در ایران (رساله‌ی دکتری)؛ احیای تفکر دینی در اسلام

ب: آثار منظوم

از علامه اقبال آثار فراوانی به یادگار مانده است از جمله اسرار خودی (فارسی)؛ رموز بیخودی (فارسی)؛ پیام مشرق (فارسی)؛ بانگ درا (اردو)؛ زبور عجم (فارسی)؛ جاویدنامه (فارسی)؛ مسافر (فارسی)؛ بال جبرئیل (شاهکار ادبی اقبال به زبان اردو)؛ پس چه باید کرد ای اقوام شرق (فارسی)؛ ضرب کلیم (اردو)؛ ارمغان حجاز (فارسی)

۳. اندیشه‌های اجتماعی اقبال

اقبال لاهوری، اندیشمندی بود که دردهای کهنه و زخم‌های ناسور جوامع اسلامی را خوب درک می‌کرد؛ چه اینکه درک و احساس دردهایی اجتماعی اولین قدمی است که انسان در صدد بر طرف کردن آن است:



طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۷۲، ص ۴۱۰ و ۴۱۱)

این دردها و عقب ماندگی‌های مسلمانان در اشعار اردو و فارسی این متفکر مبارز اسلامی هویداست. وی مسلمانان را به این مشکلات که گریبان‌گیر آنان است آگاهی می‌دهد و از ایشان می‌خواهد جهت حل این مشکلات و برون رفت از این وضعیت، به جای سستی، رخوت، تقلید و پذیرش سلطه‌ی استعمارگران، به تلاش، کوشش، علم‌آموزی و نوآوری روی بیاورند.

اصلاحاتی که اقبال به دنبال آن بود وسیع و همه‌جانبه بود و همه‌ی حوزه‌ها اعم از دینی، تربیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شد. تفکر اصلاحی اقبال مبتنی بر «فلسفه‌ی خودی» بود. اقبال با موشکافی‌های فراوان در تاریخ تفکر اسلامی متوجه این نکته شده بود و می‌گفت تا وقتی که محصول کلام اسلامی جبر، و محصول عرفان و ادبیات، سکر و سستی و محصول فقه و قرائت، تقلید و پیروی صرف باشد، به طور طبیعی سرنوشت انسان و امت اسلامی همان خواهد شد که در سه قرن اخیر بدان دچار آمده‌اند و تا زمانی که این علت‌ها پابرجا هستند، انتظار بهبودی بیهوده است.

از طرفی او این نکته را نیز دریافته بود که تمدن جدید، مایه و گوهر خویش را از آزادی فرد، به دست آورده است. اما این آزادی با توجه به اینکه انسان را در انحصار مادیت قرار داده به ضد خود منجر شده است. انسان امروز به جای استفاده از آزادی و معنوی ساختن زندگی خود، در بدترین زندان خودخواسته و خودساخته گرفتار آمده است (چراغ لاله، ۱۳۸۲، ص ۴۸):

کاروان زندگی بی‌منزل است

در نگاهش آدمی آب و گل است

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۴۰۹)

۱/۳. خیزش و بیداری مسلمانان

یکی از نظریه‌ها و اندیشه‌های اقبال که در جای جای دیوان شعر فارسی اش به او اشاره شده است، آگاهی و بیداری مسلمانان است. وی از اینکه می‌دید جوامع اسلامی غرب‌زده شده و مهم‌تر از همه دچار رخوت و سستی گشته و در مقابل غرب جز انفعال و اثرپذیری کار دیگری انجام نمی‌دهند، بسیار غم‌زده و ناراحت بود. از همین روی تلاش می‌کرد که امت اسلامی را با تمام اختلافات قومیتی، نژادی و زبانی نسبت به اوضاع زمانه حساس و آگاه سازد:



ای غنچه‌ی خوابیده چو نرگس نگران خیز / کاشانه‌ی ما رفت به تاراج غمان خیز
از ناله‌ی مرغ سحر از بانگ اذان خیز / از گرمی هنگامه‌ی آتش نفسان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

خاور همه مانند غبار سر راهی است / یک ناله‌ی خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذره‌ی این خاک گره‌خورده نگاهی است / از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

ناموس ازل را تو یساری تو امینی تو امینی / دارای جهان را تو یساری تو یمینی
ای بنده‌ی خاکی تو زمانی تو زمینی / صهبای یقین درکش و از دیر گمان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ / فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ / معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۷۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

اقبال در دیباچه‌ی پیام مشرق می‌نویسد: خاور زمین، و به ویژه شرق مسلمان، پس از یک خواب آلودگی دیرپای چشمانش را باز کرده است. (کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۷۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰) اقبال با همه‌ی اینها به هنگام نوشتن مطالبی و اشاره به بیداری و هشیاری مسلمانان، مسیر و راه دگرگونی و انقلاب را در جوامع اسلامی ترجیح می‌دهد. اقبال دریافته بود، برای اینکه بتوان جهانی نو آفرید، انسان باید سرشت و ماهیت خود را دگرگون سازد. از دیدگاه اقبال، کمال اخلاقی بشر شرط اساسی دگرگونی‌های اجتماعی می‌باشد و تنها راه مؤثر این دگرگونی راه، راه و روش اسلام می‌دانست.

اقبال دریافته بود که پس از انقلاب اکتبر، مردم خاور زمین دیگر نمی‌توانند بیش از این در زیر یوغ استعمارگران گردن نهند؛ روان‌شناسی اقبال برای دگرگونی جوامع، تغییر و دگرگونی وجود آدمی است که وجدان انسانها باید به گونه‌ای گریزناپذیری بیدار گردد:



ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو
رشته‌ی سود و زیان در دست توست
این کهن اقوام را شیرازه بند
اهل حق را زندگی از قوت است
هم هنر هم دین ز خاک خاور است
ای امین دولت تهذیب و دین
خیز و از کار امم بگشا گره
نقشی از جمعیت خاور فکن

مؤمن خود کافر افرنگ شو
آبروی خاوران در دست توست
رأیت صدق و صفا را کن بلند
قوت هر ملت از جمعیت است
رشک گردون خاک پای خاور است
آن ید بیضا برآر از آستین
نشئه‌ی افرنگ را از سر بنه
واستان خود را ز دست اهرمن

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۳۰۴ و ۳۰۵)

۲/۳. یک پارچگی و همبستگی مسلمانان

اقبال به شدت دنبال وحدت و همبستگی اسلامی بود، وحدتی که بیداری مسلمانان را به دنبال داشته باشد و عامل اتحاد را نیز اسلام می‌دانست. به عبارت دیگر وی به ملت اسلام اعتقاد داشت. ملتی که پیرو آموزه‌های حیاتی و جاوید اسلام بوده باشد.

دو عامل مهم در گسترش اندیشه‌های اجتماعی اقبال نقش داشت، یکی ظهور جنگ جهانی اول و دیگری اندیشه‌های بیدارگر سید جمال‌الدین افغانی و شاگردان وی، اقبال شدیداً تحت تأثیر دیدگاه سید جمال در تفسیر جدید از احادیث و سنت پیامبر (ص) قرار داشت، دیدگاهی که می‌توانست هم‌اِزباری باشد برای رهایی مسلمانان استعمارزده از زیر یوغ استعمار و هم‌وسیله‌ی باشد برای همبستگی و اتحاد مسلمین. اقبال نقش سید جمال را در گسترش اندیشه‌ی اجتماعی مبتنی بر اسلام بسیار بزرگ می‌دانست. به باور اقبال: اگر سید جمال همه‌ی نیروهای خستگی‌ناپذیر خود را متمرکز می‌ساخت و دچار پراکندگی نمی‌شد و از طرفی زمینه‌ی همبستگی و وحدت واقعی میان ممالک اسلامی وجود می‌داشت، یقیناً وضعیت جوامع اسلامی به مراتب بهتر از امروز بود. (احیای فکر دینی، اقبال لاهوری، ص ۹۷، متن انگلیسی)

گرچه ایده‌های اقبال در جهت ایجاد وحدت و یکپارچگی میان مسلمانان مانند سید جمال‌الدین، آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسد اما واقعیت این است که مسلمانان عملاً نیز چاره‌ای جز، تحقق بخشیدن به آن



ایده‌ها را ندارند؛ باید گفت تا مسلمانان به همان مسیری که افرادی مثل سید جمال و اقبال حرکت کردند، حرکت نکنند به هیچ عزت و افتخاری نخواهند رسید و در میان کشورهای جهان جایگاه اصلی خودشان را نخواهند یافت.

از منظر اقبال ملی‌گرایی از جمله امور و مفاهیمی است که غریبان و استعمارگران در میان ملل شرقی به خصوص مسلمانان رواج دادند. از نظر او آنچه که مایه و عامل اتحاد مسلمانان باید شود همانا اسلام و دو اصل مهم آن یعنی وحدانیت خدا و رسالت حضرت ختمی مرتبت(ص) است. با توجه به مفهوم توحید و هدف رسالت این نکته روشن می‌گردد که ملت اسلام در محدوده‌ی جغرافیایی خاصی نمی‌گنجد چنانکه محدود به زمان خاصی نیز نمی‌باشد زیرا ملت همان صورت خارجی دین است نه قلمرو جغرافیایی کشورها. (زندگینامه اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۸۱)

ایده‌ی وحدت‌گرایی مبتنی بر ملیت اسلامی در جای جای اشعار اقبال مورد تأکید قرار گرفته است:

تو ای کودک منش خود را ادب کن	مسلمان زاده‌ای ترک نسب کن
برنگ احمر و خون و رگ و پوست	عرب نازد اگر ترک عرب کن
نه افغانیسم و نی ترک و تتاریم	چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است	که ما پرورده‌ی یک نو بهاریم

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۲۰۳)

اقبال ملیت‌گرایی و وطن‌گرایی را آنگونه که در جهان امروز مصطلح می‌باشد جزو اندیشه‌های استعماری می‌داند. البته اقبال بین وطن‌دوستی و وطن‌گرایی تفاوت قائل است. به نظر اقبال ملی‌گرایی و وطن‌گرایی باعث تفرقه مسلمانان شده است و حال آنکه غریبان و استعمارگران همواره در پی اتحاد و همبستگی در بین ملت‌های خودشان هستند و پیوسته اختلاف و چند دستگی را در بین ملل دیگر ترویج می‌کنند تا بتوانند استعمار خویش را تداوم بخشند:

لرد مغرب آن سرا پا مکر و فن
 او به فکر مرکز و تو در نفاق
 تو اگر داری تمیز خوب و زشت
 آن کف خاکی که نامیدی وطن
 با وطن اهل وطن را نسبتی است
 گرچه از مشرق برآید آفتاب
 در تب و تاب است از سوز درون
 فطرتش از مشرق و مغرب بری است
 اهل دین را داد تعلیم وطن
 بگذر از شام و فلسطین و عراق
 دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت
 این که گویی مصر و ایران و یمن
 زانکه از خاکش طلوع ملتی است
 با تجلی‌های شوخ و بی‌حجاب
 تا ز قید شرق و غرب آید برون
 گرچه او از روی نسبت خاوری است

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۳۰۴ و ۳۰۵)

گرچه اندیشه‌های در عمل با تشکیل کشور مستقل اسلامی به نام پاکستان به واقعیت تبدیل شد اما باید پذیرفت که اعتقادات اقبال مخصوص ملت مسلمان هند نبود و بلکه تمام کشورهای اسلامی را شامل می‌شد. اقبال متفکری بود که زاویه‌ی دید و افق دید جهانی داشت و همه‌ی مسلمانان را مساوی و برابر می‌دید و معتقد بود که مسلمانان باید یک کشور و یک ملت باشند. که در صورت تحقق این امر مسلمانان هیچ احتیاجی به غرب نخواهند داشت و می‌توانند احیاگر و مجدد تمدن خود باشند. وی در این راستا معتقد بود که طهران (تهران) همانند شهر ژنو در اتریش ظرفیت آن را دارد که مرکز حقوق بشر و حل و فصل مناقشات و درگیری‌های سیاسی باشد. اقبال در «ضرب کلیم» که یکی از مجموعه‌های شعری او به زبان اردوست می‌گوید:

شاید کره ارض کی تقدیر بدل جایی

طهران هو گر عالم مشرق کاجنیوا

(اقبال شناسی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۳)



یعنی اگر تهران، مرکز حقوق بشر و سازمان بین‌المللی جهانی شرق گردد امید است که سرنوشت مردم مسلمان به طور اساسی تغییر کند و ملت‌های مستضعف رنگ بهروزی را ببینند و از زیر سلطه قدرت‌مندان دارای حق «وتو» رهایی یابند. اقبال پیش‌بینی می‌کرد که مردی از ایران زمین قیام خواهد نمود و گویا با چشمان خود انقلاب اسلامی ایران را به رهبری امام خمینی (ره) می‌دید.

می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده‌ام از روزن دیوار زندان شما

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۱۵)

دکتر سروش نیز در پاسخ به اشعار اقبال و در همنوایی با او چنین سروده است:

اینک آن گرد دلاور آمده است اینک آن خورشید خاور آمده است

رستخیزی در عجم انداخته افسر سلطان جم انداخته

(ماهتاب شام شرق، مثنوی «ای چراغ لاله»، ۱۳۸۲، ص ۲۰۵)

۳/۳. تجدید بنای اندیشه و تفکر اسلامی

اقبال لاهوری با انتقاد از غرب و تکیه بر اصول و احکام اسلام در پی احیا و تجدید تفکر و اندیشه‌ی ناب اسلامی برگرفته از قرآن و سنت پیامبر (ص) بود. اقبال با رد موضع افراطی و تفریطی نسبت به فرهنگ و تمدن غرب، موضعی جدید و راهگشا پیشنهاد کرد. اقبال لاهوری معتقد بود که آراء، اندیشه‌ها و دستاوردهای غربیان باید مورد تحلیل و ارزیابی دقیق قرار گیرد، با دیدگاه اصیل اسلامی سنجیده شود و سپس پذیرفته یا رد شود. به نظر اقبال آنچه که روشنفکران ما باید داشته باشند «تشخیص» است و نه «تقلید» و لبه‌ی تیز حملات خود را باید متوجه آن شبه‌متفکرانی نمود که بدون داشتن جرأت انتخاب، ارزیابی و انتقاد، مقلد چشم و گوش بسته‌ی غرب گردیده و در سطح مقلدی عامی و بی‌سواد قرار گرفته‌اند. اتفاقاً یکی از جریان‌هایی که در دوران اقبال به اوج خود رسیده بود، همین جریان تقلید و غرب زدگی بود که اقبال به شدت با این جریان مخالفت می‌کرد و به مسلمانان هشدار می‌داد که راه رهایی از چنگال غرب و تمدن منحط آن بازگشت به خویشتن و احیای اندیشه‌ی اصیل اسلامی است:



قوت مغرب نه از چنگ و رباب
محکمی او نه از لادینی است
قوت افرنگ از علم و فن است
حکمت از قطع و بریده جامه نیست
علم و فن را ای جوان شوخ و سنگ
بندهی افرنگ از ذوق نمود
نقد جان خویش در بازده به لہو
از تن آسانی بگیرد سہل را
سہل را جستن در این دیر کهن

نی ز رقص دختران بی حجاب
نی فروغش از خط لاتینی است
از همین آتش چراغش روشن است
مانع علم و هنر عمّامه نیست
مغز می باید نه ملبوس فرنگ ...
می برد از غریبان رقص و سرود
علم دشوار است می سازد به لہو
فطرت او در پذیرد سہل را
این دلیل آنکہ جان رفت از بدن
(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۳۹۶ و ۳۷۰)

اقبال لاهوری با بزرگترین اندیشمندان غربی معاصر خود همچون برگسون، مک تیگارت، سارتر، هایدیگر و گوروپیچ مواجه بود اما تسلیم غرب نشد. وی پس از بازگشت به کشور هند، بینش و تعهد اسلامی اش به جای تضعیف، تقویت شد. اقبال با آشنایی عمیق و همه جانبه‌ی تمدن و فرهنگ غرب خود را از اسارت غرب رهایی بخشیده بود. وی هم در گفتار و هم در رفتار این واقعیت را نشان داد که راه مبارزه با تمدن و فرهنگ غرب شناخت صحیح آن است. کسانی که محو مغرب‌زمین و هر آنچه که از آن سوی می‌آید شده‌اند، در واقع غرب را نشناخته‌اند. و آنانی که هر آنچه را غربی باشد رد می‌کنند نیز راه خطا در پیش گرفته‌اند.

اقبال به امت اسلامی اعلام خطر کرد که اروپا فقط به منظور غارت مس، طلا، نفت و معادن زیرزمینی به کشورهای اسلامی یورش نبرده است بلکه در عین حال می‌خواهد همه‌ی منابع و ثروت‌های فرهنگی، مکتبی، انسانی و فضایل و سجایای اخلاقی و ریشه‌های سنتی و به طور کلی شخصیت و هویت انسان مسلمان را از بین ببرد. از همین روی او معتقد بود که مبارزه تنها در دو ساحت اقتصاد و سیاست برای شکست دادن امپریالیسم و سرمایه‌داری کافی نیست. بلکه باید برای مبارزه یک پشتوانه‌ی فکری و اعتقادی داشت و به اصطلاح به گونه‌ای مکتبی به سراغ مبارزه با غرب رفت. در نظر اقبال یورش و استعمار فرهنگی به مراتب خطرناک‌تر از استعمار سیاسی و اقتصادی است. بر همین اساس اقبال با اسلحه‌ی فرهنگ و بینش اسلامی در مقابل غرب ایستاد و از مسلمانان خواست به احیا و تقویت این بینش و نگرش بپردازند. در نتیجه دامنه‌ی



ضد استعماری و ضد غربی اقبال به مراتب وسیع‌تر و ژرف‌تر از مبارزات گاندی، مصدق و جمال عبدالناصر بود. زیرا مبارزه‌ی اقبال بر یک جهان‌بینی و مکتب استوار است که همانا مکتب توحیدی و جهان‌بینی اسلام می‌باشد. (جامعه‌شناسی غرب‌گرایی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲-۲۰۴)

وی افق‌های جدیدی را فرا روی ملت‌های ستم‌کشیده‌ی مسلمان گشود و به ایشان روحیه‌ی تازه بخشید. اقبال و اندیشمندانی از سنخ او، به مسلمانان نوید دادند که تمدن منحن غربی در حال فرو افتادن و از هم گسیختگی است و آثارش به صورت «هیپی‌گری» و «پوچ‌گرایی» پدیدار گشته است و به جای این تمدن در حال سقوط، تمدن اسلامی با شکوه و عظمتی بیش از پیش در حال زایش مجدد است که سرچشمه‌ی آن کتاب تمدن آفرین و فرهنگ‌ساز قرآن است:

چون مسلمانان اگر داری جگر	در درون خویش و در قرآن نگر
صد جهان تازه در آیات اوست	عصرها پیچیده در آنات اوست
یک جهانش عصر حاضر را بس است	گیر، اگر در سینه دل معنی رس است
چون کهن گردد جهانی در برش	می‌دهد قرآن جهانی دیگرش

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۳۰۷)

آه از آفرنگ و از آیین او	آه از اندیشه‌ی لادین او
علم حق را ساحری آموختند	ساحری نی، کافری آموختند
هر طرف صد فتنه می‌آرد نفیر	تیغ را از پنجه‌ی رهن بگير
ای که جان را باز می‌دانی ز تن	سحر این تهذیب لادینی شکن
روح شرق اندر تنش باید دمید	تا بگردد قفل معنی را کلید

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۴۱۰)

۴/۳. انسان‌شناسی و انسان‌گرایی اقبال

یکی از انتقادهای اقبال به تمدن باختر، که جنبه‌ی فلسفی دارد، تلقی و نگاه تک‌بعدی به انسان است. وی معتقد است که غربیان روش تجربی را از اسلام گرفتند اما در آن افراط ورزیدند و تلاش کردند تا انسان را محدود و محصور در ماده بدانند. از طرف دیگر اقبال به شرقیان و مسلمانان نیز می‌تازد و معتقد است که ایشان



به جای شناخت هستی و استفاده از علوم تجربی به گوشه‌گیری، صوفی‌گری و ذهن‌گرایی روی آورده‌اند. به قول اقبال شرق حق را دید و عالم را ندید و غرب عالم را دید و حق را ندید. هر دو گرفتار یکسونگری غیر اسلامی گردیده‌اند و بنابراین از سعادت بازماندند. این درحالی است که اسلام نگرش یک بعدی را طرد می‌کند و معتقد است که انسان با تربیت و تهذیب جسم و روح می‌تواند به سعادت حقیقی خویش نائل شود. از همین روی اقبال پیوسته از مسلمانان می‌خواهد که به قرآن و خویشتن خویش، بازگردند و بدانند این تمدن پر زرق و برق باختر با نگاه یک سوپه به بشریت، در حال سقوط و انحطاط است:

سخن‌جامه

پیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری

غریبان را زیرکی ساز حیات	شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حق‌شناس	کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون با زیرکی همبر شود	نقشبند عالم دیگر شود
خیز و نقش عالم دیگر بنه	عشق را با زیرکی آمیز ده
شعله‌ی افرنگیان نم خودهای است	چشم‌شان صاحب‌نظر دل مرده‌ای است
سوز و مستی را مجو از تاک‌شان	عصر دیگر نیست در افلاک‌شان
زندگی را سوز و ساز از نار توست	عالم نو آفریدن کار توست

(کلیات اقبال، ۱۳۶۶، ص ۳۰۶)

اقبال در جای دیگر در خصوص انحطاط فرهنگ مغرب زمین چنین می‌سراید:

آدمیت زار نالید از فرنگ	زندگی هنگامه برچید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟	باز روشن می‌شود ایام شرق؟
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد	زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره‌ای	هر زمان اندر کمین بره‌ای
مشکلات حضرت انسان از اوست	آدمیت را غم پنهان از اوست
در نگاهش آدمی آب و گل است	کاروان زندگی بی‌منزل است

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۴۰۹)

۶۵



محوریت بعد حیوانی و جسمانی انسان در غرب، واقعیتی بود که اقبال آن را درک کرده بود. تمدن غرب با این همه طمطراق و زرق و برقش چیزی برای بشریت به جز ناامیدی، یأس و پوچی به همراه نداشته و

ندارد. لذت محوری و اومانیسیم مکتبی است که نظام‌ها و دولت‌های غربی مبتنی بر آن اداره می‌شوند. این حقیقت را اقبال دید و مسلمانان و جوامع اسلامی را از افتادن در درون آن هشدار داد.

۵/۳. کوشش جمعی و عمل‌گرایی

اقبال مبتنی بر انسان‌شناسی نشأت گرفته از وحی علاوه بر اکتساب سجایای اخلاقی و تهذیب روح، تسخیر جهان هستی را در راستای برآوردن نیازهای انسان‌ها و نه به بردگی کشیدن آنها، از وظایف انسان مسلمان می‌داند. از همین روی وی نظام‌ها و سیستم‌های حکومتی سرمایه‌داری و مکاتب اجتماعی و سیاسی غربی را نوعی بردگی و برده‌داری جدید می‌داند. در همین راستا به نظر اقبال مشکل اصلی جوامع اسلامی عدم تلاش در بهبود وضعیت مادی و دنیوی خود است. او می‌گفت مسلمانان با توجه به قرآن و آموزه‌های وحیانی باید بیشتر از غربیان در تسخیر عالم و پیشرفت مادی و اقتصادی نائل شوند. بر همین اساس وی مسلمان زحمت‌کش را تحسین می‌کرد.

فلسفه‌ی اجتماعی او فلسفه‌ی یک انسان کوشا بود. همان‌گونه که یکی از دانشمندان پاکستانی یادآور شده است، اقبال رسالت خود را در برانگیختن کوششی خلاق و سازنده، در میان مسلمانان، و آغشتن بیننده به ناشکیبایی و بی‌تابی ناآرام می‌بیند. (ملی‌گرایی اسلام در هند و پاکستان، ص ۲۴۲) او به نام اسلام مردم را به کار و عمل فرا می‌خواند. در برابر رنگ باختن جامعه‌ی اسلامی، خودشناسی را به عنوان درمان و چاره‌ی اصلی مورد نگرش و بررسی قرار می‌دهد. زندگی نباید راکد بماند، بلکه بایستی دگرگونی پذیرد. زنده ماندن و زندگی کردن مقصود این دنیا نیست بلکه هدف تغییر و دگرگونی است. ایده‌ی اجتماعی اقبال بر پایه‌ی تصور پیکار مداوم در برابر پلیدی و زشتی اجتماعی پی ریزی شده بود. (ماهتاب شام شرق، ۱۳۸۵، ص ۴۳۳)

اقبال در اسرار خودی زغال نرم (نمونه‌ی انسان بی‌اراده) را با الماس (نمونه‌ی انسان کوشا) را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد:

فارغ از خوف و غم و وسواس باش!
پخته مثل سنگ شو الماس باش!

در صلابت آرزوی زندگی است
ناتوانی: ناکسی ناپختگی است

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۴۰)

اقبال در برابر این بیان دکارت که گفته بود «من فکر می‌کنم پس هستم»، می‌گوید: «من می‌کوشم پس هستم». از دیدگاه اقبال، کوشش بشر تجلی و نمود آزادی اراده‌ی اوست. او کوشید تا میان تعبیر آزادی اراده‌ی کانت و بیان صوفیانه‌ی انسان کامل هماهنگی ایجاد کند. اقبال پیوند و بستگی مستقیمی میان جاودانگی و



مانایی بشر و کوشش او در زمین می دید، ولی معتقد بود که هر کوشش نمی تواند درست باشد؛ تنها کوششی که برای جامعه سودمند است، درست و مطابق با واقعیت جهان می باشد. بیان اقبال از پیشرفت اجتماعی، بر پایه‌ی تصور کشمکش میان دو اصل اساسی یعنی نیکی و بدی استوار بود. پس از پذیرش آزادی انسان از منظر اسلام، جامعه و دولت باید از هرگونه تعصب مذهبی کناره‌گیری کند و از منافع مسلمان و نامسلمان با بی طرفی بسیار دقیقی حمایت کند. (ماهتاب شام شرق، ۱۳۸۵، ص ۴۳۴)

۴. اقبال و دنیای امروز

آنچه را که ما امروز بر روی شاخه‌ها می بینیم، اقبال در ریشه و اعماق می دید! خیزش و بیداری جوامع اسلامی و سقوط دیکتاتورهای کشورهای اسلامی شاهد صدقی بر این ادعاست. اقبال می دانست که غرب به دنبال غارت شرق مسلمان و بازی دادن آنهاست. او می دید که غرب و استعمار در حال استحاله‌ی هویت مسلمانان و تغییر فرهنگ آنان است. مسلمانان تازه بیدار شده‌اند و دریافته‌اند که غرب به سرکردگی آمریکا هدفی جز دزدیدن ثروت‌ها و سرمایه‌های ملل ضعیف ندارند و دموکراسی، لیبرالیسم، جمهوریت و... همگی ابزارهای ایشان برای رسیدن به مقاصدشان است. مگر همین دیکتاتورهای منطقه را چه کسی بر سرکار آورد و کمک کرد تا به حکومت و سلطه‌ی شان تداوم بخشند؟ غرب با حربه‌ی قدیمی و کارساز اختلاف بینداز و حکومت کن، سال‌هاست که بر جوامع اسلامی حکومت می کند. حقیقتی که اقبال دریافته بود و جوامع اسلامی را با وجود اختلاف در زبان، نژاد و ... به وحدت و اتحاد حول یکتاپرستی، قرآن و نبوت پیامبر خاتمش (ص) دعوت می کرد. او می دانست تفرقه همان چیزی است که استعمار بر روی آن برنامه‌ریزی کرده است.

گرچه این مطلب تا اندازه‌ای آرمانی به نظر می رسد اما باید دانست که تا جوامع اسلامی به همبستگی و اتحاد دست نزنند، تجدید شکوه و حیات فرهنگ و تمدن اسلامی خیالی بیش نخواهد بود. این مرزهای جغرافیایی مصداق روشن تفرقه و اختلاف بین جوامع اسلامی است. مرزهایی که توسط استعمارگران همچون انگلیس ایجاد شد و نتیجه‌ی آن تفرقه و اختلافی است که بین کشورهای اسلامی دیده می شود. این مرزها باعث شد که مسلمانان ملیت اصلی خود که همان ملت ابراهیمی و اسلامی است فراموش کنند و گرفتار نژادگرایی و قومیت‌گرایی شوند.

امروز ما شاهد شکست هیمنه و اقتدار غرب هستیم. نظام سرمایه‌داری امروز در بحران به سر می برد همانگونه که مارکس نیز وعده‌ی آن را داده بود (جورج ریتزر، ۱۳۸۸، ص ۱۹۳) و گویا اقبال می دید که می گفت این فرهنگ یک سوپه به اضمحلال و سقوط نزدیک است:



شعله‌ی افرنگیان نم خوده‌ای است
سوز و مستی را مجوز تاک‌شان
زندگی را سوز و ساز از نار توست

چشم‌شان صاحب‌نظر دل مرده‌ای است
عصر دیگر نیست در افلاک‌شان
عالم نو آفریدن کار توست

(کلیات اشعار فارسی اقبال، ۱۳۶۶، ص ۳۰۶)

منابع

۱. اقبال، جاوید، **زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری**، ترجمه‌ی شهیندخت کامران مقدم، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد ۱۳۷۲ ش.
۲. ریتزر، جورج، **نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دنیای معاصر**، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، انتشارات علمی، چاپ چهاردهم، تهران ۱۳۸۸ ش.
۳. ساکت، محمد حسین، **ماهتاب شام شرق (گزاره و گزینده‌ی اندیشه‌شناسی اقبال)**، میراث مکتوب، چاپ اول، تهران ۱۳۸۵ ش.
۴. شادروان، حسن، **اقبال شناسی**، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۱ ش.
۵. لاهوری، محمد اقبال، **کلیات اشعار اقبال لاهوری** «بامقدمه احمد سرورش»، انتشارات سنائی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶ ش.
۶. معاونت فرهنگی - **تربیتی اتحادیه انجمن‌های فرهنگی طلاب**، چراغ لاله، چاپ اول، قم ۱۳۸۲ ش.
۷. نقوی، علی محمد، **جامعه‌شناسی غرب‌گرایی**، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷ ش.



نقد و بررسی شبهه‌ی توحید ابن کمونه در مکتب صدرایی و مشایی

علیرضا نوری*

چکیده:

می‌توان نشان داد که بر مبنای اصالت ماهیت، نیز توحید واجب الوجود با برهان ترکیب قابل اثبات بوده و شبهه‌ی ابن کمونه قابل جواب است و نیازی نیست که متوسل به اصالت وجود شویم، تا برهان ترکیب را برای اثبات وحدت عددی واجب به کار گیریم. نویسنده در این مختصر تلاش دارد تا از دیدگاه‌های مختلف شبهه‌ی ابن کمونه را بررسی و پاسخ‌های مکتب مشا و حکمت متعالیه را به طور مختصر ارائه نماید.

کلیدواژه: ابن کمونه، اصالت وجود، اصالت ماهیت، توحید و برهان ترکیب.

ابن کمونه:

عزالدوله، ابوالرضا، سعد بن نجم الدوله؛ منصور بن سعد بن الحسن بن هبه الله ابن کمونه الاسرائیلی البغدادی، فیلسوفِ عارف و دارای تألیفات در زمینه‌های فلسفه، طبیعیات، عرفان و تصوف می‌باشد. جد او «هبه الله» یهودی بود، اما اولاد او با مسلمانان درآمیختند و با آنها زندگی می‌کردند. همان گونه که از اسم‌های ایشان پیدا است زندگی‌شان از مسلمانان تأثیر پذیرفته بود، خود «ابن کمونه» نیز تظاهر به اسلام می‌کرد و از این رو عده‌ی او را مسلمان شیعی دانسته‌اند. با تتبع در آثار کوچک و بزرگش می‌توان دریافت که او در درجه‌ی اول یک فیلسوف بوده است و فضای خانوادگی‌اش او را به سوی یهودیت کشانده همانگونه که فضای علمی و سیاسی‌اش در بغداد، وی را مجبور به تظاهر به اسلام کرده است. از اساتید «ابن کمونه» جز، نجم الدین ابوالحسن علی بن عمر کاتبی قزوینی صاحب کتاب شمسیه، ذکری به میان نیامده است.

آثار و تألیفات ابن کمونه:

مهم‌ترین آثار او عبارتند از: «تنقیح الابحاث فی الملل الثلاث» «التنقیحات فی شرح التلویحات سهروردی» «الجدید فی الحکمه» «رساله ازلیه النفس او بقاء الروح» «رساله فی ان النفس لیست بمزاج البدن او تجرد النفس» «سوالات ابن کمونه از خواجه نصیر و جواب‌های خواجه» «فرق بین ربانین و قرائین (دو فرقه‌ی یهودی)» «مغالطات ابن کمونه (شبهه‌ی استلزام، شبهه در توحید، شبهه جذر اصم)» شبهات ابن کمونه در کلام و فلسفه مشهور است. اما دلیلی وجود ندارد که تمامی شبهات نسبت داده شده به ابن کمونه از خود وی باشد، اینکه چرا این شبهات به او نسبت داده می‌شود؟ شاید به این دلیل باشد که گفته شده او کتابی در ضدیت با دین نوشته است فلذا به شخصی ملحد معروف شده است؛ از این رو هر شبهه‌ی مجهول الصدوری را به او نسبت می‌دهند. همان گونه که بسیاری از انحرافات فکری مثل پوچ‌گرایی و یا جبر‌گرایی را به خیام به خاطر شعرهایی که منسوب به اوست نسبت می‌دهند. (ر.ک: علی‌نقی منزوی، صص ۲۷-۱)

شبهه‌ی ابن کمونه در باب توحید

به نظر می‌رسد اولین کسی که شبهه‌ی توحید را به ابن کمونه نسبت داده جلال الدین دوانی است (متوفی ۹۰۸. ق) وی در کتاب شواکل الحور که شرح هیاکل النور است، شبهه را طرح و به جواب آن پرداخته است، بعد از ایشان به ترتیب محمد بن احمد الخفری، میر داماد، صدرالمتألهین شیرازی، احمد بن زین العابدین علوی، شمس‌گیلانی، محمد شریف کشمیری شاگرد میر داماد، محمد طاهر قمی، محمد بن حسن شیرازی، محمد بن عبدالکریم بروجردی جد بحرالعلوم، ملاهادی سبزواری در رد این شبهه قلم زنی کرده‌اند. برخی این شبهه را به جد ابن کمونه نسبت می‌دهد که نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا یهودیان

نیز موحدند اما احتمالاً این شبهه، اصلالتاً از سوی ثنویین ایرانی مطرح شده باشد که به دو خدای خیر و شر معتقد بودند. (ر.ک: علی نقی منزوی، صص ۲۷-۱)

مشائین برای توحید خدای متعال به این شکل استدلال می کردند:

اگر خدا متعدد باشد، در واجب الوجود بودن با هم مشترکند و واجب است که هریک جهت امتیازی داشته باشند که از دیگری ممتاز شود و الا در صورت عدم امتیاز یکی خواهند بود نه چند تا. در این صورت خداهای چندگانه مرکب از جهت اشتراک و جهت امتیاز خواهد بود. ترکیب با وجوب وجود منافات دارد؛ زیرا مستلزم امکان واجب‌های متعدد است. در نتیجه برای جلوگیری از ترکیبی که امکان به ارمغان می‌آورد و با وجوب واجب منافات دارد، ناگزیریم به خدای واحد ایمان بیاوریم.

ابن سینا در اشارات در اثبات وحدت عددی خدای متعال دارد: «کل اشیاء تختلف بأعيانها و تتفق فی أمر مقوم لها» (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۲۶۹) در حقیقت فرض او در اینست که واجب در امر مقومی با واجب دیگر، شریک است و اگر واجب در هیچ امر مقومی شریک نباشد بلکه به تمام ذات از دیگر واجب‌ها متمایز باشد، در این صورت برهان او شامل این فرض نمی‌شود و باید بر رد این فرض دلیل دیگری اقامه شود. (کاری که ابن سینا در آن مقام نکرده است). اگر کسی بگوید ابن سینا در جای دیگر، اثبات کرده که واجب ماهیت ندارد بلکه وجودش محض است و عاری از جهات عدمی است، می‌گوییم که آن بحث ابن سینا متفرع بر اینست که توحید عددی واجب، اثبات شود و مادامی که این فرض رد نشود اصلاً نوبت به آن بحث ابن سینا نمی‌رسد.

ابن کمونه در رد این استدلال می‌گوید: چه لزومی دارد که خداهای متعدد جهت مشترک داشته باشند بلکه می‌توانند متباین به تمام ذات باشند مانند مقولات عرضی که متباین به تمام ذاتند و جهت اشتراکی در ذات ندارند بلکه تنها یک عنوان عام (عرض) از این حقایق متباینه انتزاع می‌شود که خارج از حقیقت و هویت این اعراض است. در مسئله‌ی مورد نظر نیز چنین است، واجب یک عنوان عام است که از ماهیت‌های مجهول‌الکنهی، انتزاع می‌شود، به عبارت دیگر یک معنی عقلی است نه عینی.

براهین ابن سینا مبتنی بر سبر و تقسیم است به این شکل که تمام اشکال متصوره در بحث را آورده سپس به بررسی شقوق مختلف می‌پردازد و بعد از رد تمام شقوق شق باقیمانده مطلوب خواهد بود اما ابن سینا با تمام نبوغش چرا فرض ابن کمونه را نیاورده است؟ آیا این به نابغه بودنش خدشه وارد می‌کند؟ جواب روشن است خیر. بلکه برهان توحید او مسبوق به این است که نباید در مورد واجب ماهوی فکر کرد و او این را اثبات می‌کند. بله اگر ماهوی فکر کنیم بحث از واحد و کثیر بودن افراد یک ماهیت هیچ ربطی به



بررسی واحد یا کثیر بودن افراد ماهیت دیگر ندارد بر فرض هم که اثبات شود که ماهیتی منحصر در فرد است ربطی به ماهیت دیگر که متباین به تمام ذات با آن ماهیت شماره یک است ندارد. ابن سینا در مورد خداوند اصالت وجودی فکر کرده در حالیکه ابن کمونه اصالت ماهوی نگاه کرده و ما اثبات می‌کنیم حتی اگر اصالت ماهوی هم به قضیه نگاه کنیم باز می‌توان واحد بودن واجب را اثبات کرد.

اگر ما قائل به اصالت ماهیت شویم، طبعاً وجود واجب یک معنای عقلی یعنی معقول ثانی خواهد بود که لزومی ندارد در خارج ما به ازاء داشته باشد تا جهت مشترکی را در ازای آن در نظر بگیریم تا بعد نیاز به جهت امتیاز افتد. به عبارت ساده‌تر یک معنای نفسی نیست بلکه از مقایسه‌ی مفاهیم ماهوی در ذهن، پدیدار گشته است.

همین نکته موجب شد که عده‌ای مدعی شدند بر اساس اصالت ماهیت نمی‌توان از دلیل ترکیب بر توحید خداوند استفاده کرد. این جا بود که ملاصدرا با اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، بار دیگر دلیل ترکیب را زنده کرد.

هم‌چنین ملا صالح مازندرانی که قائل به اصالت ماهیت و اعتباریت وجود بود، برای اثبات توحید، دلیل ترکیب و امکان را رها کرده و به برهان دیگری متوسل گشت، ایشان مدعی است که می‌توان توحید را با برهان فرجه اثبات کرد و لزومی ندارد تا برای اثبات توحید مانند دیگران قائل به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت شویم.

حل شبهه بر اساس دیدگاه صدرالمتألهین

شبهه‌ی ابن کمونه بر این اساس استوار بود که متن واقع یا کنه واقعیت، ماهیت اشیاء است و این مفاهیم ماهوی هستند که در ازای متن قرار می‌گیرند. از این‌رو، جایگاه مفاهیم عقلی که عارض بر مفاهیم ماهوی در ذهن می‌شوند کجاست؟ اگر موطن این امور آن‌گونه که شیخ اشراق ادعا کرده است تنها در ذهن باشد و در خارج هیچ واقعیتی نداشته باشند شبهه‌ی ابن کمونه به جاست و به حق برهان ترکیب را در هم می‌شکند. پس این شبهه بر دو رکن استوار است:

۱. اینکه اصالت را به ماهیت اشیاء بدهیم و مفاهیم عقلی را عارض بر مفاهیم ماهوی در ذهن بدانیم.
۲. مفاهیم عقلی که در ذهن عارض بر مفاهیم ماهوی می‌شوند را صرفاً عقلی دانسته و در ازای آن، هیچ امر خارجی را قرار ندهیم آن‌گونه که شیخ اشراق قائل به آن شده است.

البته رکن اول تقدم رتبی بر رکن دوم دارد و در صورت پذیرفتن رکن اول، نوبت به رکن دوم می‌رسد اما اگر اول را نپذیریم اصلاً نوبت به دوم نمی‌رسد. از سوی دیگر اگر رکن اول را بپذیریم ولی در رکن دوم مناقشه



نماییم باز شبهه‌ی ابن کمونه به سرانجام نهایی (در هم کوبیدن برهان ترکیب) نمی‌رسد. ملاصدرا از اساس شبهه ابن کمونه را باطل می‌داند چراکه اصالت ماهیت پی این بنیان را تشکیل می‌دهد و اگر قائل به اعتباریت ماهیت شویم این خانه از اساس ویران می‌شود.

تا زمان ملاصدرا برای مفاهیم ماهوی در خارج عینیتی قائل بودند، به این معنا که متناظر با آنچه به عنوان مفهوم ماهوی و به صورت اولی به ذهن می‌آمد، امری خارجی وجود دارد (اثبات گرایی) و مفاهیمی که به صورت ثانوی در ذهن پدید می‌آیند در خارج نیز مترتب بر همین امور خارجی اولی هستند.

اما ملاصدرا این دیدگاه را تغییر داد به این شکل که؛ اولاً: امری که خارجی هستند اصلاً به ذهن نمی‌آیند. ثانیاً: آن امر خارجی یک پارچه در مقام توصیف شدن توسط ذهن به جهات و ابعاد گوناگونی تحلیل می‌شود که گوناگونی و پراکندگی این جهات نه از آن امر خارجی، بلکه از سوی ذهن به آن نسبت داده می‌شود. این جهات و حیثیات خارجی در اصل وجود با یک‌دیگر تمایزی ندارند و در هم تنیده‌اند این ذهن است که این واحد را تحلیل کرده و تبدیل به جهات و ابعاد می‌کند.

ثالثاً: ماهیات؛ نهایت الوجودند و از جهت امکان و محدودیت آن‌ها انتزاع می‌شوند لذا قائم به وجود موضوعات خودند و استقلالی ندارند وقتی ذهن این جهات را تصور می‌کند در حقیقت با سرمایه‌ی خود که همان علم باشد به این جهات محتاج و نیازمند، غنا و بی‌نیازی می‌بخشد و آن‌ها در ذهن قائم به وجود ذهنی می‌شوند.

طبق نظر ملاصدرا، مفاهیم ماهوی و مفاهیم ثانوی فلسفی هیچ کدام متناظر با آن امر خارجی صرف نیست. و از این جهت که همه شان عقلی‌اند باهم مشترکند و تمایزی بین مفاهیم ماهوی و فلسفی نیست. رابعاً: باید بحث کرد که بین این دو دسته از مفاهیم که در ذهن بوجود می‌آیند کدام یک، بر دیگری تقدم واقعی دارند؛ به این معنا که دسته‌ی از این‌ها نسبت به دسته‌ی دیگر شایستگی بیشتری دارند که به خارج نسبت داده شوند و دسته‌ی دوم ثابیا و به تبع دسته‌ی اول به خارج نسبت داده می‌شوند.

اینکه عده‌ی قائل به اصالت ماهیت شده‌اند بدین معناست که مفاهیم ماهوی را کفو امور خارجی دانسته‌اند؛ به عبارت دیگر برای آن‌ها معانی عینی اثبات کرده‌اند، این گروه در حقیقت از ذهن به عین پل زده‌اند و اشکال اصلی این گروه اثبات گرایی ذهنی شان است در حالی که ملاصدرا درست در مقابل این گروه، مفاهیم فلسفی را کفو امور خارجی و دارای معانی عینی می‌داند نه مفاهیم ماهوی را. از دیدگاه او مفاهیم فلسفی از ابعادی حکایت می‌کند که از حاق وجود خارجی انتزاع می‌شود در حالی که مفاهیم ماهوی از حدود متن خارج انتزاع می‌شود و روشن است که حد، امری عدمی و حاشیه‌ی است در حالی که



حاق وجود در خود متن حضور دارد. از این حیث مفاهیم فلسفی رتبتاً بر مفاهیم ماهوی تقدم دارند. کار اصلی ملاصدرا این بوده که فلاسفه را از ذهن به عین برده و گفته که فلسفه را باید از خارج شروع کرد نه از ذهن و این ذهن است که تابع خارج است نه عکس آن.

در مانحن فیه، نیز وجوب از مفاهیم فلسفی است که از حاق امر خارجی انتزاع شده است و اثبات معنای عینی برای آن، از اثبات معنای عینی برای مفاهیم ماهوی اولی است؛ زیرا بر مفاهیم ماهوی تقدم رتبی دارد (در نسبت دادن به خارج مقدم است) بنا براین، مفاهیم فلسفی از یک بعد حقیقی و عینی در خارج حکایت می‌کند و در مرحله‌ی بعد، مفاهیم ماهوی هستند که به تبع مفاهیم فلسفی و به واسطه‌ی آن‌ها به خارج نسبت داده می‌شوند و از جهات امتیاز وجودات (حدود) حکایت می‌کنند. البته این کار را فلاسفه پیش از او نیز در مورد واجب الوجود انجام می‌دادند و او را عاری از ماهیت دانسته وجود را عین ذاتش می‌دانستند. (بحث الواجب ماهیته انیته)

بنابراین، چند خدای متعدد اگر وجود داشته باشند این وجوبی که از حاق آنها در خارج، به ذهن آمده از امری عینی و خارجی حکایت می‌کند که ما به الاشتراک این خدایان است حال اگر این خدایان متمایزند باید جهات امتیازی داشته باشند که البته این با واجب بودن خدایان متعدد نمی‌سازد؛ زیرا امتیاز به امور عدمی و سلبی است و عدم در ذات واجب راه ندارد، بلکه او بسیط من جمیع الجهات است و جهات عدمی در او راه ندارد. اینجاست که خدایان در خارج مرکب می‌شوند از یک جهت مشترک یعنی «وجود» و یک جهت امتیاز یعنی «عدم» و این همان احیای دلیل ترکیب است که ملاصدرا به آن دست یازید. (ر.ک: صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۱، ص ۱۳۱، همو؛ الحاشیه علی الهیات الشفاء، ج ۱، ص ۳۵)

حل شبیهه بر اساس دیدگاه اصالت ماهیت

گفته شد که شبهه‌ی ابن کمونه بر دو رکن استوار است که یک رکن آن اصالت ماهیت و رکن دیگر آن، پذیرفتن این نکته است که وجوب یک مفهوم انتزاعی محض است که دارای معنای عینی و خارجی نیست. کما اینکه شیخ اشراق قائل به آن شده است. البته خود شیخ اشراق اعتراف می‌کند که این معانی ذهنی را نمی‌توان به صورت دلخواه به اشیاء خارجی نسبت داد بلکه تطبیق این مفاهیم بر مصادیق خارجی ملاکی دارد که آن ملاک باید رعایت شود و همین نکته است که به نوعی با دیدگاه او به ذهنی بودن این مفاهیم همخوانی ندارد. (سید یحیی یثربی، ۱۳۸۹، ص ۲۵۶)

پس می‌شود اصالت ماهوی بود و در عین حال برای مفاهیم فلسفی مانند وجود، نیز عینیتی در خارج در نظر گرفت. رکن دوم شبهه‌ی ابن کمونه بر دیدگاه اصالت ماهیت تکیه ندارد، زیرا مفهوم وجود و لوازم آن،



نیز بر اساس دیدگاه آنان اگر چه عقلی است اما حکایت از امری عینی و خارجی می‌کند. در مورد اعراض هم که گفته شده متباین به تمام ذات هستند و در عین حال یک مفهوم عقلی صرف به اسم عرض از آن، انتزاع می‌شود این گونه نیست، بالاخره همه‌ی نه عرضی که اثبات شده‌اند در این جهت اشتراک دارند که اگر در خارج یافت شوند نیاز به موضوع دارند و این نیاز به موضوع امری نیست که فقط عقلی باشد بلکه امری محقق در خارج و دارای احکام خاص خودش است. تنها از دیدگاه مشائین یک فرق بین این مفاهیم و مفاهیم ماهوی است و آن اینکه مفاهیم ماهوی واسطه در ثبوت نمی‌خواهند بلکه ثبوتشان بالذات است و مفاهیم ماهوی است و آن اینکه مفاهیم ماهوی است که واسطه در ثبوت مفاهیم فلسفی است. اینکه گفته می‌شود اعراض نه گانه متباین به تمام ذات هستند منظور از ذات ماهیت آنهاست یعنی ماهیتاً متباین هستند اما در این نقطه اشتراک دارند که از همه‌ی آنها مفهومی که حاکی از امر خارج از ماهیت اما لازم آن است انتزاع می‌شود. پس اعراض جهت مشترک دارند اما جهت مشترکشان داخل در ماهیتشان نیست بلکه خارج از ماهیتشان است.

با قطع نظر از مسائل بالا چرا ابن سینا فرض ابن کمونه را مطرح نکرده است؟ اگر چه ابن سینا اثبات می‌کند که واجب الوجود خارج از چهارچوب مقولات عشر است و نمی‌توان او را تحت یکی از مقولات داخل کرد و از سویی دیگر به طور ضمنی از بحث‌هایش پیداست که در واجب به نوعی اصالت وجودی است چون فصلی را در اشارات دارد که «الحق ماهیته انیته» یعنی وجوب وجود از حاق واجب انتزاع می‌شود درست در مقابلش ممکنات، که از حاق وجودشان ماهیتشان انتزاع می‌شود (براساس دیدگاه ابن سینا) بعد از این بیانات ابن سینا نیازی نمی‌دیده که این شق را مطرح کند که دو ماهیت مجهول الکنه داشته باشیم که متباین به تمام ذات باشد و از آنها یک مفهوم عقلی صرف به نام واجب الوجود انتزاع شود. (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۲۱۰) اما همانطور که گذشت این مباحث متفرع بر بحث اثبات توحید عددی خداست و این بحث تقدم رتبی بر آن مباحث دارد.

اما می‌توان بیان دیگری از ابن سینا را در کنار این بیان آورد تا راه بر خصم (ابن کمونه) به طور کلی بسته شود و آن اینکه:

بر اساس دیدگاه اصالت ماهیت، این ماهیت‌های مجهول الکنه اگر به خودی خود در نظر گرفته شوند نه متصف به وجوب می‌شوند و نه متصف به امکان، بلکه این معانی زمانی به ماهیت‌ها نسبت داده می‌شود که با هم مقایسه‌ی ذهنی شوند به عبارت ساده‌تر این معانی، معانی نفسی نیستند بلکه معانی اضافی هستند.



بنابر فرض خصم می‌توان اینگونه استدلال کرد و نشان داد که این فرض، فرضی منطقی متناقض است. قبل از شروع استدلال مقدمه‌ای باید ذکر شود:

در عرف فلاسفه مفهومی داریم که از آن تعبیر به تکافؤ می‌شود، تکافؤ در لغت این‌گونه استعمال شده است «تَكَاوُفٌ شَكْلِيْن مَسَاحَةٌ أَوْ حَجْمًا»، در اصطلاح هندسه به معنای دو شکلی است که از نظر مساحت با هم برابر یا دارای حجم واحدی باشند بی‌آنکه بر روی هم منطبق یا قرار گیرند یا گفته شده: «تَكَاوُفُ الْقَوْمُ» آن قوم با هم برابر شدند یا مساوی شدند (رضا مهیار، فرهنگ ابجدی، ص ۶۴) در اصطلاح فلسفه تکافؤ به معنای معیت و لزوم طرفینی است که گاهی بین دو عین خارجی است و بالعرض به مفاهیم ذهنی نسبت داده می‌شود مانند علت و معلول که دو مفهوم متضایف‌اند و لیکن منشأ تضایف یک امر خارجی است. البته گاهی هم بین دو معلول یک علت رابطه‌ی تلازم وجودی است و گاهی بین دو مفهوم است و بالعرض به دو عین خارجی نسبت داده می‌شود به این معنا که یکی بدون دیگری تصور نمی‌شود مانند مفهوم پدری و فرزندی که بالعرض به زید پدر و فرزندش بکر نسبت داده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۴۴)

لازمه‌ی شبهه‌ی این کمونه اینست که اگر حداقل دو ماهیت واجب داشته باشیم باید با هم متکافؤ در وجود بوده و معیت داشته باشند یعنی این دو این خاصیت عقلی را دارند که ازلی و ابدی‌اند. بین وجودشان در خارج لزوم طرفینی است نمی‌شود یکی باشد و دیگری نباشد و بالعکس، یا هر دو با همند یا هیچکدام. البته بین این دو هیچ رابطه‌ی وجودی هم نیست جز اینکه عقل حکم می‌کند که این دو باید با هم در خارج باشند و نمی‌شود فقط یکی باشد و دیگری نباشد.

ابن سینا اثبات می‌کند که محال است دو ماهیت واجب متکافؤ در وجود داشته باشیم. زیرا او نشان می‌دهد که تکافؤ در وجود تنها بین علت تامه و معلولش یا بین دو معلول یک علت برقرار است و در هیچ جای به جز ذهن دیگر یافت نمی‌شود (از باب فرض محال) برخلاف فرض فوق‌الذکر که قائل است بین دو واجب هیچ‌گونه رابطه‌ی علی و معلولی نبوده و دو معلول یک علت نیز نیستند.

وی در الهیات شفا بیانی دارد در اثبات اینکه رابطه‌ی صورت با ماده رابطه‌ی علیت است نه تکافؤ وجودی صرف که این بیان در ما نحن فیه نیز بسیار نافع است او اینگونه استدلال می‌کند:

«تکافؤ بین دو وجود دلیل می‌خواهد بدون هیچ دلیلی، به صرف ادعا که نمی‌شود گفت X و Y باید با هم باید باشند و از هم جدا نپذیرند. اگر فرض کنیم رابطه‌ی X با Y رابطه‌ی تکافؤ و معیت است و رابطه‌ی تضایف هم بینشان حاکم نیست (می‌توان یکی را بدون دیگری تعقل کرد یعنی برای فرض یکی فرض دیگری شرط نیست و هر یک مستقلاً تعقل می‌شود) دلیل تکافؤ از دو حال خارج نیست این دو متکافؤند چون؛ اولاً: ارتفاع



هریک از این دو سبب ارتفاع Z می‌شود. (به نحو مجموعی و معاً علت برای Z هستند)

ثانیا: اگر W نباشد این دو مرتفع می‌شوند. (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۹۴)

خصم می‌گوید: این دو معلول نیست (بر خلاف فرض شماره دو) پس شماره‌ی دو را نمی‌پذیرم، اما فرض شماره‌ی یک، همان مطلوب من خصم است. پس تکافؤ در وجود این دو، به ملاک اینست که باید با هم باشند تا Z بوجود بیاید و اگر Z نباشد طبیعت این دو هیچ نیازی به هم ندارد. اینجا همان لغزش گاه این کمونه است که می‌توان به راحتی او را در این مقام غافلگیر کرد بدین صورت که:

دو واجب الوجود که ادعا شده هیچ نیازی به هم ندارند، در اینکه بخواهند Z را بوجود بیاورند به هم نیاز دارند آیا این مقام که باعث می‌شود معنای عقلی امکان بر هریک از این دو عارض شود واقعی نیست و تنها در ذهن است، شکی نیست که این مقام؛ یعنی مقام نیاز این دو به یکدیگر امری عینی و خارجی است نه ذهنی صرف. این نشان می‌دهد که وجوب وجودی که ادعا شده خدا به آن متصف می‌شود [همانند این امکانی که در این مقام واقعی خدا به آن متصف شد] از یک مقام واقعی انتزاع می‌شود نه یک مقام ذهنی صرف. در نتیجه امکان و وجوب، تنها امری عقلی نیستند بلکه از یک امر واقعی و عینی نیز حکایت می‌کنند و این رکن دوم شبهه‌ی ابن کمونه را ویران می‌کند.

حال اگر کسی از ابن کمونه پا فراتر گذاشته (زیرا او برای همین یک جهان دو واجب را تصور کرده بود) ادعا کند که شما برای اثبات اینکه وجوب و امکان از امری واقعی حکایت می‌کنند بین X و Y معلول مشترک (Z) فرض کردید چه اشکالی دارد که ما بگوییم X و Y هر یک به نوبه‌ی خود برای معلول‌های متمایز از هم دیگر علت جداگانه باشند و قائل به دو دنیای متمایز برای آن دو شویم؟ یعنی هریک در دنیای خود واجب الوجود باشند؟ کل بحسبه واجب.

واجب آن دنیا برای دنیای ما هیچ‌گونه وجوبی ندارد و بودن یا نبودنش برای ما فرقی نمی‌کند حداقل در دنیای ما واجب یکی بیش نیست. ما توانسته‌ایم در دنیای متمایز خویش وحدت عددی را برای خدا اثبات کنیم. اما آیا این کفایت می‌کند؟ برای موحد خیر. کسی که می‌خواهد برای خدا وحدت را اثبات کند نمی‌گوید او یکی است به این معنا که دو هم می‌تواند داشته باشد. می‌خواهد بگوید که او یکی است که اصلاً دومی، برایش فرض ندارد این را چگونه می‌توان اثبات کرد؟ اگر اصالت وجودی باشیم کار راحت است می‌گوییم: لاتکرر فی الوجود و کار تمام می‌شود. اما براساس اصالت ماهیت چه؟

کسی که فرض کند که هر جهان به خودی خود و بدون در نظر گرفتن جهان دیگر واجب است در حقیقت، مدار اصالت ماهیت را رها کرده و به مدار اصالت وجود وارد شده است به این معنا که فرض



جهان به خودی خود کافی است که متصف به وجوب شود اگر چه این مطلوب ماست که برای مفاهیم وجوب و امکان عینیت قائلیم، اما خصم، این مفاهیم را مفاهیمی فرض کرده بود که بعد از نوعی مقایسه بین ماهیات در موطن ذهن بوجود می‌آید و از روابط بین ماهیات حکایت می‌کند. حال که او مبنای ما یعنی اصالت وجود را پذیرفته به راحتی می‌توان پاسخ او را داد. او با پذیرش این نکته که جهان‌های متکثر به خودی خود باعث می‌شود که وجوب از آن انتزاع شود داخل در شقوقی می‌شود که ابن سینا در برهان توحید مطرح کرده و به آن پاسخ گفته است. «کل اشیاء تختلف بأعيانها و تتفق فی أمر مقوم لها...»

به این بیان که این وجوب مشترک که از اعیان مختلف انتزاع می‌شود یا لازم آن اعیان است یا عارض مفارق یا بر عکس این دو (اعیان مختلف لازم والجوب یا عارض بر آن هستند) اگر وجوب، لازم باشد لازمه‌اش اینست که متکثرات بما هی متکثرات لازم واحد داشته باشند و این محال است اگر عارض بر متکثرات باشد عروض علت می‌خواهد و این با وجوبشان ناسازگار است و برعکس اگر اعیان متکثر، لازمه‌ی وجوب باشند لازم می‌آید سبب وجود این اشیاء ماهیتشان باشد که این هم محال است؛ زیرا وجود بر ماهیت وجود متقدم است و اگر عارض بر وجوب باشد باز علت می‌خواهد و همین طور... (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۲۶۹)

به نحو دیگری نیز می‌توان استدلال کرد؛ وجوب و امکان و امتناع از مفاهیمی هستند که از یک حصر عقلی بدست می‌آید و محال است که شیئی از اشیاء در خارج باشد که به هیچ کدام از این‌ها متصف نشود به دلخواه هم که نمی‌توان اینها را به اشیاء نسبت داد حال جهان‌های متکثر که صفت همبودی دارند به نظر خصم ممتنع نیستند، پس یا ممکنند یا واجب. فرض وجوب را خصم ادعا دارد، اگر بگویند جهان‌ها واجبند یا این وجوب معنایی نفسی است که برهان توحید ابن سینا آن را نفی می‌کند و اگر بگویند معنایی اضافی دارد برهان بر محال بودن وجودات متکافئ ابن سینا آن را رد می‌کند پس وجوب نیز محال است. می‌ماند امکان این جهان‌ها. امکان نیز یک معنای نفسی دارد که در این صورت چنین جهان‌هایی اصلا نباید بوجود بیایند زیرا ممکن نفسی در وجودش نیاز به علت دارد حال آنکه فرض اینست که از خارج، جهان علتی ندارد و اگر معنایی اضافی داشته باشد با قطع نظر از غیر و فی نفسه باید سنجیده شود. واجب که گفتیم نمی‌تواند باشد نه نفسی (چون داخل در شقوق مردود برهان ابن سینا می‌شود) نه اضافی زیرا؛ هیچ علیت و معلولیتی نسبت به غیر ندارد. می‌ماند فرض امتناع در نتیجه این جهان‌ها ممتنع هم نفسی (برهان ابن سینا آن را اثبات می‌کند به علاوه اصالت وجود ملاصدرا) هم اضافی زیرا؛ با وجود جهان ما جهان‌های هم عرض بالکل ممتنع خواهند بود. (برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۵، صص ۲۰۲-۱۶۹)



منابع

۱. ابن کمونه، سعد بن منصور، تنقیح الابحاث للملث الثلاث، محقق؛ منزوی، علینقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش
۲. ابن سینا، الاشارات و التنبیها، محقق؛ الزارعی، مجتبی، بوستان کتاب، چاپ اول ۱۳۸۱ ش
۳. الشیخ الرئیس ابن سینا، الهیات شفاء، التحقیق حسن زاده آملی حسن، بوستان کتاب، چاپ سوم ۱۳۸۷ ش
۴. صدر المتألهین، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م. چاپ سوم.
۵. صدر المتألهین، الحاشیه علی الهیات الشفاء، بیدار، قم، بیتا.
۶. طباطبائی، محمد حسین، نهاییه الحکمه، تحقیق و تعلیق؛ غلامرضا فیاضی، مؤسسه امام خمینی (ره) ۱۳۸۵ ش.
۷. کلینی، الکافی، اسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲ هـ
۸. مصباح یزدی، محمد تقی، شرح الهیات شفاء، تحقیق؛ محمد باقر ملکبان، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۶ ش.
۹. مطهری مرتضی، مجموعه آثار، صدرا، چاپ ششم، ۱۳۸۵ ش.
۱۰. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، نرم افزار جامع التفاسیر.
۱۱. یثربی، سید یحیی، حکمت اشراق سهروردی، بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۹ ش.



نقش حجاب در سلامت روان

مصطفی تبارکی*

چکیده:

پدیده‌ی بی‌حجابی یا بدحجابی که جامعه‌ی دینی ما با آن روبرو است و موج آن در حال حاضر رو به گسترش است، هم‌چون آفتی است که شجره طیبه‌ی نسل جوان و نوجوان ما را آفت‌زده و رشد و بالندگی آنان را به مخاطره انداخته است؛ از این‌رو وظیفه‌ی علما و اندیشمندان است تا با بیان فوائد و آثار حجاب از یک‌سو و با بیان پیامدهای نامطلوب بی‌حجابی از سوی دیگر، به‌روشن‌گری بپردازند (لیهک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة) نوشتار حاضر به‌دنبال آنست تا آثار حجاب را در سلامت روان آدمی بررسی نماید. مخاطب اصلی ما در این مقاله بانوان مسلمانی هستند که ناخودآگاه با بی‌حجابی و یا بدحجابی تیشه به‌ریشه‌ی خود زده و رشد اخلاقی و حیات معنوی خویشان را متوقف ساخته‌اند. نویسنده، نخست اهمیت حجاب را از منظر اسلام و آیات قرآن کریم بررسی نموده، سپس به آثار و فوائد آن پرداخته و نقش حجاب را در سلامت روان مورد تحقیق قرار داده است.

کلید واژه: قرآن، اسلام، سلامت روان، حجاب، بازیابی شخصیت و تعادل فطرت.

مقدمه:

بدون تردید هر یک از ما انسان‌ها در زندگی، به دنبال رسیدن به آرامش هستیم و تلاش می‌کنیم از هر راه ممکن به آن دست یابیم. دین مبین اسلام بهترین وسیله برای رسیدن به آرامش است؛ دستورات قرآن کریم و آموزه‌های حیات آفرین اسلام، انسان را به بالاترین نقطه‌ی آرامش و سلامت روان می‌رساند. حجاب زنان و مردان که اسلام به آن سفارش نموده است در سلامت روان آنان تأثیر بسزایی داشته و موجب می‌شود آنان را از مفاسد ناشی از عدم حجاب در امان نگهدارد. یکی از بزرگان در تمثیلی زیبا می‌فرماید: شما چرا به دور خانه‌هایتان دیوار می‌کشید و بر روی دیوارها سیم خاردار نصب می‌کنید؟ اگر درب خانه‌هایتان چوبی باشد چرا آهنی می‌کنید؟ و اگر دیوارها کوتاه باشد چرا بلند می‌کنید؟ آیا این همه، برای راحتی شماست یا برای ناراحتی؟ حجاب هم‌چون دیوار خانه و هم‌چون سیم خاردار است، حال اگر دیوار خانه‌هایتان بلند بود و کوتاه کردید، یا سیم خاردار داشت، برداشتید یا درب بسته بود باز کردید، این موجب راحتی، آرامش و آسایش شما خواهد بود یا موجب نا آرامی؟ اگر درب‌ها، دیوارها و... برای راحتی خانه‌ها باشد، حجاب هم برای راحتی و آسودگی بانوان است، پس اگر اسلام برای زن حجاب آورده است برای راحتی است نه مشقت، مشقت در بی‌حجابی و بدحجابی است. (شجاعی، ۱۳۸۸، ص ۸۵)

قرآن کریم در فایده‌ی حجاب، می‌فرماید: «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» این کار (حفظ حریم بین زن و مرد) برای پاک‌ی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است. (سوره احزاب، آیه ۵۳) و در جای دیگری می‌فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»؛ و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیداست. (سوره‌ی نور، آیه ۳۱) هم‌چنین حضرت علی(ع) در وصیت‌شان به امام حسن(ع) می‌فرمایند: «زنان را در پرده‌ی حجاب نگاه دار تا نامحرمان را ننگرند؛ زیرا سخت‌گیری در پوشش، عامل سلامت روان و استواری آنان است.» (دشتی، نهج البلاغه، نامه ۳۱)

شناخت آثار حجاب به خصوص نقش آن در سلامت روان موجب می‌شود، زنان مسلمان از آن دوری نکنند و از رعایت کردن حجاب، احساس سنگینی و شرمندگی ننمایند، بلکه آن را مایه‌ی زینت خود قرار داده و در نتیجه آرامش برونی و درونی اجتماع را نیز وسعت بخشند.

واژه‌شناسی

حجاب:

معنای لغوی حجاب: حجاب از ریشه‌ی حجب و در لغت به معنای بازداشتن و ممانعت از رسیدن به چیزی آمده است. (راغب، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶) مؤلف «کتاب التحقیق فی کلمات القرآن» می‌فرماید: «أَنَّ الْحِجَابَ

هو الحائل الحاجز المانع عن تلاقی شیئین أو أثرهما، سواء كانا مادّیین أو معنویین أو مختلفین، و سواء كان الحاجب مادّیا أو معنویاً» حجاب عبارت است از: حائل و مانعی که از ملاقات دو چیز یا اثر آن دو جلوگیری کند. (مصطفوی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۶۷) در کتاب العین چنین آمده است: «الحجاب اسم ما حجبت به شیئا عن شیء» حجاب اسم چیزی است که به وسیله آن شیئی را از شیئی دیگر بیوشانی. (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۸۶)

معنای اصطلاحی حجاب: استاد مطهری در کتاب خود، کلمه‌ی حجاب را هم به معنی پوشش و هم به معنی پرده و حاجب می‌داند. (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۱۵۲) استعمال این کلمه، بیش‌تر به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می‌دهد که پرده، وسیله‌ی پوشش است، ولی هر پوششی حجاب نیست؛ بلکه آن پوششی حجاب نامیده می‌شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۷۲) در این نوشتار مراد ما از حجاب، پوشش اسلامی زنان مسلمان است، و مراد از پوشش اسلامی زن، به عنوان یکی از احکام وجوبی اسلام، این است که زن، هنگام معاشرت با مردان، بدن خود را بیوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد. بنابراین، حجاب، به معنای پوشش اسلامی بانوان، دارای دو بُعد ایجابی و سلبی است. بُعد ایجابی آن، وجوب پوشش بدن و بُعد سلبی آن، حرام بودن خودنمایی به نامحرم است؛ و این دو بُعد باید در کنار یکدیگر باشد تا حجاب اسلامی محقق شود؛ گاهی ممکن است بُعد اول باشد، ولی بُعد دوم نباشد، در این صورت نمی‌توان گفت که حجاب اسلامی محقق شده است. گاهی مشاهده می‌کنیم که بسیاری از زنان محجبه در پوشش خود از رنگ‌های شاد و زیبا و تحریک برانگیز استفاده می‌کنند که به اندامشان زیبایی خاصی می‌بخشد و در عین پوشیده بودن بدن زن، زیبایی‌اش آشکار است، گویی که اصلاً لباس نیوشیده است؛ و این دور از روح حجاب است. (ر.ک: مهدی‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۲)

اگر به معنای عام، هر نوع پوشش و اشیایی که از وصول به گناه ممانعت می‌کند را حجاب بنامیم، حجاب می‌تواند اقسام و انواع متفاوتی داشته باشد. یک نوع آن حجاب فکری و روحی است؛ مثلاً اعتقاد به اصول عقاید اسلامی؛ مانند توحید و نبوت و ... از مصادیق آنست که انسان را از لغزش‌ها و گناه‌های روحی و فکری، مثل کفر و شرک باز می‌دارد.

در قرآن کریم از انواع دیگر حجاب که در رفتار خارجی انسان تجلی می‌کند نام برده شده است مثل حجاب در نگاه که مردان و زنان در مواجهه با نا محرم به آن توصیه شده‌اند: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾؛ ای رسول به مردان مومن بگو تا چشم را از نگاه ناروا بیوشند (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰) و در آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ﴾؛ ای رسول به زنان مؤمن بگو تا چشم‌ها



را از نگاه ناروا ببوشند. نوع دیگر حجاب، حجاب گفتاری زنان در مقابل نا محرم است آنجا که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾: پس زنها نازک و نرم با مردان سخن نگویند؛ مبادا کسی که دلش بیمار (هوا و هوس) است به طمع افتد. (سوره احزاب، آیه ۳۲)

روان:

روان، واژه‌ی فارسی است که مرادف آن در زبان عربی روح است، زبان شناسان در باره‌ی روان، تقریباً مفاهیم مشترکی بیان کرده‌اند که در این جا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

برخی از لغت‌دانان، روان را به معنای جان، روح انسانی (مخصوصاً)، روح (مطلقاً) و نفس ناطقه گرفته‌اند. (معین، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۶۸۱ و نیز؛ عمید، ۱۳۴۳، ص ۵۳۶) پس روان انسان در لغت، همان روح و جان اوست که گاهی از آن به روح و گاهی نیز در زبان فارسی به روان تعبیر می‌شود. در متون دینی نیز تعریف دقیقی از این واژه داده نشده است، بیشتر به ابعاد کلی آن پرداخته شده است. در حدیثی از امام باقر(ع) رسیده است که ایشان در پاسخ اینکه روح چیست؟ فرمودند: «ان الروح مجانس للريح» روح و روان همانند باد است. (عروسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۱۶)

سلامت روان

در مورد سلامت روان یا بهداشت روان تعاریفات متعددی بیان شده است که به دو مورد اشاره می‌شود:

الف: بر اساس تعریف سازمان بهداشت جهانی (WHO) بهداشت (سلامت) روانی عبارتست از حالت رفاه کامل جسمی، روانی و اجتماعی، نه اینکه تنها بیمار نباشد. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۵، ص ۱۶۶)

ب: بهداشت روانی؛ به معنای سلامت فکر است و منظور نشان دادن وضع مثبت و سلامت روانی است که می‌تواند به ایجاد تحرک، پیشرفت و تکامل فردی، ملی و بین‌المللی کمک نماید؛ زیرا وقتی سلامت روانی شناخته شد برای دستیابی به آن اقدام می‌شود و راه تکامل فردی و اجتماعی باز می‌گردد. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۵، ص ۱۷۰. به نقل از کتاب اصول بهداشت روانی، ص ۱۳) برخی نیز در تعریف سلامت روان گفته‌اند: از دیدگاه اسلامی، انسانی که خود آگاهانه با تمامی هستی ارتباطی زنده و پویا و متکامل دارد، انسانی است از لحاظ روانی سالم. عالی‌ترین الگوی انسان‌های سالم، انبیای الهی هستند. (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۳)

با توجه به تعاریفات فوق شاید بتوان سلامت روان را به صورت جامع‌تر و دقیق‌تر اینگونه بیان کرد که: سلامت روان عبارتست از وجود حالتی در روح و نفس آدمی که شخص با وجود آن، هیچ احساس کمبودی از نظر جسمی و روانی و اجتماعی و... نمی‌کند.

اهمیت حجاب در اسلام

برای پی بردن به اهمیت هر چیزی باید ابتدا تأثیرات آن را در ابعاد مختلف بررسی کنیم و ببینیم که دارای چه مفاسد و مصالحی است. و بهترین کسی که می‌تواند این مفاسد و مصالح را تشخیص دهد خداوند متعال است چون اوست که آدمی را خلق کرده و آن مفاسد و مصالح را به وسیله‌ی کامل‌ترین دین یعنی اسلام، به انسان‌ها عطا کرده است. با مراجعه به منابع اصیل اسلامی؛ یعنی قرآن و سنت، اهمیت حجاب به طور واضح معلوم می‌شود، قرآن کریم در موارد متعددی انسان‌ها را به حجاب و پوشش لازم توصیه کرده است که حکایت از اهمیت آن دارد. از جمله در سوره مبارکه‌ی احزاب به مؤمنین دستور می‌دهد که اگر چیزی از زنان پیامبر خواستید از پشت پرده بخواهید: ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾؛ و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید؛ این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است. (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳) در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِجِ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾؛ ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: «پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است. (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۹) از آیات فوق استفاده می‌شود که جهت طهارت قلب و مصونیت از آذیت و آزار هوس پرستان، حفظ حجاب و پوشش شرعی لازم و ضروری است. علاوه بر آیات قرآن، روایات معصومین نیز به اهمیت حجاب، فراوان اشاره نموده است. امام علی(ع) می‌فرماید: «صَيَانَةُ الْمَرْأَةِ لِحَالِهَا وَأَدْوَمٌ لِحِمَالِهَا»؛ صیانت زن او را شاداب‌تر و زیبایی‌اش را پایدارتر می‌کند. (غرر الحکم، ۱۳۸۹، حدیث ۵۸۲۰)

از مجموع آیات و روایات موجود در این باب به صراحت روشن می‌شود که حجاب از نظر اسلام اهمیت بسیار زیادی دارد تا جایی که پیامبر(ص) کسانی که حجابشان را رعایت نکنند و خود را شبیه غیر مسلمان در آورند را مسلمان نمی‌داند. «من تشبه بقوم فهو منهم» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۵۶)

حجاب و سلامت روان:

حجاب و پوشش فوائد زیادی دارد از جمله در سلامت روح و روان انسان نقش بسزایی دارد که نویسنده در این مقاله به برخی از مهم‌ترین آثار آن می‌پردازد:

۱. اطمینان قلب

فقدان حجاب و بی‌بندوباری در معاشرت میان زن و مرد، هیجان‌ها و التهاب‌های جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت عطش روحی و یک درخواست اشباع نشدنی در می‌آورد. استاد شهید مطهری



در این زمینه می‌فرماید: روح بشر فوق العاده تحریک پذیر است، اشتباه است که گمان کنیم تحریک پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است و از آن پس، آرام می‌گیرد... هیچ مردی از تصاحب زیبا رویان و هیچ زنی از متوجه کردن مردان و تصاحب قلب آنان و بالاخره هیچ دلی از هوس سیر نمی‌شود. از طرفی تقاضای نامحدود خواه ناخواه انجام نشدنی نیست و همیشه مقرون است با نوعی احساس محرومیت و دست نیافتن به آرزوها که به نوبه‌ی خود منجر به اختلالات روحی و بیماری‌های روانی می‌گردد. (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۸۰)

از این رو، غریزه‌ی جنسی، غریزه‌های نیرومند، عمیق و دریا صفت است که هر چه بیشتر اطاعت شود بیشتر سرکش می‌گردد، تنها در گستره‌ی اطاعت از آموزه‌های دین است که او را از سرکشی انداخته و به تعادل می‌کشانند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد. (سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸) آیه‌ی شریفه‌ی فوق ذکر خدا را آرامش بخش دل‌ها معرفی کرده است. چه ذکر را به وجود مقدس رسول خدا (ص) تفسیر کنیم و چه به قرآن کریم، در هر دو صورت این نکته به دست می‌آید که انسان با یادآوری خدا و اطاعت از پیامبر (ص) یا قرآن آرامش خاطر و سلامت روان پیدا می‌کند. انسان با رعایت فریضه‌ی الهی حجاب، به خدا نزدیک شده و در نتیجه به یک اطمینان قلبی و رضایت‌مندی روحی - روانی دست می‌یابد و موجب اطمینان قلب و سلامت روان می‌شود.

۲. بازبازی شخصیت

اگر بانوان حجابشان را رعایت نکنند، توجه به آنان از روی هوا و هوس و شهوت بوده و چنین زنی، ارزش حقیقی خود را از دست می‌دهد و در جامعه به عروسکی برای سرگرمی مردان هوس‌باز تبدیل می‌شود. به همین دلیل زن تا زمانی که ظاهری زیبا دارد مورد توجه ظاهری قرار می‌گیرد و هر زمان که این زیبایی از بین برود مانند کالایی که تاریخ مصرفش تمام شده باشد دیگر توجهی به آن نمی‌شود پس حجاب، رمز بازبازی شخصیت زن است. بد حجابی زن در جامعه آتش هوس را در اندرون مرد می‌افروزد، مردان کم اراده و سست عقیده را به چشم‌چرانی که خود منشأ بسیاری از مفاسد است و می‌دارد. چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید: «نگاه، تیری از تیرهای زهرآگین شیطان است چه بسا یک نگاه که حسرت طولانی در پی دارد.» (عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴) بنا بر این بی‌حجابی یا بدحجابی موجب می‌شود، زن از شخصیت خویش غافل گشته و وجود متعالی خویش را در حد عروسک تنزل دهد. بی‌حجابی و بدحجابی از آن جهت که مانع توجه زن به ارزش واقعی خویش می‌شود، محدودیت و اسارت است نه آزادی. (شجاعی، ۱۳۸۸، ص ۸۳ و نیز ر.ک: قطبی، ۱۳۸۰، ص ۶۷) اگر خانمی مقید باشد به رعایت حجاب، نوعی استقلال فردی و احساس هویت پیدا می‌کند و دیگر نیازی به طنز و جلوه‌گری ندارد و با این کار خود، ارزش و شخصیت واقعی خویش را که جایگاه خلیفه‌اللهی است باز می‌یابد.

۳. تعادل در فطرت خود نمایی

یکی از مسائلی که جزو فطریات هر شخصی به ویژه بانوان می‌باشد فطرت خودنمایی کردن است که خداوند متعال بنا به دلایلی آن را در روح آدمی قرار داده است. البته این خصلت در زنان بیشتر از مردان است و به همین جهت است که دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است. شهید مطهری در این زمینه تحلیلی دارد؛ ایشان می‌گوید: «از نظر تصاحب قلب‌ها و دل‌ها، مرد شکار است و زن شکارچی؛ همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچی‌گری او ناشی می‌شود. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود، می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه خود اسیر کند، انحراف تبرج و برهنگی از انحراف‌های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.» (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۴۳۶)

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾؛ مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید. (سوره احزاب، ۳۳) و در آیه‌ی دیگر نسبت به زنان سالخورده می‌فرماید: ﴿فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾؛ گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند [به شرطی که] زینتی را آشکار نکنند. (سوره نور، آیه ۶۰) با دقت در دو آیه‌ی فوق به خوبی روشن می‌شود که زن فقط می‌تواند زینت خود را برای شوهر خود بنمایاند؛ زیرا که در آیه‌ی اول، به طور مطلق می‌فرماید که زینت‌های خود را آشکار نکنید و در آیه‌ی دوم می‌فرماید: برای زنان سالخورده اشکالی ندارد که پوشش خود را از نامحرمان بردارند ولی با این حال حق ندارند زینت خود را به آنها آشکار کنند. بنابراین، وقتی که قرآن به زنان سالخورده چنین خطاب می‌کند پس به طریق اولی برای زنان جوان جایز نیست که زینت خود را آشکار کنند. با این توضیح روشن می‌شود که زنان فقط می‌توانند زینت خود را به شوهرانشان نشان بدهند و برای آنها خود نمایی کنند.

شهید مطهری نیز در این باره می‌گوید:

حال اگر این فطرت خدادادی از حالت تعادل خودش خارج شود موجب اختلالات روانی می‌شود به عنوان مثال اگر خانمی حجاب خود را رعایت نکند در واقع در خودنمایی کردن دچار افراط شده و فطرت خود را از حالت تعادل درآورده است که موجب به وجود آمدن اختلالات روانی می‌شود. (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۴۳۶) بنابراین، پوشش و حجاب به دلیل اینکه نقش اساسی در متعادل کردن غریزه‌ی خودنمایی و تبرج زن دارد، عامل مهمی برای جلوگیری از بخش بزرگی از اضطراب‌ها و دغدغه‌های فکری زن



محسوب می‌شود، زیرا آزادی زن در خودآرایی و به نمایش گذاردن جلوه‌های زنانه در جامعه، باعث افراط در تجمل و توجه به زیبایی‌های ظاهری می‌شود، که این توجه افراطی می‌تواند سبب بروز اختلال‌های روانی در زن شود. (رجبی، ۱۳۸۵، ص ۵۶)

بنابراینچه گفته شد خودنمایی کردن یک مسئله‌ی فطری است و زن باید خود نمایی نکند و لیکن باید حد و اندازه آن را بنابرآنچه که دین اسلام گفته است رعایت کند تا آن فطرت از حالت تعادل خارج نشده و موجب سلامت روانی وی گردد. در برخی از احادیث به خصلت خودآرایی زنان اشاره شده و بهترین زن را زنی معرفی کرده است که برای شوهرش خودش را آراسته و تبرج کند. پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «بهترین زنان شما زنی است که بسیار با محبت باشد، عقیف و پاک‌دامن باشد، نزد اقوامش عزیز و محترم باشد، با شوهرش متواضع و فروتن باشد، برای او خودآرایی و تبرج داشته باشد و در برابر نامحرم عقیف باشد.» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۲۴)

۴. استواری خانواده

یکی دیگر از آثار و فواید حجاب که در سلامت روانی زنان تأثیر دارد، نقشی است که در پابندی همسران به پیمان مقدس ازدواج دارند. زیرا حجاب و پوشش باعث می‌شود زن از نگاه‌های آلوده مردان هوس باز و گرفتار شدن به دام عشق‌های آزاد محفوظ بماند و به زندگی و خانواده خود وفادار باشد. از طرف دیگر شیوع بی‌حجابی و بی‌بندوباری، باعث می‌شود شوهران به جای توجه و محبت به همسران‌شان، به دنبال لذت جویی از زنان آرایش کرده کوچه و بازار باشند و زنان نیز از جلوه‌گری و طنّازی برای به دام انداختن مردان بیگانه، ابایی نداشته باشند و در نتیجه عشق و علاقه بین همسران از بین رفته و باعث فروپاشی خانواده شود.

آزاد شدن از قید خانه و خانواده، به معنای از دست دادن آرامش و امنیت روانی است. خانه را مسکن گویند، زیرا محل سکونت و آرامش روحی برای انسان است. اگر زن این جای امن و سکون و محل شکوفایی استعدادها را از دست بدهد آرامش و سلامت روانی خود را نیز از دست می‌دهد به این جهت که بی‌بند و باری و داشتن روابط جنسی، سبب می‌شود از زندگی در خانه بیزار شوند، و وظیفه مادری خود را فراموش کنند و به جای آن در قید و بند رقابت‌های زندگی مدرن امروزی بیافتند و تمام ارزش‌های معنوی خود را فدا کنند. (رجبی، ۱۳۸۵، ص ۵۸)

شهید مطهری، فلسفه‌ی پوشش و منع کامیابی جنسی از غیر همسر مشروع را خوشبختی خانواده دانسته و ارتباط آزاد و عدم پوشش مناسب همسران را عامل از هم‌پاشیدن کانون خانواده و نفوذ دشمنی

و نفرت در کانون پرمهر خانواده دانسته است. (ر. ک: مطهری، ۱۳۸۸، ص ۸۱) بدون تردید حفظ حجاب و پای‌بندی به اصول خانوادگی محیط خانه را به محیطی سالم و آرامبخش و پر جاذبه تبدیل نموده و استواری خانواده را به ارمغان می‌آورد.

برخی از نویسندگان عامل تأخیر ازدواج پسران جوان را تنها به مشکلات اقتصادی یا تحصیلی آنها مربوط نمی‌داند بلکه بی توجهی به تقوای جنسی و لجام گسیختگی زنان و دختران خودنما را عامل مهمی در این خصوص می‌داند، طبیعی است وقتی دختران بدون پیمان همسررداری و هزینه‌ها و تعهدات شرعی و قانونی، خود را در معرض نگاه‌های جوانان قرار می‌دهند، آن‌ها بر خود لازم نمی‌دانند که آنچه به طور رایگان به آن‌ها می‌رسد را با بهای سنگین ازدواج به دست آورند. (اکبری، ۱۳۷۶، ص ۲۱) بدین جهت است که رعایت کردن حجاب در مرحله‌ی اول موجب سلامت روان شخص، و در مرحله‌ی بعدی موجب استواری خانواده می‌شود.

۵. سلامت جسم و آسایش بیشتر

یکی از مهم‌ترین آثار حجاب، آسایش فردی است، امیر مؤمنان (ع) در این زمینه می‌فرماید: «پوشیده و محفوظ داشتن زن مایه‌ی آسایش بیشتر و دوام زیبایی اوست.» (غررالحکم، ۱۳۸۹، حدیث ۵۸۲۰) تحقیقات علمی نیز در فیزیولوژی و روان‌شناسی در باب تفاوت‌های جسمی و روانی زن و مرد ثابت کرده است که مردان نسبت به محرک‌های چشمی حساس‌تر از زنان هستند و زنان در مقابل محرک‌های لمسی حساسیت بیشتری دارند. (حداد عادل، ۱۳۷۴، ص ۶۳) با دقت در روایت مذکور و تحقیقات علمی، فهمیده می‌شود که وقتی زنی حجاب خود را رعایت کند و پوششی را که اسلام متناسب با ویژگی‌های تکوینی زن تشریح کرده است، انتخاب کند، خود را از مفاسد ناشی از محرک‌های لمسی مصون داشته است که این باعث آسایش بیشتر وی و در نتیجه موجب سلامتی روان زن می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: «ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند به احتیاط نزدیک‌تر است، و خدا آمرزنده‌ی مهربان است.» (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۹)

روانشناسان عموماً این نکته را می‌پذیرند که: اختلالات روانی عوارض جسمانی دارد و بالعکس؛ یعنی اگر کسی روان سالم داشته باشد جسم سالمی هم خواهد داشت. (ملکیان، ۱۳۸۳، ص ۱۲) بنا براین وقتی خانمی حجاب خود را رعایت نکند مورد اذیت و آزار دیگران قرار می‌گیرد و علاوه بر آن، چون مخالف با فطرت و سرشت درونی خود عمل کرده، حالت افسردگی و اختلال روحی و روانی در او پدید می‌آید در نتیجه



موجب می‌شود که جسمش نیز بیمار شود و بالعکس اگر خانمی حجاب خود را رعایت کند و به نیاز فطری خود که پوشیده بودن است جواب مثبت بدهد سلامت روانی را برای خود به ارمغان می‌آورد. چون جسم و روان متقابلاً بر هم تأثیر می‌گذارند و با سالم بودن جسم، از روان سالم نیز بهره‌مند می‌شوند.

نتیجه گیری:

در آخر می‌توان نتیجه گرفت که حجاب یک هدیه‌ای الهی است که خداوند به بندگان خود عطا کرده است تا در سایه‌ی آن، زنان به سعادت حقیقی خود دست پیدا کنند. حجاب اثرات مختلفی بر زندگی فردی، اجتماعی و خانوادگی ما دارد، از این رو بی‌توجهی به مسئله‌ی حجاب هرگز به نفع فرد و جامعه نیست. حفظ حجاب در بخش خانوادگی استواری آن را در پی داشته و کانون خانواده را استحکام می‌بخشد، چنانچه رسیدن به آرامش و اطمینان قلبی و تعادل شخصیتی در پرتو حجاب محقق می‌گردد. با حفظ حجاب و پوشش مناسب دختران و زنان بسیاری از بیماری‌های اخلاقی و جنسی ریشه‌کن شده و یا حد اقل کاهش می‌یابد.

منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: گلبن، ۱۳۸۰.
۲. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، محمد، انتشارات قدس، قم، ۱۳۸۲.
۳. احمدی، علی اصغر، روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۸۸.
۴. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، انتشارات امام عصر، قم، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.
۵. بیرقی اکبری، محمد رضا، تحلیلی نو و عملی از حجاب در عصر حاضر، انتشارات شهید فهمیده، چاپ اول، بهار ۱۳۷۶.
۶. حداد عادل، غلامعلی، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، انتشارات سروش، ۱۳۷۴.
۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل، مفردات الفاظ القرآن، ایران، نشر سبحان، ۱۳۸۶.
۸. رجیبی، عباس، حجاب و نقش آن در سلامت روان، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵.
۹. شجاعی، محمد، در و صدف، نشر محیی، چاپ هشتم، ۱۳۸۸.
۱۰. شرفاوی، حسن، گامی فراسوی روانشناسی اسلامی، مترجم، جحتی، محمدباقر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، شرح اصول کافی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۳ ش.
۱۲. عاملی، شیخ حرّ، وسائل الشیعه، موسسه آل البيت، ۵۱۴۰۹ه. ق، قم.
۱۳. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات جاویدان، چاپ هشتم، ۱۳۵۴.
۱۴. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، اسماعیلیان؛ چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، انتشارات سازمان حج اوقاف و امور خیریه، اسوه، ۱۳۸۴.
۱۶. قطبی، هادی، منزلت زن از منظری دیگر، انتشارات مولف، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۱۷. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۱۸. گروهی از نویسندگان، تفسیر موضوعی قرآن کریم، دفتر نشر معارف، تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۵.
۱۹. گروهی از نویسندگان، نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳.
۲۰. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، انتشارات صدرا، ۱۳۸۸، تهران.
۲۱. مهدی زاده، حسین، حجاب شناسی، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۲۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، شهریور ۱۳۸۵.
۲۳. معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸.
۲۴. مطهری، مرتضی، نظام حقوقی زن در اسلام، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹.



بررسی مسئله‌ی غصب فدک

حامد کنعانی مقدم*

چکیده

مسئله‌ی غصب فدک یکی از مهم‌ترین مسائل تأثیرگذار بر حوادث سیاسی و مسائل مربوط به حکومت اسلامی در صدر اسلام بوده و در طول تاریخ از ارزش اقتصادی زیادی برخوردار بوده است. این مسئله از زوایای گوناگون قابل بررسی و تحلیل می‌باشد، در صورت روشن شدن واقعیت، بسیاری از مسائل پیرامون آن نیز روشن خواهد شد.

نویسنده با استناد به آیات و روایات و شواهد تاریخی معتبر، غاصبانه بودن و تصرف عدوانی سرزمین فدک را از ناحیه‌ی خلفا اثبات نموده و مدعی است که فدک مال شخصی رسول اکرم(ص) بوده است که آن حضرت در زمان حیات مبارکش فدک را به دخترش فاطمه(س) بخشیده است. احادیث وارده از طریق اهل سنت مبنی بر اینکه پیامبران از خود ارث نمی‌گذارند را مردود و غیر علمی می‌داند.

کلیدواژه: قرآن، فاطمه(س)، فدک، غصب، ادله و ارث.

پیشینه‌ی تاریخی فدک

براساس آنچه از منابع تاریخی اسلام بدست می‌آید، فدک قبل از ظهور اسلام از جمله قصبات حجاز و حوالی خیبر بوده است که با مدینه‌ی طیبه، حدود دو یا سه روز طی مسافت، فاصله داشته است (حدود ۱۳۰ کیلومتر). فدک سرزمینی است آباد و به لحاظ داشتن آب کافی دارای نخلستان‌های فراوان و پر محصول، شغل اکثریت مردم این سرزمین کشاورزی و صنایع دستی بوده است. فدک با سرزمین خیبر حدود ده کیلومتر فاصله دارد و به لحاظ اینکه خیبر مرکز عمده‌ی یهودیان بوده مردم آن از نظر اجتماعی و مذهبی تابع یهودیان خیبر بوده‌اند. (سید محمد باقر نجفی، ۱۳۶۴ ج ۲، ص ۴۹۰)

ارزش اقتصادی فدک

در خصوص میزان درآمد کشاورزی و نخلستان‌های فدک، پس از آنکه در تصرف پیامبر(ص) قرار گرفت، گزارش‌هایی متفاوتی به ثبت رسیده است. برخی گفته‌اند: محصول نخلستان‌هایی فدک در قرن ششم هجری معادل محصول نخلستان‌هایی کوفه بوده است. (سید محمدباقر صدر، ۱۳۸۲، ص ۲۷) ابن ابی الحدید می‌نویسد: وقتی عمر بر نیمی از سرزمین فدک با یهودیان مصالحه کرد در مقابل، از بیت المال عراق پنجاه هزار درهم به آنان داد. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۰۸) سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّه درآمد فدک را بیش از این تخمین زده است. وی می‌گوید: درآمد فدک به روایت شیخ عبدالله بن حماد انصاری سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده است. (شیخ عباس قمی، ۱۳۸۸، ص ۸۲) قطب الدین راوندی می‌نویسد: پیامبر(ص) سرزمین فدک را به مبلغ ۲۴۰۰۰ دینار اجاره داد و در برخی از احادیث ۷۰۰۰۰ دینار نقل شده است که این اختلاف به سبب درآمد سالیانه بوده است. همچنین وقتی معاویه به خلافت رسید فدک را میان سه نفر (مروان بن حکم، عمر بن عثمان و یزید) تقسیم کرد که معلوم می‌شود فدک سرزمین قابل ملاحظه‌ی بوده است که آن را میان سه نفر که هر کدام نماینده‌گانی از سه فامیل بزرگ بوده‌اند تقسیم کرده است. با توجه به اهمیت اقتصادی فدک معلوم می‌شود که قصد خلیفه برای غصب فدک، سیاسی و اقتصادی بوده است.

ادله‌ی غصب فدک

۱- دلیل قرآنی

مفسران سنی و شیعه نیز به مسئله‌ی فدک اشاره کرده و آن را خالصه و فی رسول خدا دانسته‌اند و از زمین‌هایی برشمرده‌اند که بدون سلاح و سپاه فتح شده و احاد مسلمین در آن نقشی نداشته‌اند. بنا به نصّ قرآنی، فدک متعلق به پیامبر(ص) خواهد بود: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ * مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ



أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ (سوره ی حشر، ۶ و ۷) «آنچه را خدا از آنها (یهود) به رسول خود بازگرداند، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاختید نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد و خدا بر همه چیز توانا است. آنچه را خدا از اهل این آبادی بازگرداند «فی» از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا این اموال میان ثروتمندان شما دست به دست نشود...»

آیات فوق با صراحت دلالت دارد که آنچه بدون جنگ و جهاد به دست آید به خدا و رسول او تعلق دارد و ملک شخصی پیامبر(ص) است و سایر مسلمانان در آن حقی ندارند. و آنگاه که در دست پیامبر(ص) قرار گرفت، آن حضرت به عنوان کسی که صاحب اختیار همه مسلمین است در مصارفی که صلاح دین و مسلمانان است مصرف می‌کند و آن را ذخیره ثروتمندان نمی‌سازد. این مصارف براساس محتوای آیات مذکور، عبارتند از: مصارف به کار رفته در راه خدا و ترویج و تقویت دین و اهداف مقدس رسالت نبوی، خویشاوندان پیامبر(ص) و یتام و مستمندان و در راه ماندگان، که طبق شواهد تاریخی رسول اکرم(ص) آنرا به فاطمه زهرا(س) بخشیده، بنابراین آیات فوق بزرگترین دلیل است بر این مسئله که فدک، مال شخصی پیامبر(ص) بوده است.

۲- شواهد تاریخی

در سال هفتم هجرت پیامبر اکرم(ص) و سپاه اسلام موفق شدند طی فتوحات خود قلعه‌های خیبر را که دژهای استوار یهودیان بود فتح کنند، همین که خیبر فتح شد یهودیان در برابر مسلمانان سر تسلیم فرود آوردند، سقوط خیبر رعب و وحشتی در دل آنان افکند و پیش از آنکه سپاه اسلام راهی فدک شوند، آنان نمایندگانی نزد پیامبر فرستادند و از تسلیم خود و مصالحه بر نیمی از حاصل باغستان‌ها و اراضی فدک سخن گفتند. (یاقوت الحموی، ۱۳۵۶، ماده فدک)

ابن ابی الحدید به نقل از سیره‌ی ابن اسحاق چنین می‌گوید: همین که خیبر فتح شد، رعب و وحشت یهودیان فدک را فرا گرفت، لذا نمایندگان خود را نزد پیامبر(ص) فرستادند و درخواست کردند که بر نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. نمایندگان یهود خدمت پیامبر(ص) رسیدند و موضوع را عنوان کردند و آن حضرت نیز پیشنهاد آنان را پذیرفت. از این رو فدک بدون جنگ به تصرف سپاه اسلام درآمد. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۰۸) بنابراین، فدک که بدون جنگ به دست سپاه اسلام افتاد بر اساس آیه شریفه جزء فیء محسوب شده و متعلق به رسول اکرم(ص) بوده که آن حضرت بنا به دستور آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ لَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا﴾ (سوره اسراء آیه ۲۶) که در



بخش سوم به صورت مفصل به آن خواهیم پرداخت به فاطمه‌ی زهرا(س) عطا نمود.

۳- دلیل روایی

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل می‌کند: پس از فتح فدک آیه‌ی ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ (اسراء ۲۶) نازل شد. پیامبر(ص) از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند، این حق کدام است؟ جبرئیل فرمود: «سرزمین فدک را به فاطمه عطا کن» (حاکم حسکانی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۳۸) و (مجلسی، ۱۴۱۲، ج ۲۹، ص ۱۰۵)

مرحوم طبرسی در ذیل آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ روایتی نقل می‌فرماید: لما نزلت ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ أعطی رسول الله ص فاطمة فدک؛ زمانی که این آیه نازل شد پیامبر(ص) فدک را به فاطمه(س) اعطا کرد. (طبرسی، ۱۳۵۲، ج ۶، ص ۶۳) همین مطلب را سیوطی در الدر المنثور از ابی سعید خدری نقل کرده است: «أخرج البزاز و ابويعلى و ابن حاتم و ابن مردويه عن أبي سعيد الخدری، قال: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...) دعا رسول الله فاطمة فأعطاها فدكاً» (سیوطی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۵۸) سایر محدثین به نام اهل سنت مانند هیثمی در مجمع الزوائد و ذهبی در میزان الاعتدال و دیگران نیز عین این مطلب را در کتاب‌های خودشان ذکر نموده‌اند.

علاوه بر این‌ها پیامبر(ص) برای اعطای فدک به حضرت فاطمه شاهد گرفتند و برگه‌ایی درخواست نمودند و از امیرالمومنین(ع) خواستند که سرزمین فدک را به عنوان اعطایی پیامبر(ص) به فاطمه(س) ثبت کنند. خود حضرت علی(ع) و ام ایمن بر این اعطاء شهادت دادند. (سید محمد الحسینی جلالی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰ و ۱۵۱)

کوتاه سخن اینکه: فدک ملک اختصاصی پیامبر گرامی اسلام(ص) بوده و آن حضرت در زمان حیات خود به امر خداوند آن را به فاطمه‌ی زهرا(س) بخشیده است. این اقدام پیامبر(ص) یقیناً بر اساس مصلحت دین و مسلمین و آینده‌ی خلافت اسلام بوده؛ و رمز اینکه پیامبر(ص) آن را به فاطمه(س) بخشیدند و مستقیماً به علی(ع) نسپردند، شاید این باشد که فاطمه، دختر پیامبر بود و ذی القربای مستقیم رسول الله(ص) محسوب می‌شد و دادن فدک به حضرتش طبق دستور خداوند بوده است، بدیهی است که فاطمه‌ی زهرا(س) نیز با فدک همانگونه عمل می‌کرد که پیامبر(ص) می‌خواست و آن را در جهت امامت امیرالمؤمنان و مصلحت مسلمانان قرار می‌داد. طبق دلائل فوق مسلم است که فدک مال شخصی پیامبر اکرم(ص) بوده و آن حضرت نیز فدک را در زمان حیات شریفشان به حضرت فاطمه(س) بخشیده است و هیچ عذر و بهانه‌ای از سوی غاصبین فدک قابل قبول نیست. اکنون می‌پردازیم به دلائل کسانی که مخالف نظریه‌ی فوق می‌باشد.



نقد و بررسی ادله‌ی مخالفین

پس از ماجرای سقیفه و تصاحب خلافت، نخستین اقدام خلیفه این بود که فدک را از تصرف زهر(س) خارج کند. از این رو دستور داد تا کارگران آن حضرت را از فدک اخراج نموده و فدک را به بیت المال ملحق نمایند. هر چند براساس بررسی‌های تاریخی و مراجعه به منابع تاریخی و روایی این اقدام عجولانه و تصرف غاصبانه بوده و هیچ‌گونه مستند شرعی و قانونی نداشته است بلکه یک اقدام صرفاً سیاسی و اقتصادی و در راستای تثبیت حکومت بوده است اما وی برای توجیه فعل خصمانه‌ی خود به روایتی استناد کرده که طبق آن رسول اکرم(ص) فرمود: «ما انبیاء چیزی از خودمان به ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است.» در واقع با جعل این حدیث خواست بر کار مجرمانه‌ی خود صحنه گذاشته و افکار جمعی را منحرف کنند. ما در این مقاله تلاش داریم تا نخست این روایت را از نظر سندی و در مرحله‌ی بعد، از جنبه‌ی محتوایی مورد بررسی قرار دهیم.

دلیل اول: روایت عدم توارث انبیاء

روایتی که مورد استناد ابوبکر قرار گرفته است، در دو کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آمده است که رسول خدا(ص) فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةٌ»؛ ما ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است. (ابی عبد الله بخاری، ۱۲۷۰ ق، ج ۸، ص ۳) و (مسلم بن حجاج، الجهاد والسير، ج ۵، ص ۱۵۱-۱۵۳) این حدیث در برخی منابع دیگر به این صورت آمده است: «نحن معاشر الانبياء لا نورث»؛ ما گروه انبیای الهی چیزی را به عنوان ارث به‌جای نمی‌گذاریم. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۱۷) یکی از محکم‌ترین ادله‌ی ابوبکر همین دلیل است.

نقد و بررسی روایت فوق

۱. ضعف سند

اولین کار در بررسی روایات و متون تاریخی بررسی سندی است، تا زمانی که از سند آن اطمینان حاصل نشود نوبت به بررسی متنی و محتوایی نخواهد رسید، از این رو لازم است ابتدا این روایت را از نظر سند مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که آیا چنین روایتی از رسول اکرم(ص) صادر شده است یا خیر؟ از بررسی منابع روایی استفاده می‌شود که حدیث: «لا نورث ما ترکناه صدقه» که مورد استناد خلیفه در تصرف فدک قرار گرفته است، از هیچ یک از روات و صحابه، جز ابوبکر نقل نشده است. بخاری از سه طریق به نقل این روایت پرداخته که هر سه طریق آن به‌عایشه منتهی می‌شود و عایشه نیز از قول پدرش ابوبکر روایت می‌کند. بنا



به روایت بخاری، زهری از قول عایشه نقل کرده که «فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از رسول خدا(ص) را مطالبه کردند که شامل فدک و بخشی از خیبر بود و ابوبکر در پاسخ گفت: شنیدم پیامبر خدا(ص) فرمود: از ما ارث برده نشود، آنچه به جای ماند صدقه است و خاندان پیامبر(ص) نیز از این مال خواهند خورد. ابوبکر اضافه کرد: به خدا کاری را که پیغمبر می‌کرد من ترک نکنم. در پی اظهارات ابوبکر، فاطمه(س) از او روی برتافت و تازنده بود با وی حرف نزد. (ابی عبد الله بخاری، ۱۲۷۰ق، ج ۸، ص ۳) لذا حدیث مزبور از نوع خبر واحد بوده و خبر واحد توان معارضه با اخبار متواتر و شواهد فراوان تاریخی را ندارد و قابل اعتماد نیست. ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه تأکید می‌کند که مشهور این است: حدیث «لَا نَوْرَ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» را جز ابوبکر کسی از پیامبر(ص) نقل نکرده است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۱۴)

از بررسی منابع تاریخی چنین استفاده می‌شود که حدیث مورد استناد را حتی همسران رسول خدا(ص) نشنیده بودند. ابن ابی الحدید از قول عایشه آورده است که همسران پیغمبر(ص) عثمان بن عفان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث آنها را از خالصه و فئی رسول الله(ص) مطالبه کند و من (عایشه) آنها را از این خواسته منع کردم و گفتم از خدا نمی‌ترسید! مگر نمی‌دانید که پیغمبر(ص) فرمود: «ما ارث نمی‌گذاریم...» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۱۵) جای سؤال است که چگونه هیچ یک از همسران و راویان حدیث جز ابوبکر این حدیث را از رسول خدا نشنیده است؟ اگر همسران رسول خدا از این موضوع اطلاع می‌داشتند چنین تقاضای نمی‌کردند، عثمان نیز اگر این روایت را شنیده بود خودش به آنان پاسخ می‌داد که از پیامبر(ص) کسی ارث نمی‌برد. چنانکه در روایت بخاری ملاحظه کردیم، گفتار عایشه نیز مستند به گفتار پدرش ابوبکر است و مستقیماً از پیامبر نقل روایت نکرده است. از مجموع این وقایع می‌توان استنباط کرد که حدیث «نفی وراثت از پیامبر» پایه‌ی محکمی نداشته و نمی‌تواند مورد استناد قرار بگیرد.

۲. اجتهاد در برابر نص:

روایت ادعا شده از سوی ابوبکر علاوه بر ضعف سندی آن، با مشکلات فراوان دیگری مواجه است که با نظر گرفتن آنها هیچ محققى نمی‌تواند به آن اعتماد کند. نخستین اشکال آن عبارت است از وقوع در اجتهاد مقابل نص، روایتی فوق نیز با نص قرآن کریم در تعارض بوده و از حجیت ساقط است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (النمل: ۱۶)؛ و سلیمان وارث داوود شد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموختند و از هر نعمتی ارزانی داشتند.

این آیه‌ی شریفه تصریح دارد که انبیا ارث می‌گذارند چنانکه حضرت داود(ع) به سلیمان از خود ارث گذاشت. در اینکه منظور از ارث در اینجا چه چیز است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است. بعضی آن را



منحصر به میراث علم و دانش دانسته‌اند، چرا که به پندار آنها پیامبران ارثی از اموال خود نمی‌گذارند. بعضی دیگر منحصرأ میراث مال و حکومت را ذکر کرده‌اند، چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می‌کند. و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را (منطق الطیر). ولی با توجه به اینکه آیه مطلق است و در جمله‌های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب ﴿أوتینا من کل شیء﴾ دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم، بنا بر این سلیمان وارث همه‌ی مواهب پدرش داود شد.

در حدیثی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل شده چنین می‌خوانیم: هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه (س) بگیرد این سخن به فاطمه (س) رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت: «أُفِّیَ کتابِ اللَّهِ ان ترث اباک و لا ارث ابی، لَقَدْ جُنَّتْ شَيْئًا فَرِيًّا، فعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبدتموه وراء ظهورکم اذ یقول: وَ وِرثِ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ»؛ آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ این چیز عجیبی است! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده‌اید آنجا که می‌فرماید: سلیمان از داود ارث برد. (احتجاج طبرسی به نقل از مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۴۱۸)

همین طور حدیث ادعا شده از سوی خلیفه با آیه‌ی سوره‌ی نمل و سایر آیات قرآن کریم که ارث را به طور مطلق برای همه‌ی زنان و مردان ثابت نموده است در تعارض می‌باشد از جمله آیه‌ی ۱۱۸ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء می‌فرماید: «برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان، گذاشته‌اند بهره‌ای است برای زنان نیز از آنچه پدران و مادران و خویشان گذاشته‌اند بهره‌ای مقرر شده است» پس حدیث فوق طبق مبانی قرآنی هیچ نوع اعتباری ندارد. قرآن کریم که به صورت عام برای همه ارث تعیین نموده و تخصیص آن غیر موجه و بدون دلیل است. و در این جهت فرقی میان آنها و دیگران نیست وارث، اعم از اینکه دختر باشد یا پسر، از اسلاف خود ارث می‌برد و روایت مورد استناد ابوبکر خبر واحدی بیش نیست که جز خلیفه راوی ندارد و هرگز نمی‌توان با چنین روایتی عموماً قرآنی را تخصیص زد.

۳. تعارض با قاعده‌ی ید

قاعده‌ی ید، یکی از قواعد مسلم فقهی میان شیعه و سنی است. با توجه به شواهد فراوان تاریخی مبنی بر اینکه پیامبر اکرم (ص) سه سال پیش از رحلت خویش فدک را به فرمان خداوند متعال به فاطمه (س) واگذار نمود و فاطمه‌ی زهرا (س) تا دوران حکومت ابوبکر آن را در اختیار داشت و ذوالید محسوب می‌شد، بنابراین قاعده‌ی فوق هرگونه اعمال تصرف حکومت را بر فدک نامشروع و غاصبانه می‌داند و اصولاً طبق این قاعده خلیفه حق نداشت ملکی را که در تصرف زهرا (س) بوده از وی بگیرد. و یا برای مالکیت آن، از حضرتش شاهد بخواهد و این چیزی است که احکام فقه اسلامی به صراحت بیان می‌کند.



۴. تعارض با روایات دیگر

از پیامبر اکرم (ص) احادیث فراوانی در فضیلت و شرافت اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام)، مخصوصاً حضرت زهرا (س) وارد شده است که حدیث نقل شده توسط ابوبکر اعتبار خود را از دست می‌دهد. در صحیح بخاری و مسلم آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «فاطمة بضعه منی یؤذینی ما آذاها ویرینی ما رابها»؛ فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است. (به نقل از ابن حجر در الاصابه، بیتا، ج ۴، ص ۳۳۸) نیز ابن ابی عاصم روایت کرده است: پیامبر اکرم (ص) به فاطمه (س) فرمود: خداوند با رضای تو راضی و با غضب تو غضب ناک می‌شود. (ابن حجر عسقلانی، بیتا، ج ۴ ص ۳۳۸) با این وجود هنگامی که ابوبکر برای اثبات مالکیت حضرت فاطمه (س) شاهد خواست، حضرت زهرا (س) علی (ع) و امّ ایمن را به گواهی فراخواند و آنان بر حقانیت حضرت زهرا (س) شهادت دادند اما خلیفه شهادت این بزرگواران را رد کرد که این بزرگترین اهانت به ساحت فاطمه‌ی زهرا (س) بود؛ زیرا اگر غضب خلافت یک ظلم آشکار بود اما ردّ شهادت صدیقه‌ی امت؛ حضرت فاطمه (س) و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین (ع) از بُعد معنوی خسارتی بود جبران ناپذیر و اهانتی آشکار. احادیث فوق علاوه بر اینکه حدیث منقول از جانب ابوبکر را از اعتبار می‌اندازد ناحق بودن اصل حکومت ابوبکر را نیز اثبات می‌کند.

۵. متعارض بودن حدیث ابوبکر با شواهد تاریخی

علاوه بر اشکالات فوق، حدیث ابوبکر با شواهد تاریخی نیز سازگار نمی‌باشد به عنوان نمونه؛ یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد: «هنگامی که عمر به خلافت رسید و فتوحاتی نصیب مسلمانان شد و دولت اسلامی گسترش یافت، عمر با اجتهاد خود در این مسأله بر آن شد که فدک را به ورثه‌ی پیامبر برگرداند.» (یاقوت الحموی، ۱۳۵۶، ماده فدک) نقل این قطعه‌ی تاریخی دالّ بر این است که حکم خلیفه اولاً سیاسی و موقتی بوده و در لحظه‌های حسّاس خلافتش بدان متمسک شده است و گرنه چگونه عمر درباره‌ی تصمیم خلیفه‌ی اول، اهمال می‌کرد و آن را به دور می‌انداخت و فدک را به علی و عباس به عنوان ورثه‌ی پیامبر (ص) واگذار می‌نمود؟ (سید محمدباقر صدر، ۱۳۸۲، ص ۴۷) از مجموع شواهد تاریخی می‌توان استفاده کرد که شخص ابوبکر نیز در باطن امر، به حقانیت حضرت زهرا (س) در امر فدک معتقد بوده است. در این خصوص به نقل چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱. در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتی نقل شده که در بخشی از آن آمده است: در پی احتجاجات حضرت زهرا (س) و گواهی امیرالمؤمنین (ع) و امّ ایمن، ابوبکر در نوشته‌ای دستور ترک تعرض از فدک را صادر کرد و چون فاطمه (س) نامه را گرفت و برگشت، در راه عمر خبردار شد و آن نامه را گرفت و

پاره کرد و دور ریخت. (اصول کافی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۴۳)

۲. در کتاب «الإمامة و السیاسة» صفحه ۱۳، نیز آمده است؛ هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذرخواهی و عیادت به خانه‌ی فاطمه (س) آمدند، ابوبکر با اعتراف به اشتباه خود در مورد فدک و خلافت چنین گفت: ای حبیبی پیامبر خدا! ما تو را درباره‌ی میراثت از پدرت و در مورد شوهرت (امر خلافت) خشمگین و ناراحت کردیم. (ابن قطیبه دینوری، ۱۳۷۶، ص ۱۳) و آنگاه فاطمه (س) فرمود: «چگونه خاندان تو، از تو ارث ببرند و ما از حضرت محمّد (ص) ارث نبریم؟» (ابن قطیبه دینوری، ۱۳۷۶، ص ۱۳)

۳. مسعودی نیز در مروج الذهب می‌نویسد: ابوبکر هنگام مرگ از چند چیز اظهار پشیمانی و تأسف کرد از جمله این که گفت: ای کاش به تفتیش خانه‌ی فاطمه (س) اقدام نمی‌کردم. (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۰۱)

دلیل دوم: سکوت صحابه

دلیل دومی که برخی از علمای اهل سنت برای مشروعیت غصب فدک آورده‌اند، سکوت اصحاب پیامبر (ص) نسبت به عملکرد ابوبکر است. برخی پنداشته‌اند که دلیل صدق گفتار ابوبکر و عمر در منع میراث و برائت آنها، این است که اصحاب رسول الله دعوی آنان را رد نکردند؛ یعنی سکوت صحابه در برابر دعوی خلیفه، تأییدی بود بر مدّعی او.

بررسی و نقد دلیل دوم

علمای اهل سنت نیز در مواردی بر پذیرش این حقیقت ناگزیر شده و عذر خلیفه را ناموجه خوانده‌اند و به طور غیر مستقیم، روایت خلیفه را مخدوش دانسته و مدافعات برخی متعصبان عامّه را مردود شمرده‌اند. از جمله‌ی آنان جاحظ است که در رسائل خود به این مطلب پرداخته و می‌نویسد: «اولین دلیل بر رد ادعای فوق این است که سکوت اصحاب نه قطعی است و نه عمومیت دارد.» وی می‌افزاید: «اگر ستم‌دیدگان و آنان که حَقّشان ضایع شده بود و طرح دعوا و شکایت داشتند، معترض نبودند، در این صورت سکوت می‌توانست دلیل بر صحت مدعی خلیفه باشد در حالی که اعتراض فاطمه (س) تا بدانجا پیش رفت که وصیت کرد ابوبکر بر جنازه‌اش نماز نخواند و هنگامی که برای مطالبه‌ی حق خود نزد ابوبکر آمد، گفت: ای ابابکر اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ پاسخ داد خانواده‌ام و فرزندانم. فاطمه (س) فرمود: چرا ما از پیامبر (ص) ارث نبریم؟ و بالاخره هنگامی که ابوبکر فاطمه (س) را از ارث خود منع کرد و حَقّش را نداد و فاطمه (س) ناامید شد و یآوری نیافت گفت: به خدا تو را نفرین می‌کنم و ابوبکر جواب داد به خدا تو را دعا می‌کنم» جاحظ سپس به نقل گفتگوی فاطمه (س) با ابوبکر و ملائمت ابوبکر در برابر سخنان تند فاطمه (س) اشاره می‌کند و در بیان راز این ملائمت می‌نویسد: این دلیل بر برائت از ظلم و سلامت از جور نیست؛ زیرا مکر ظالم و



سیاست مکارانه گاه تا آنجا می‌رسد که مظلوم نمایی کند و سخن متواضعانه و منصفانه به کار گیرد و در ادامه با اشاره به اقدام عمر در تحریم متعه می‌گوید: چگونه می‌توان عدم اعتراض صحابه را دلیل بر صحت اقدام کسی دانست در حالی که عمر بر منبر گفت: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَمُتَعَةَ الْحَجِّ أَنَا أَنَّهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا»؛ دو متعه در عهد پیامبر خدا(ص) بود؛ یکی متعه‌ی زنان و دیگری تمتع در حج و من از آن دو نهی می‌کنم و مرتکب آن را مجازات می‌نمایم. با این وصف، کسی در صدد انکار و رد این اقدام عمر برنیامد و آن را تخطئه نکرد و اظهار شگفتی نمود و از او توضیحی نخواست. (علامه امینی، ۱۳۵۹، ج ۷، ص ۲۲۹)

مقصود جاحظ این است که خلفا اقدامات متعددی داشتند که بر خلاف سنت و سیره‌ی نبوی بوده و مردم این‌ها را می‌دیدند و اعتراض نمی‌کردند و این دلیل مشروعیت آن عمل نمی‌شود. پس به صرف اینکه مردم دعوی ابوبکر را در مورد ارث نبردند از پیامبر(ص) انکار نکردند، دلیلی بر صحت دعوی او نیست و در موارد مشابه دیگری نیز چنین بوده است؛ چنانکه در مورد تحریم متعه‌ی حج و متعه‌ی ازدواج، از عمر دیدیم، و به گفته‌ی جاحظ سکوت در برابر کسی که مسلط بر اوضاع است و امر و نهی و قتل و عفو و حبس و یا آزادی را در دست دارد، دلیل روشن و حجت قانع‌کننده‌ای نیست.

نتیجه‌گیری

از مطالب گذشته روشن شد کسانی که تصرف فدک را از سوی ابوبکر عدوانی نمی‌دانند برای اثبات مدعی خویش به دو دلیل تمسک جستند که عبارتند از: حدیث منقول از ابوبکر مبنی بر عدم توارث انبیا و دیگری سکوت اصحاب در برابر عملکرد ابوبکر. با توجه به بررسی انجام شده، هر دو دلیل، دارای مشکلات فراوان بوده و از هیچ‌گونه اعتبار علمی برخوردار نیست. دلیل اول به دلیل مشکلاتی هم‌چون؛ اجتهاد در برابر نص، معارض بودن با روایات صحیح و مخالفت با شواهد تاریخی از اعتبار ساقط است. دلیل دوم نیز هیچ‌گونه دلالتی بر مدعی مخالفین ندارد.

منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مشکینی
۲. امینی، عبد الحسین، الغدير، مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه، ۱۳۵۹
۳. ابن ابی الحديد معزلی، عبد الحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، كتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق، قم
۴. البخاری، ابی عبدالله، الصحيح البخاری، ۱۲۷۰ ق، بمبئی هند
۵. الحسيني الجلالی، السيد محمد، فدک والعوالی او الحوائط السبعه، دبيرخانه كتاب سال ولايت، ۱۳۸۹، قم
۶. العسقلانی، ابن حجر، اصابه، بيتا، كلكته
۷. حسكاني، حاكم، شواهد التنزيل، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، ۱۳۸۵، بيروت
۸. دينوري، ابن قطيبه، الامامه والسياسه، دار لكتب العلميه، ۱۳۷۶، بيروت
۹. سيوطي، عبدالرحمن بن ابوبكر، الدر المنثور، مكتبه آيه الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۳۶۲، قم
۱۰. صدر، محمد باقر، فدک في التاريخ، موسسه البعثه مركز الطباعه و نشر، ۱۳۸۲
۱۱. طبرسي، مجمع البيان، انتشارات فراهاني، ۱۳۵۲، تهران
۱۲. طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، بيروت، بيتا
۱۳. قمی، شيخ عباس، بيت الاحزان، انتشارات ناصر، ۱۳۸۰، تهران
۱۴. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، موعود اسلام، ۱۳۹۰، قم
۱۵. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، موسسه الوفاء بيروت، ۱۴۹۴ ق، لبنان
۱۶. مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، دار الكتب العلميه، تهران ۱۳۸۵.
۱۷. متقي هندی، كنز العمال في سنن الاقوال والافعال، بيتا
۱۸. مسعودي، على بن حسين، مروج الذهب، شركت انتشارات علمي وفرهنگي، ۱۳۷۴، تهران
۱۹. مسلم بن حجاج، صحيح المسلم، دارالسلام للنشر و توزيع، بيتا، رياض
۲۰. نجفی، سيد محمد باقر، مدينه شناسي، انتشارات نشر مشعر، ۱۳۷۹
۲۱. ياقوت الحموي، معجم البلدان، موسسه دارصار، ۱۳۵۶، بيروت



A study on the issue of usurping Fadak

Hamed Kanaani Moqaddam*

Abstract

The issue of usurping Fadak has been one of the most important and effective political issues in the early history of Islam. It enjoyed an economic significance as well. This topic can be analyzed from different perspectives and if the truth get explained properly the peripheral issues will also become clear. The writer has proved that Fadak [territory] was forcefully usurped by caliphs on the basis of Quranic verses, [prophetic] traditions and historical documents and could substantiate that it was of those personal properties of the prophet Muhammad (PBUH and his progeny) which he donated to his daughter Fatima (a.s) during his lifetime. The writer believes that the traditions which are transmitted by the Sunnites and claim that the prophets leave nothing as heritage suffer scientific standards and are refuted.

Keywords: Fatima, Fadak, usurp, Documents, Heritage

The role of modesty in mental health

Mustafa Tabaraki*

Abstract

Today the phenomenon of immodesty [showing off] is on the rise and poses as a great threat for our religious community and young generation. It has damaged the pure spirit of our youths and jeopardized their growth and evolution. Thus, it is the responsibility of clergies and scholars to enlighten the people^{**} through describing the crucial benefits of modesty from one hand and analyzing inappropriate consequences of immodesty on the other hand. The present paper is going to study the consequences of modesty in human's mental health. The actual addressee of our article is the Muslim women who are unconsciously uprooting themselves via immodesty and stopping their spiritual and moral evolution. The writer has shed light on importance of modesty from Islamic and Quranic perspective and then has illustrated the benefits and role of modesty in one's mental health.

Keywords: Quran, Islam, Mental Health, Modesty, Redemption of Personality, Balance of Primordial Nature.

*. A fifth Stage Student of Amir Al-Momenin Scientific College.

***. So that he who perishes might perish by a manifest proof, and he who lives may live on by a manifest proof

A critical review of Ibn Kamonah's

problem on monotheism in two schools of "peripatetic" and "the
"transcendent theosophy

Ali Reza Noori*

Abstract

We can prove the Oneness of the Necessary Existent on the basis of principality of quiddity and respond the problem raised by Ibn Kamonah. There is no need of taking recourse to Principality of Existence so that for substantiating of numerical integration of The Existent a compound demonstration must be applied. The writer has tried to address Ibn Kamonah's problem from different perspectives and offer the responses given by peripatetic school of thought and the transcendent theosophy.

Keywords: Ibn Kamonah, Principality of Existence, Principality of Quiddity, Monotheism, Compound Demonstration.

Islamic awakening in the poems of Sir Muhammad {Iqbal} of Lahore

Muhammad Hasan Akhlaqi*

Abstract

The Islamic world enjoyed glory, majesty and progression because they have acted upon their ideology that was based on true Islamic outlook. But in the recent centuries they have miserably declined and without any doubt the most important factor behind such a stagnancy and regression are their distance from Islamic life-giving instructions and spread of alienation amongst the Muslim community [Ummah]. But with all this, there have been prominent scholars and illustrious intellectuals knowing the pros and cons of Islamic world and offered ways out of this mess. The 19th and 20th centuries are special in this regard. The prominent intellectuals such as Sayyed Jamal al-deen, Muhammad ‘Abduh, Imam Khomeini and etc. emerged among the Muslim community and injected new blood into dry vessels of Muslim society. Sir Muhammad Iqbal [of Lahore] was undoubtedly an exceptional personality who could proffer a new design and brought about a novel feeling amongst the oppressed Muslim nations. The present article is determined to describe his views [being a thoughtful individual understanding the needs of his time] and deduce his opinions amidst his poems about Islamic awakening.

Keywords: Islamic awakening, Rise, Iqbal, Poems, Solidarity, Islamic Thought.



*. PhD Candidate of Quran and Social Sciences, Al-Mustafa International University.

The responsibility of media in Islamic awakening

Abdulali Adili*

Abstract

One of the decisive and effective elements in the social spheres of human life is media and means of collective communication. The mass media as the most important device of accessing information and conveying message to the audience could play an unparalleled role in the human collective destiny. The same part has been played in different nation's fate. Mass media's matchless role was clearly manifested in the late Islamic awakening and revolution. Undoubtedly, the condition for success of mass media in contributing the Muslim nations in realization of Islamic objectives and ideals is that the people behind the mass media should be aware and stay committed to those ideals. Those media would be successful that direct the social developments and trends toward ideal ends. Thus, the present article has dealt with the most important responsibilities of media such as defending the identity of Islamic awakening, exploiting the present opportunity and refraining from citing hopelessness in regard with the Islamic awakening.

Keywords: Islamic awakening, Islamic fundamentalism, Media, Responsibility of media, Role of media.



*. A Postgraduate Student of Amir Al-Momenin Scientific College and M.A. in Exegesis and Quranic Sciences.

The role of media [propagating devices] in Islamic awakening (with emphasis on Hazrat Zainab's {a} political conduct)

Hamed Ali Akbarzadeh*

Abstract

The message of every school of thought spreads through an accurate propagation. And the element of propagation has a priceless position in the Shiite school of thought. The Shiites and the infallible Imams (a.s) in particular had initially paid attention to the means of conveying messages. It had an important role in conveying the messages of Ashura. Hazrat Zainab (a) is a leading figure amongst the people who conveyed the message of Ashura; for she due to having personal sublime characters played her role in an exceptional method. She made use of different means for conveying Ashura messages in the best possible manner; such as giving lecture, keeping patience and persistence, using human feelings and affection... In regard with the revolution of Imam Husain (a.s) she did a great job. In the very research her conduct and the devices she used in conveying the messages of Ashura are studied considering what are recorded in the history and other related books.

Keywords: Zainab (s), Husain (a.s), Awakening, Propagation, Devices, Media



*. M.A in Exegesis and Quranic Sciences.

The role of international Congress of Hajj in Islamic awakening

Muhammad Reza Karbasi*

Abstract

The blessed phenomenon of “Islamic Awakening” being clearly inspired of Islamic revolution of Iran has taken place in the Middle East due to many factors. Undoubtedly, the matchless annual Hajj ceremony where millions of Muslims cluster around the Holy Kaaba can be counted one of the most important factors. The rites of Hajj ceremony that recalls us the painstaking efforts of Ibrahim (a.s) [an idol breaker of history] was the cause Muslims found great zeal for such a regional uprising and awakening. Islamic republic of Iran could manage to perform those rites in an inspiring method. The ceremonies where the Muslims repudiate the polytheists, throw stones, along with awakening attitude of Mash’ar, understanding state of ‘Arafat and other monotheistic remembrances give the Muslims revolutionary instructions. These spiritual elevation and life-giving dynamism cannot be thoroughly depicted through letters. The writer on the basis of a proverb that says “something is better than nothing” has tried to underscore those most important impacts.

Keywords: Hajj, Islamic awakening, Exportation of revolution, Defending the authenticity of Shia and dignity of Islam.



